

عارف افغانی ۸۲، ۱۲، ۲۰
۵۴

عارف افغانی
۱۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموع در کتب و قواعد فرائد

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۸۷۲۰



جمهوری مآل ایران

شماره ثبت کتاب

۲۹۸۹۵

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۷۲۰

۱۸۷۲۰
۲۹۸۹۵



کتابخانه مجلس

کتاب مجموعه در کتب

مؤلف مترجم

شماره قفسه ۷۴۵

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب ۲۹۸۹۵

۱۷۷۳
۵۶۷۶-۲

خطی

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۷۷۳

وقت و طمعت بعد از نیت کردم بگذارم آخرتین را در بایتم
 و وقت را بگذارم هنوز سنت پیشین که بعد از جماعت در جامع است
 البته این آورده است صحیح نیست سنت روز جمعه که بعد از سنت
 مطلق است که در روایت آمده که آنرا القبه مشک المتقین
 مقتدی چنین نیت کند که نیت کردم که بگذارم با این امام
 جمع الصلوة نوبت آن صلوات
 امام ما یصلی الامام متوجهاً الى
 جهة الکعبة خالصاً لله تعالى کبر
 نیت کردم ادا سازم دو رکعت نماز بعد از طمعت
 با جمعه کبر الشواجب این وقت است روی آوردم

هذا الحاشي على درك محمد بن قيس وكتبه في ربيع الثاني

رحمة

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

خطی	مجلس کتاب
۳۰	۷

انام از خواص و عوام ظاهر و باهرت که نازش
 اهل نیازت با کلام ملک العلام درت میت این کنه
 کار بریشان روزگار محمد صادق ابن عبد الباقی ابن
 عزالدین الفغانی بعبادت پادشاهت سجدت مدید
 وفقت بعید ملازمت استادان تفرگه کرد و بلاد
 و راههای بندر خرمه و عدن و عدن و بحرین و خرمین
 شرفین زادها تعظیما و تکریمات آنجا ضرور بود و
 مخصوص بقراءة امام عاصم و راویان او که ابو بکر خفط
 رحیم الله توبه نموده و قراة اکثر اصحاب بیت رخی
 الله عنهم غیاث بکر و عمر و عثمان و علا و غیره کل القیاس
 رضی الله عنهم اجمعین مقصود ازین تالیف و علت
 آنکه در این کتاب در بیان آنکه بکار آید

کتابخانه و حاشیه
 کتابخانه و حاشیه

خطی
 ۷۳

زدیده خوابی و حش کردن
 غای ازین تصنیف آنکه بخاطر فاطمه رسید که مرگ
 بدهر پادشاه نوشته است و طینت آدمی تاب مرگ
 سرشته سولت مرگ بشکر بکران دفع نشود قصر
 رفیع و حصین بیع تقی نکند و زود باشد که از صرصر
 لته مرگ باغ وجود را انصارت و طراوت نماید و
 اعضا آن اعمال و آمانا در هم شکست شود و چاره که
 بر راه کل نفس و القیاس الموت افتد نوبت رفتن
 بسر آید و متقاضی اجل بر در طوعا و کرها شربت
 از شکر ساقه دوران باید چشیدن و سرور نقاب
 تراب شیر باید چشیدن و طین و مسکن سرای حش
 افزای کور شود جسم ناز بر و روقوت غار و مودت
 چو در سبزه بویست و شادان غی از خویش بایست غم روزگار حش

خطی
 خطی

بعد از انقطاع انفاس معدوده از اعمال جاریه
 بجزیریکه با وجود مسرور توان شد علم است که
 مردمان از آن مستفید شوند و شتاب کردن **بیت**
 اجل آندم که آید بر سر من: نخواهد فرستم دادن
 زمانه: چه جان نازنین از تن بر آید: بر آید ز اهل
 بیت آه فغانه: بر ندم در زمان جا که آنجا زیار آید
 نباشد مهر مانده: باندک مدتها خواهم شدن خاک
 فست بر زره از من در مکانه: ز خاکم خسته خواهم
 گردند: شود آن فرش صحیفی باو کانه: چه صدقی از
 شود کلکم آن به: که نقش کشی مانند نشانی
 شود آن نقش با بخت تا بر آید: ز اهل دل و مکاران

نسخه

در کتابخانه

پس آنچه از علم معلوم شده بود نوشته کنایه
 برای اولوالالباب که کلمات و آوایشش چون
 کشم عود سان بهشتی دل ربا و حکایت
 مبتکات شور انگیزش چون نسیم بهشتی و ملازمت
 و از لمحات نیرات معانی فایض النور شد دیده
 جانها بر الوالابصار متور و از فواحش نفحات
 حکایت با سرورش خیا شوم ارواح ذوی الاله
 معطر و در مطاوی این اُلوف انتشارت و صنوف
 بنیادات مندرجست که هر یک و سبب
 و میوه و اخرو و در یوه و معنوی و سبب
 رفعت در جاست و بخت اندر کاتب لاجرم

در کتابخانه

کتابخانه و حدیث شریف اسلامیه

خطی
۸۲۷

کتابخانه و حاشیه اشاده

این ریاض روان آسا و حد ایف و کثرت
ریاض لا ابرار نام نهادند **بیت** خامه
مشک فشان بین که جان کردم بهر احباب
چنین تحفه در پنج سال هزار کل امید وین رشک
ریاض رضوان **بیت** بسر تحمل سخن داشت بیرون شمار
هر کسی را که رسد بوی ازین گل بهشتام **بیت** خسر
ملک معاینا شود و اصل یار **بیت** این ریاضیت که ابرار
بجان مشتاقند نام او زان شده مرقوم بر این
الا برار **بیت** این خاک را بچقدار در آل ایام
سعادت و عجب و اوقات منیت **بیت** که در
مکه معظمه بود و تقبیل غنیه علیه نمود و در

محمدا برار

بیت

این سودای در سر داشت و خاطر بجمع تدبیر
می گشت تا بنا بر قدرت بضاعت و کثرت **بیت** اشغال
بدان **بیت** انقل من الجبال و انبع من الحبال می نمود
ناگاه نسیم عنایت از مهشیت فضل وجود واجب
الوجود و بوزید و از ان نسیم حلقه شام مقصود
از چرخ غنیمت ربیبی نمود و من اقدیر الملک
و المقاصد و هو مراد کل طالب قاصد و هر نهال
غریب ثمر و هر دو وجه بدایع اشترکه بر کنار جو
چار این ریاض تازه سر کشیده آب از چشمه نه
بماز کتب معتبره است و در بعض مواضع فکر و تامل
منقول عنه نرفته بنا بر آنست که کتاب تطویل
بعضی آن بود از نظر او

انقل

بیت

بیت

بیت

بیت

خطی
۸۲

د لوح و قلم از علی علیه السلام تا بنفعل السافلین در حجاب
آرد که این کلام حق تعالی از همه بزرگتر است آنکه بقدر
این احضار عظمت قرائت شما صد مجد و مبین کردیم
تا قاری برادر معرفت عظمت قرآن بکار آید قال رسول
صلى الله عليه وسلم اول ما خلق الله نوري يعني
چیزیکه آفرید پیش از همه موجودات نذر من بود
که رحمت عالمیانم قال الله تعالى وما ارسلناك الا
رحمة للعالمين ابو موسی مدینه در شرف المصطفی
آورده است که نور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
نهصد هزار سال پیش از جمیع موجودات موجود
گشته بود و مدت چنانچه که در عرصه عالم غیب می

سجده

بود تا آنکه که از حضرت عزوجل و غلاب سجده و ناموس
صد سال که هر روزی از آن سالها هزار سال این جهان
باشد و در آن سجده توقف نمود و بعد از آن حق تعالی از آن
نور چو هر که بیا فرید و بنظر قدرت خود منظور کرد و اینند
آن جوهر از تاب نظر حق تعالی آب شده و آن آب
مدت هزار سال آن جهان در جریان بود و لحظه
قرار نگرفت بعد از آن آن آب را بدو جزو منقسم
کرد و ایند از قسم اول عرش را بیا فرید با چهار صد
هزار رکن از هر رکنی تا رکنی چهار صد هزار
ساله را هست و از قسم دوم قلم را بیا فرید بطول و
پانصد ساله را هست و از قسم سیوم بیا فرید

کتابخانه و ...

خطی
۷۳۰

اعلای او بفرش پیوسته بود قلم مخاطب گشت
 مخاطب کتب علی بن یحیی قلم گفت خداوند
 چه نویسم و زمان شد که نویسم بسم الله الرحمن الرحیم
 چون قلم بسم الله بنوشت از بهیبت نام خدای تعالی
 مشتق شد و چندین سال همچنان ماند در ده
 هزار سال از کتابت بسم الله الرحمن الرحیم
 فارغ شد در کشف الامانی آورده است که هر
 حرف از کلام خداوندی از کوفی و قافی کلامت است
 و همه نوشته کان جمع شوند تا حرفی را بر دانه
 شد تا سراسر اقیل علیه السلام بیاید آن حرف
 داشته شود و قلم بعد از آن مامور شد بکتابت
 ریت

این کلمات شبرک اینها الله لا اله الا الله محمد
 رسول الله من رقی یقضائی و صبر علی بلاه و شکر
 النعمانی کتبه صید یقا و بعثه یوم القیامه مع صید
 یقین و ثم لم یزقش یقضائی و لم یصبر علی بلاه
 و لم یسکر لنعمانی فلیخرج من تحت السماء و یطلب
 ربنا سوائی چون قلم نام سید انام را بنوشت حق تعالی
 سجد کرد و در آن سجده مدت هزار سال ماند چون
 سر از سجده برداشت گفت السلام علیک یا محمد خاتم
 الانبیا سید انام جواب سلام داد که و علیک السلام
 و علیه من رحمة و اوجب له رقی و لمن صدق به و اتم
 قلم اامت هر یک را بنویسند و میباشند چون بت

خطی

در ذات آفتاب مندرج گردانند تا طلعتش نیاید
و حرارتش بنهایت رسد و را بر سر خلافت چهل
گز هزارند و از قسم ششم بهشت را بیا فرید امام
محمد اسماعیل بخاری در قصص آورده است که هر روز
بهشت چند برابر دنیا فروغ میشود و هر روز خدا
عز و جل میگوید که ای بهشت بخیل را در نورادیت
و از قسم هفتم روز را بیا فرید و از قسم هشتم روز را
بیا فرید با ضایف مختلفه و از نهم کرسی بیا فرید
و هفت آسمان و زمین در مقابل کرسی چه حلقه
انگشت برین بود حق تعالی این الکرسی را بر چو کرسی
کرسی بفلم قدرت مثبت ساخت هر کس که این آیه
بگوید

این کرسی را که در بهشت است
و از کرسی است که در بهشت است
و از کرسی است که در بهشت است
و از کرسی است که در بهشت است

با کرامت را تلاوت کند روز قیامت کرسی نو
در بهشت ارجح او باشد و از قسم دهم بقول ماه
و بر روایت معتبر روح پر فتوح حضرت رسالت
راوی علیه السلام را بیا فرید امام اسماعیل در قصص
آورده است که زمین را از کف آن آب بیا فرید و
آسمانها را از دود آن آب بیا فرید حق تعالی آسمانها
نهار زمین را و هر چه در آن میباشد است در شش روز
بیا فرید چنانکه در قرآن خبر داده است الله الذی
خلق السموات و الارض و ما بینهما و ستمه
ایام تا نیکه تا و بود که صد هزار هزار همچنان چنان
در ظرف العین بیا فرید بعد از آن اراده الله

با یکا و حضرت آدم علیه السلام گرفت و حی فرستاد
که ای زمین از تو خلقی موجود میکنم از برای عبادت
زمین گفت الهی خوی من از آنست که بعضی از
ایشان معصیت ورزند جبرئیل علیه السلام را فرغان
شد که از زمین قبضه خاک برگیر زمین زبان را بر
بر کشاد و شکستی در میان آورد و میکائیل را فرغان
شد که از زمین قبضه خاک بپار باز زمین بنالید
مولانا معاین در سیر النبی آورده است که در بعضی
کتب ذکر فرستادن اسرافیل علیه السلام نباید است
بعد از آن عزرائیل علیه السلام را فرغان شد که از
زمین قبضه خاک برگیر و عذرا را و امیندیر عزرائیل

علیه السلام

علیه السلام بر زمین آمد گفت ای زمین ناله زنانه را
بیش من قدر برترت و گریه پشیمانتر از من اعتباری
نیست این بگفت و قبضه خاک بر گرفت فریاد از
زمین برآمد آن خاک را در میان ملک و طایفه و رحمت
آمد است که خدای تعالی فرمود که خمر طینت آدم
پدید آید از بعین صبا جاعنه سرشتم خاک آدم را بر
قدرت خود چهل سبیل **پست** حضرت حی قدری
نمود و پوزیر که چهل بابدا و طینت آدم خیر جول
صورت مطبوع او تمام شد مدت چهل سال همچنان
ماند بعد از آن روح را در حبد مبارک او دمیدند
فرشته کائنات فرغان شد که آدم را سجده کنید آدم

خطی

سجده کردند و در آن سجده مدت چند سال
ماندند چون سرانجام سجده برداشتند ابلیس را
دیدند که روی خود را از آدم علیه السلام گردانید
از صورت ملکی بصورت دیوی مسخ گشته
شکرانه آن سجده دیگر بجای آوردند و آن
سجده تحت بود و در آن زمان جانیر بود حق
تعالی گفت ای ابلیس چرا از خلیفه مرا با بنودی
گفتی من بهترم از وی خلق کرده مرا از خاک خلق
کرده او را از کل جن ابلیس از سعادت آخرت
منصبت و فرشتگان او را از آسمان به قلم برآورد
ندید چنانچه تا با آسمان دنیا آید و او را در یکی از
زنجیر

انداختند مدت صد سال در آن دریا غرق بماند
بعد از صد سال سر از دریا برآورد و وی او را
و چشمها او از رزق کمره گشت بعد از آن تحت
آدم را در بهشت برآوردند و از استخوان پهلوی
چپ حواری رضی الله عنهما را مخلوق شد بعد از آن
از بهشت عنبر سرشت بچینت آباد دنیا آمد بنا
بر دوسته دانه گندم که بغیر اموشی و سگ کنه دروغ
شیطان بخورند و در ذات المقوسین آورده است
آدم علیه السلام را حق تعالی در روز جمعه پیافرید
در روز جمعه وفات یافت اهل تنویر پنج فرمود
اند که از عهد آدم علیه السلام تا عهد نوح علیه السلام

دو هزار و صد و شصت سال گذشته بود و آنست
نوح علیه السلام تا روزگار ابراهیم علیه السلام
هزار چهار صد و شصت سال گذشته و از روزگار
ابراهیم علیه السلام تا روزگار موسی علیه السلام
هفتصد و هفتاد سال گذشته بود و از روزگار
موسی علیه السلام تا روزگار داود علیه السلام
باینصد سال گذشته بود و از زمان داود علیه السلام
تا زمان اسکندر زو القریین نهصد و هشتاد سال
گذشته بود و از زمان اسکندر تا زمان عیسی علیه السلام
دو صد و شصت سال گذشته بود و از زمان
عیسی علیه السلام تا زمان ولایت حضرت محمد

صالحی

مصطفی صلی الله علیه و سلم ششصد سال گذشته
بود رسول علیه السلام فرمود من رفتم و شما دو و عظم
گذاشتم که عیسی بن مریم بیاید و اعطای کویا و یحیی و اعطای
خاموش و اعطای کویا قرآن است و اعطای خاموش
مرگ است و فر فرجیل علیه السلام در مدت تربیت سال
در هر واقعه و حادثه امر آورد و بعد کتب را خبر برین
السلام آورد و است با نبیا علیهم السلام نزل جبریل
علی آدم اثنا عشر مرة و علی ادریس اربع مرار
و علی نوح تسعین مرار و علی ابراهیم اثنا و سبعون
مرار و علی موسی اربع مائة مرة و علی عیسی عشرين مرة
و علی عیسی مائة و عشرين مرة و اول آیت که نازل

شده است اقراره باسم ربك بوده است و ازین
آیتی که نازل شده است بگوید اگر خدا راضی باشد
عنه آیت والتقوا یوما ترجعون فیہ الی الله
بوده است و بگوید بزنی ابن عارفی استفتی
قل الله یفتکم فی الکلماته بوده است و بگوید
شعبی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا
بقی من الربوا انکمتم مؤمنین بوده است و بگوید
یوسف مکی از ابن عباس رضی الله عنهما آیت
الیوم لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام وینا بوده است و درین
فضیلت تلاوة قرآن قوله یا ایها الذین آمنوا ذکر

الکلت

الله ذکر اکثر العبد الحقی یعنی در روز انظمت آورده است
وده است که تلاوة القرآن آنکه الاذکار فینبغی الملائکة
فلا یجلو منها یوما ولیلة قوله تعالی الذین آمنوا بهم
الکتاب یقولون حق تلاوته اولئک یومئذ به ومن
یفر بینهما ولئک هم الخاسرون رسول علیه السلام
فرمود که اهل القرآن هم الله رسول علیه السلام و
که قرآنه فی الصلوة افضل من قرآنه فی غیره
الصلوة و قرآنه فی غیر الصلوة افضل من التسبیح
والتکبیر و التسبیح افضل من الصدقة والصدقة
افضل من الصوم والصوم حجة من النار یعنی
روزه سبب میت روزه داران را از آتش و مزخ

در کیمیا سعادت آورده است که امیرالمومنین
 علی رضی الله عنه فرمود که هر کس بخواند قرآن در هر روز
 نماز او را به هر حرفی است پنج حسنه و اگر بپوشد
 بخواند او را ده حسنه است رسول علیه السلام فرمود
 که دلپای آدمیان زنک میگرد و چنانچه آهنگ زنک
 میگرد و صبح گفتند یا رسول الله چه چیز است که
 زنکهای اول را میبرد فرمود که خاندن قرآن و یاد
 کردن مرگ و از حقوق فرزند به پدر امانت که اول
 او را نام نیکو نهند و قرآن خوان کند رسول علیه السلام
 فرمود که فرزند ثلث نبیند و لم یسم و احبهم
 با سحر فقد جفایا در حدیث آمده است که روز قیامت

شد و در نوشته آن بپوشد و روزی که نشد و روزی
 آنکه که آن نبوده را گذارد که هفتاد و هشت
 و نهم میسر میسریم که هفتاد و هشت و نهم
 رسول علیه السلام گفت که فرزند آن خود را بعلم
 مشغول کنی و سعی نمایی اگر علم میسر شود
 او را بیست و یکموزید و چهار سعی کنی تا بیست
 کنند و بگرام سپردند تا فاسق و بد به کنند
 امیرالمومنین حسین علی اصغر را بگفت و نشاد
 در روزی از مکتب بیاید و سوره فاتحه را بخواند
 که او امام حسین دست بجا نه قیمتی و خوار و
 سوز بپوشد و فرستاد که سوره او عبید الله را بخواند

خطی
 ۱۸۷

بود معلم گفت یا امیرالمؤمنین من مایه پروردگار
این خانه دامن چندین نعمت که گرامت
فرمودی حاجت دارم امام حسین گفت
فرزند مرا سوره تعلیم کرده که حق تعالی بگوید
سمن بهمه قرآن منت نهاد و که تنهایی بگو
منکه حسینم اگر هزار جان و اشغلی بزیارت آن
خلعت نهاده می و بفرستاده می هستند از آنکه
بودی دور فادالمؤمنین آورده است که
امام اعظم با بصدورم نیز و یک معلم فرزند
نمود و فرستاد معلم گفت ای امام باند ک
در سجده که برود ام چندین نعمت گرامت فرمودی

خدا

حضرت امام عظیم گفت تو قدر علم عبدی ای ستا
دی فرزند مرا ای فرزند را و بفرستاده و امام اگر
جیب گوید که حق تعالی را بخواب و دیدم که معلم ای
تقرب بحضرت تو بچیز فاضل است گفت تباروت
کلام من امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه از دنیا
در خانه او چند صند و بویافتند تفضل از صند
وقی را بکشد وند خرقه یافتند و در آن خرقه چند
سطری یقه و در آن سطر این یقه که گریه هر دو
کوشش ^{نفس} غفان را اگر نشنوده اند رسول علیه السلام
که هر که قرآن بخواند حق تعالی پادشاه و البه البه
و هر که در آورده و شنای و در آن مومنان حق تعالی

چنانکه اله اله و هر کس را بیدار نماید در وقت نماز
روزه را هر روز و شبها را بجا آورد حق تعالی بپا
اله اله نزد یک شیخ معروف گریخته آمد و از تنگ
دستی خود شکایت کرد شیخ گفت کیبا ر سوره
اخلاص بخوان آن مرد سوره اخلاص را هر
خواند شیخ گفت ثواب این کیبا ر ختم این بود
را از تو بده هزار درم نفقه خریدم و فروختی آن
مرد خست و از آن نگاه داشت گفت باین قدر
سیم نفقه نفروشم شیخ گفت حق تعالی ترا نعمت
قرآن عطا کرد قدر آنرا بشناس که ثواب کیبا ر ختم
سوره اخلاص را بده هزار درم نفقه نفروختی

باز از تنگ دستی شکایت میکنی آن مرد
خوشتر دل از پیش شیخ بیرون شد و بدو رفا
رسید و بدو سوار می آمد و جامه سبز و بر
و همیان زرد و پیش گرفته گفت تویی که در مسجد
شیخ معروف ثواب کیبا ر ختم سوره اخلاص
را بده و درم نفقه نفروختی مردی درویش گفت
آری منم آن مرد و سوار گفت اینک ده هزار درم
نفقه بجا بخت خود مصرف کن که حجت تو آنرا
نگاه داشته باشی پس باید که قاری قدر قرآنرا
بشناسد شیخ ابوالحسن از علی بن
نابیان بود و ساکن مدینه بود و در آن عهد

سليمان ابن عبد الملك خليفه بود سليمان بن نيت حج از خانه
برآمد بدينه رسيد شيخ ابو الحارث را طلبيد گفت
اي شيخ چه بوده است ما را که مرگ را دشمن ميداريم
شيخ گفت زير که خانه آخرت را خراب کرده ايم
و در دنيا طاق و در و اق بر فلک بر آورده ايم و
همچو بران خرابه نوشته نوشته است و عمارت انما
سرای نموده ايم سليمان گفت بقیامت چگونه
خواهد بود شيخ گفت حق تو در کلام خود فرموده
است که ان اللابرار لفي نعيم و ان الفجار لفي
عذاب گفت بدين که راهبرار ميسني يا کار خراب
سليمان گفت آيا مصطفی دست نکير و شيخ گفت
سليمان

سليمان عليه السلام هر کس را در حق او فرمان شفاعت
شد شفاعت ميکند و فاطمه را فرمود که اي جان
مير بقیامت نشيت هيچ سود ندارد و انجا عمل صالح
ميسازد سليمان گفت اين الرحمه من الله شيخ
گفت ان الرحمه الله اقرب من الخمين يعني
رحمت خداي من ميگو کار اخراست تو اگر از ميگو
ران هستي از رحمت خدايي با نصيب گزني
نيسليمان نجاه ساله عبادت کجا شود شيخ گفت
انما يقبل الله من المتقين يعني خداي طاعت
پرسيز کار را نيز قبول ميکند تو اگر در مدت نجاه
سال تقوي بود و در اقيمه و در کسوفه و از بد گفتن

دوست از مال مردمان پیر بهیر کرده طاعت تو
قبول است والا از جمله فجاران است پس ریا و
باید که بتقوی باشد روضة سیوم در میان تلا
وت بهر و خفیه در کیمای سعادت آورده است
که رسول علیه السلام ابو بکر صدیق رضی الله عنه
دید که پست قرارت میکنند گفت ترا در پست
ند از چه نیت است گفت یا رسول الله آنکه با وی
میگویم من بشنوده ام امیر المؤمنین عمر را دید که ترا
بلند میخواند رسول علیه السلام از وی پرسید که
سبب بلند خواندن چیست گفت یا رسول الله
خفته کنار آمدار میکنم و شب بیدار و در میکنم
بدر

لنظم
رسول علیه السلام فرمود که هر دو نیکو میکنی در در
آورده است که والا سر را افضل لانه ابعد من الی
فان لم یخف الی با فاجهر افضل شبر ط ان لا یو
وی غیر من مصیبه او یام رسول علیه السلام فرمود
که فضل عاقبتی العلاء افضل صدقه السر عاصه
العلاء نیت و در النظم آورده است که در استحب
تحسین القصة بالقراءة ما لم یخرج عن حد القراء
بالتمطیع فان اوطح حتی زاد حرفا او اخطی فهو حرام
و کذا لک قرآنه بالایمان المعصیت و تحسین المعصیت
کفر و منی آورده که تحسین المعصیت کفر یحیی اگر کسی
تحسین کند معصیت را کفر است چنانچه قرآن بلند

خواند بچین و بکر که بدید که چه بگوید بخواند که هر است رسول
فرمود که پنج چیز نو چشم را زیاده کند اول نظر کردن
خانه کعبه دوم نظر کردن در مصحف سوم نظر کردن
در روی خوب چهارم نظر کردن در روی بد و مایه
پنجم نظر کردن در روی اولیا الله و در کشف الای
سر را آورده است که امیر المؤمنین عثمان رضی
الله عنه مصحف را گشوده که از روی خواندن عبد الله
ابن مسعود رضی الله عنه گفت آدمی النظره مصحف
فانها عبادته و ذلک نظم آورده است که العرفه
فی المصحف افضل من الفردة فی خوفه مولانا عبید
الغنی در فضایل القرآن آورده است که یک خم

از روی

از روی مصحف برابر است با هفت ختمی که از حفظ است و در
قیه آورده است که در من حرمة القرآن ان لا یقرأ
فی الاسواق و در موضع الغد و فضایل القرآن
آورده است که در جماعه اقران بنده خواندن مکروه است
و بعضی گفته اند که مطلقا مکروه نیست بشرطیکه ستر
عورت باشد و موضع پاک بود و در منافع المسکین آورده
است که عورت در بعضی قرآن تعلیم کند باید که کلمه
بهر تعلیم کند و متصل تعلیم نکند و هر که در ستر او عیب خواند
چهار مرتبه روشت چهارم در بیان معرفت تلاوت قرآن
و بعضی از علما گفته اند که هر کس سی یا یک ختم کند حق تواند
ادا کند و در روز قیامت قرآن با او ختم نکند و بعضی گفته اند

در جهل یک ختم کند و اکثر علما بر آنند که در ماهی یک
ختم کند در فضایل القوان آورده است که مکروه است
در یک روز ختم کردن و بعضی گفته اند کمتر از سه روز
ختم نکند و بعضی از علما گفته اند که ختم قرآن بر چهار
نوع است نوع اول آنست که در شبانه روز یک
ختم کند نوع دوم آنکه در هفته دو ختم کند نوع سوم
آنکه در هفته یک ختم کند نوع چهارم آنکه در ماهی یک
ختم کند اگر عاقل از اهل مراقبه یا از اهل علم که تعلیم
مسلمانان اشتغال داشته باشد در هفته یک ختم
کند اگر در معانی آیات تدبر و تفکر دارد و در ماهی یک
ختم کند در فضایل آورده است که چون ختم آخر کند

القوان

بسم الله

سر سجده نهد پنج بار بگوید که سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ
الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوْحِ بِعِزِّ اَرْوَاحِ الْمَلَائِكَةِ
عَلَّهْ يَكْفِيكَ بِرَحْمَتِهِ بَارِئٌ سَرِيعٌ نَزَّاهٌ
بَارِئٌ بَعِيدٌ وَهَرَجَائِبُ خَوَابٍ رَوَّاحٌ دَعَاكَ
قَارِئُ بَابِكَ بِأَوْضَاعٍ بَعْدَ دَهْرٍ خَرُوفِي مَبْتَغٍ
حَسَنٌ هَسْتُكَ كَرِيمٌ قَوَّاسٌ دَهْرٌ سَهْبٌ بَابِكَ كَيْشٍ
أَزْ تِلَاوَتِ قُرْآنٍ مَبْهَوَاكُ كُنْتُ وَكَبُودِكَ اللَّهُمَّ بَارِكْ
لِي يَا رَحْمَنُ الرَّحْمَنِ وَرُدِّ زِلْظَلْمَ آوَرَدِهِتْ كَيْسُكَ
وَضَوْسَارُ دُوسُوكُ كُنْتُ وَرَمَارُ قِيَامُ غَايَةِ فَرْشَتِهِ وَهَاتِ
خَوَرِ اَبْرَارٍ كَسْبُ نَبِيٍّ كَوِيدِكَ بِأَكْبَرِهِ شَدِيدِي بِأَكْبَرِهِ وَرَمَدُ تَرَا
خُدَايَ قَالِي اَكْرَمُ اَكْ نَكْرَدِهِتْ فَوْشَتِهِ اَبْرَارِ كَلَامَاتِ رَا

خطی

۳۰

از عایشه رضی الله سوال کردند که بیشتر کار رسول
 در خانه چیست گفت مموک کردن و مموک کردن
 چند فایده است و همانرا خوش بوی کن و سبب خوشبویی
 خداوند است و دمای فرشته کانت و زیاده شدن
 دیده کانت و دندان آب را کند و گوشت پنج دندان
 محکم کند و دمان را خوش بوی کند و معده هضم کند
 و بطن را دور کند و یک رکعت نماز مموک فاضل تر بود
 از هفتاد رکعت نماز مموک در روز و المقبول آورده است
 که بوی دمان روزه و از نبرد یک حق تعالی فاضلتر
 از بوی مشک و نازک است و باین همه فضیلت اولی تر
 است که روزه دار مموک کند که نسبت رسول علیه السلام

میست

در روزهای روزه آورده است که اگر کسی که روزه دارد
 در روزهای روزه نماز مموک کند که نسبت رسول علیه السلام

همه کس با مموک کردن خاصه قاری قرآن را و کیمیای
 سعادت آورده است که اگر حقیقت قرآن را هر شود مفت
 آسمان و زمین طاقت بجای آن ندارد و لیکن حق تعالی
 جمال و عظمت قرآن را بکسوت پوشیده است تا زبانها
 و دلهای طاقت آن را در کیمیای سعادت آورده است که نصیب
 بیشترین آدمیان ظاهر معنی بشیر نباشد و گروهی بنده شده است
 که قرآن حروف و صورت است حروف قرآن را چون کالبد است
 و شرف کالبد بر حجت و شرف روح بربوبیت
 و قرآن را بر تمامانید الا دست پاک و حقیقت قرآن در سایه
 الادلایک ادب چهارم قاری را باید که هیئت تواضع
 و خضوع بپوشیده و مشغول نشیند و رو بقبله نشیند

آوردی م

خطی

بطریقیکه اول می‌شنید و قرا بزر بر سینه می‌برد عکرمه
رضی الله عنه هرگاه که مصحح کجادی گفتی هذا کلام
ربی و بهوش می‌فتادی ادب پنجیم قاری
اول لبز قرآن دعای رسول علیه السلام را بخواند
و بعد از آن کلماتی که تعیین فرموده اند بخواند و بعد از آن
سوره الناس و سوره فاتحه بخواند بعد از آن در قرا
شروع کند چون از قرا فارغ شود دعا یکم پیش
کلمات مذکور شده بخواند بعد از آن دعای دیگر که آن
هم دعای رسول علیه السلام است بخواند و ترتیب
خواندن دعا را در باب دعا ذکر شود ان شاء الله تعالی
ادب ششم قاری باید که قرآن را باب دهم تلاوت
کند که رسول علیه السلام فرمود که ائتوا القرآن

بیت

و ائتوا فان لم تملوا فبناکم اذ بهفتم بحسن رسول
علیه السلام فرمود که زحوا القرآن یا خدایم یعنی بپارا
قرآن را تا دوزخ خوش نشد چنانکه با قرا از حد قرا
تجاوز کند چنانکه حرفی زیاده یا کم شود بسبب صوت
بالجان خوانده شود آن همه حرام است و چنین کننده
او کافرت قرآنرا آهسته خواند از اولی ترتیب و در کتب
نزدیکتر است و باید از خواندن تأثیر بیشتر است ابو موسی
شعری قرآن را با و از میخواند امیر المؤمنین عمر رضی
الله عنه در بعضی اوقات ابو موسی را فرمودی قرآن
خواندی و خود استماع کردی در کشف آورده است
که هر کس یک آیت استماع کند آنمزد را نوری بود در

بیت

خطی

قیامت در ضربت که نویسد از برای او ده یک
ادب ششم تریل است قوله تعالی و تریل القرآن
تریل یعنی تریل کن قرآن را تریل کردی تریل
در اول کتاب ذکر کرده شد که تریل را چندین
معنی فرموده اند که التریل حفظ الوقوف اداء
الحروف یعنی تریل حفظ مواضع وقوف و رعایت
کردن اداء حروف است از مخارج از عایشه رضی الله
عنها ال کردن از کیفیت قرآن خواندن رسول
علیه السلام گفت چنان میخواند که سامع حروف آنرا
میتواند بشمردن ادب نهم تریل است تریل
غواصی کردن است در غمان معنی قرآن از برای

نخستین

استخراج جوهر معانیست در کیمیا سعادت آورده
که رسول علیه السلام در یک شب تا روز این آیت را
بکر میخواند از جهت تدبیر آن تعذیبهم فانیهم عذابا
وروی عن النبی صلی الله علیه وسلم قراؤ بسم الله
الرحمن الرحیم فرود تا عشرین مرة یعنی روایت
کرده شد است که رسول علیه السلام
قراوت کرد بسم الله الرحمن الرحیم را بیست نوبت
از سر گرفت از جهت تدبیر در معانی او و در آن نظم
آورده است که دوا می دهد بهای هیچ چیز است قراوت تدبیر
و خالی داشتن شکم از طعام و شب بیداری و تفرغ
کردن در صبح و مجالست بهشتین کردن مسالمان

و از امیر المؤمنین رضی الله عنه روایت کنند که
لا خیر فی عبادة لا فقه فیها ولا فیه قرآن لا فیه
یعنی نیست نیکی در عبادتیکه در وفقا نیست نبود و در
قرآنیکه در وقت بر نبود و از این عباس رضی الله عنه
گفت اگر از لرزت و القارعة را بنید بر بخوانم
دو ستر دارم از آنکه سورة البقرة و آل عمران
بر سهیل استجالت بر خوانم آداب دهم
تا شیرت قاری باید که مؤثر شود با آثار مختلفه
معانی قرآن از شادی و غم و خوف و رجاء و غیر آن
چونکه قرآن مشتمل بر ذکر صفات و افعال حق تعالی
و ذکر احوال انبیاء علیهم السلام و ذکر مکه بان و عقوبت
رشد

ایشان و ذکر قیامت و میزان و صراط و نبوت
و دوزخ و غیر آن آداب باز دهم حضور است
و آن غالی کردن دل است از ماسوائه و در خوا
ندن غافل نشود و هر چه بغفلت خواند است
ناخوانده گیرد و اعاده کند بعضی از سلف آنچه بغفلت
میخوانده اند آنرا اعاده میکرده اند رسول الله
علیه السلام فرمود که من قال الله و قلبه غافل عن
الله فحتمه فی الدارین الله یعنی هر کس الله گوید
دل او در آن گفتن غافل باشد از آن کس نبرند
یا و او میکنند پس خصم او درین عالم و در آن عالم
الله تعالی آداب دهم قاری باید که حق هر آیتی

بگذار در رسول علیه السلام در هر آیتی رسیدی
حق آن آیت گذاری پس قاری چون بآیت
عذاب رسد استعانت نماید چون بآیت رحمت
رسد استبشار و گشاده گی در دل آرد چون
بآیت خوف رسد پشیمانی نماید چون بآیت رحمت
رسد سارعت نماید چون بآیت تنزه رسد
تسبیح گوید چون بآیت عنایت لطف رسد
او از حرم بشیرم و حجاب خواند چون بآیت
سجده سجده کند چون بآیت امر نهی
رسد خود را بجا امور حق بیند چون هم او بماند
مقصود او باشند قادر در آن داخل باشد
و از منبهیات احتساب کند در کیمیا سعادت
رسد

آورده است که حق تعالی در تورات گفته است که ای
بنده من شرم ندارد که اگر نامه برادر بر تو
رسد و تو در راه باشی بستی و با کسی شوی یکی
خواند و مامل کنی که در آن نامه ترا چه فرموده است
نماید آن کار کنی این کتاب نامه منت تو نمائند
کنی و بدان کار کنی بسیار بزرگان دین شب بمل
کرده اند و هر روز کار کرده اند و کیمیا سعادت آور
ده است که مقصود از قرآن خواندن اینست که
کار کردنت و خواندن از برای یاد داشتن است یاد
داشتن از برای کار کردنت و کسی با مرئی قرآن
کار نکند و لکن بخواند چون آن بنده بود که نامه

خواهد آورد بر سیده باشد و در آن نامه خواهد کار
فرموده باشد هیچ بجای نمی آورد و باشد بیک
مستحق عقوبت کرد و ادب مسیز و هم
قاری باید که جهان قرآن خواند که گویا از حق تعالی
می شنیده باشد در کیمیا سعاد آورده است که
یکی از اصحاب رضی الله عنه میگوید که من قرآن
میخواندم جلالت جهان بسیارست نمی یافتم
خود را جهان راست کردم که گویا که از خداوند
عزوجل می شنودم که از رسول علیه السلام می
شنودم میگفت بعد ازین فرو تر شدم و بزرگ
بزرگ تر رسیدم اکنون جهان میخواندم که
رضی الله عنه

از حق تعالی می شنودم بواسطه اکنون که تا بسیار فتم
که بیشتر ازین بقایا فتم ادب چهارم
قاری باید که همت بر آن که رود دل بر آن دارد که
هر چهار معنی قرآن معلوم کند در عمل آورد و از حق تعالی
توفیق عمل آن طلبد و اگر آنچه معلوم کند با عمل نکند
روز قیامت با و خصمی کند ثقیان ثوری رحمت الله علیه
در نماز چون این آیت را بخواند که ایاک نعبد و ایاک
نستعین و پیش از آنکه نماز مردم تمام شد
چون از آن حال ماخوذ آمد پرسیدند که ای شیخ ترا
رسید گفت این آیت را بخواندم معنی او اینست که
ترا می پرستیم و از تو یاری میخواهیم در دلم آنکه

باندک برخی و ستمی که از مردمان بجا میرسد چرا
 عیش بادشاد میرودیم و یاری میطلبیم مرا این پیش
 در خوش آورده باب دوم در مناقب امام عاصم
 و راویان او که ابو بکر و حفص است بدانکه امام عاصم بن
 النخوع الکوفی التابعی یعنی از ائمه کوفیه و از علمای
 تابعین است و قرائت سبعه و امام نجم است و در بلاد ماوراء
 النهر قرائه او متعارف است و قرائت او قرائت اکثر
 اصحاب در علم قرائت است و دارد یکی عبد الله بن
 حبیب یکی در و ابن حبیب رضی الله عنهما و امام
 عاصم اخذ کرده است قرائت را از عبد الله بن
 حبیب ستمی و او اخذ کرده است از عثمان و النخوع
 و تصحیح

و علی مرتضی و از این کتب در بدین ثابت و معتد به
 ابن مسعود رضی الله عنهما و اینها اخذ کرده اند از رسول الله
 و نیز امام عاصم قرائت را اخذ کرده است از قزو ابن حبیب
 و او اخذ کرده است از امیر المؤمنین عثمان و ابن مسعود و رضی
 الله عنهما و در امام عاصم نون است و وفات او بکوفه است
 در سنه ثمان مائه و قبل سبعه و عشرين مائه و از راوی
 بسیار است امام معتبران جمله یکی ابو بکر ابن شعبه ابن
 غیاث ابن سالم الکوفی الاسدی بنی اسد نام قبیل است
 و او در فضل و کمال عدم المثال و در مراد و صاحب و وفات
 او نیز بکوفه است در سنه اربع و تسعين مائه و او را چها
 را و است حماد و جعی اعشی بر جمعی دیگر از اهل علم امام

در غیر نازل باشد اگر قرآن را بپشت میخوانده باشد تعوذ را
 بپشت گوید اگر بلند میخوانده استعاذه را بپشت گوید
 و در لفظ استعاذه مختار اکثر فقها و قرائین است که اعوذ
 بالله من الشیطان الرجیم این قرائت امام عاصم است
 و مختار بعضی اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان
 الرجیم این مختار امام نافع است و مختار بعضی استعاذه باشد
 من الشیطان الرجیم این قرائت امام حمزه و ابن کثیر است
 و مختار بعضی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الله هو
 السميع العليم این قرائت امام کسایی و شیخ حسن بصری
 اما طریقه بسمله در قرائت نظم آورده است که اول سوره
 که نازل شده است اقرء باسم ربک الذی است اولی

سوره

که کتابت رسول علیه السلام باسم کتبتهم بود تا این زمان که
 آیت کریمه بسم الله مخبرها و مرسیهها نازل شد بعد از آن
 بسم الله مینوشت تا آنکه نایکه قل ادعوا الرحمن نازل شد
 بعد از آن بسم الله مینوشت تا زمانی که آیت کریمه ان الله
 من سلیمان و آیه بسم الله الرحمن الرحیم نازل شد بعد
 از آن بسم الله الرحمن الرحیم مینوشت و در بسم الله
 خلاف بسیار است نزد امام مالک بعضی از اصحاب حنفیه تمام
 الله گفته اند از قرائت نیست و نزد جمهور علما از قرائت است
 و آیت است از قرآن مگر بعضی از شافعی که جزء سوره دانسته
 اند و خلافی کرده اند آیت از فاتحه و سوره است یا نه جمهور
 اصحاب حنفیه گفته اند که آیتی است که از برای تمیز و تبرک

شافیه

می آرند نه جز فائده است نه جز سوره پس بنا برین قول
 حضرت خفیه می خوانند و قول اصح و معمول شافعی آنست که هم
 است از فائده هم آیت است از سوره بعضی بنا برین قول در میان
 بنده می خوانند و قول غیر اصح آنست که جز فائده است و جز سوره
 نیست در مصباح آورده است که عبد الله ابن عباس رضی
 الله عنه سوال کرد از امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که
 بسم الله الرحمن الرحیم کجا بت نکر دید آیا سبب چیست امیر
 المؤمنین عثمان جواب داد هر سوره که نازل شدی رسول
 علیه السلام هر سوره آن سوره بسم الله الرحمن الرحیم گفتی
 و فرمود که بقرآن سوره مقفول کنی چون سوره توبه نازل
 شد با او بسم الله الرحمن الرحیم نکرده و محل آنرا تعیین

نموده

نفرمود و در مانینه پرسیدیم که رسول علیه السلام ناان
 بود که از دار فناء به دار البقا انتقال نمود و مانینه بادل
 سوره برات بسم الله الرحمن الرحیم نوشتیم و قصه
 سوره توبه را مثل قصه های سوره انفال یا قیوم و محل آنرا
 بعد از سوره انفال فرمودیم و شاید که از آخر سوره انفال
 باشد در مصباح آورده است که این مستند را از امیر
 المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کردن جواب داد که
 سوره توبه از برای شمشیر زدن و قتل کردن فرود
 آمده است زیرا که حق تعالی در سوره توبه فرموده است که قتل
 المشرکین من حیث وجه تویم پس برین سبب بول دی
 بسم الله نوشتیم و بر سر آیتها جمله سوای آیت سوره

خطی

۱۸۷

توبه است در بسم الله گفتن و ناکفتن قاری مخیر است اما بر
آیات سوره توبه اقوال است قول مخیر معمول ترک بسم الله
است چنانکه بر سر سوره ترک بعد چون قاری باید که بین دو توبه
بسم الله فاصله کند نظر بقول آنها که بر سر هر سوره بسم
الله باید گفتن است وجه جائز داشته اند وجه اول وصل آخر
سوره مقدم بر بسم الله وصل بسم الله بادل سوره
ابتدا وجه دوم وقف بر آخر سوره اول که از بسم الله
قطع شود و وقف بسم الله که از اول سوره ابتدا قطع
وجه سوم وقف بر آخر سوره اول وصل بسم الله بر اول
سوره آینده این وجه را هیچ گفته اند اما عکس وجه سوم
ممنوع است زیرا که بسم الله از برای سوره اول است نه از برای

سوره

سوره که نشسته و قرات غیر اما عاصم را ترک کردیم **باب**
چهارم در بیان مخارج حروفی بدانکه قرات آنجا که رسول
جبرائیل علیه السلام آورده است که رسول علیه السلام خوانده
همچنانست خوانده که آنجا خوانده و لکن آنچه فقها بخوار الصلوة
گفته اند و آنچه ائمه قرات فرموده اند و دانستن آن لازم است
باین حروفی پنج بیت نه که نه است و لا خارجت زیرا که هر
از لام و الف است و مقصود بیان حروفی مفرد است نه حرفی
مکب ما همزه داخلست و فوق میان همزه و الف است
که الف نه حرکت دارد و نه ساکن مثل خطایا و همزه کما
حرکت دارد مثل دائره السنو و کاهی ساکن می
و کاهی بصورت الف میباشد مثل ثوبک عن من افک

اما مخارج نزد بعضی اینست **س** است حلق و **ط** لب
 و نزد بعضی مخارج حرف این نیست حلقی الهوی
 شجری نشوی نطقی و لقی اسلی شفوی باعتبار اقصا
 و وسط و ادنا و باعتبار آنکه دماغ را نیز مخارج گفته اند
 مخارج حرفی شش نزده است حلق را شش مخارج است و
 شش حرف بیرون آید و دهن را ده مخارج است
 و نزد حرف بیرون می آید سوای حلق است و لب را
 دو مخارج چهار حرف بیرون می آید و لب سوای دهن
 است و دماغ را یک مخارج است و یک حرف بیرون می آید
 و دماغ سوای همه است بلکه از اقصای **ع** بیرون می آید
 و بقول بعضی الف نیز بیرون می آید و بقول بعضی الف

مخارج

هوای حلق بیرون می آید و دهن سبب و را حلق و
 هوای و جوفی گویند و این مخارج اول است و از وسط
 حلق **ع** بیرون می آید و این مخارج دوم است و
 اول حلق **ع** بیرون می آید و این مخارج سوم است و اقصای
 کام و بالای زبان از غلصه **ق** بیرون می آید و این مخارج چهارم
 است **ق** را الهوی و غلصه گویند که است گوشت سرخی است بسیار
 حلق و زبان مانند زبان خر و غلصه اول که است از
 جانب حلق و از اقصای کام و از عکده **ک** بیرون
 می آید و این مخارج پنجم است **ک** را الهوی و عکده گویند
 عکده آخر که است از جانب دهن و از میان زبان **ش** بیرون
 بیرون می آید بعضی بای ساکن یا قبل مکسور را هوای گفته اند

نطقی

۲۰

بابت آنکه از هوای دهن بیرون می آید و این مخرج ششم است
 و از جانب زبان و کتف و دهان بر ابرو و دندانهای کتفی خفته از
 جانب است و خواهد از جانب چپ **ض** بیرون می آید
 بعضی گفته اند که از جانب چپ سائتر است و این مخرج
 هفتم است و این چهار حرف را شجری گویند حرف چهارم
 جذبه خلیل شجری است شجری است بعضی گفته اند که
 شجری میان دو مشت است خواه از یک جانب زبان و کتف بالا
 بر ابرو و دندانها حکم **ل** بیرون می آید و این مخرج
 هفتم **ر** ای روشنی دیده منظور نام **ح** حین
 فزونی تمام از یک طرف زبان و کتف بالا تنه و یک
 این مخرج **لام** بداند چهار ریش و از بالا و دو

اگر چه در این کتاب از کلماتی که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است

پایان کتاب گویند و آن چهار دندانیکه از پس شایه است
 و از بالا و دو از پایین آنرا رابعی گویند و آن چهار
 دندانیکه از پس رابعی است آنرا انبیاب گویند و آن
 چهار دندانیکه از پس رابعی است آنیاب است و از فضا حکم
 گویند و آن چهار دندانیکه از پس ضاحک است شش از بالا
 و شش از پایین آنرا طوا حین گویند و آن چهار دندانیکه
 از طوا حین است آنرا الواجد گویند و از سر زبان و از
 درون دندانهای بالا **ن** بیرون می آید شش طیکه
 نوزده متحرک یا نون ساکن باشد بعد از حرف حلق باشد
 و این مخرج نهم است و از سر زبان بیرون می آید که داخل
 باشد بر پشت زبان و قابل شنید بوی لام بیرون می آید

و از او در این کتاب

کذا فی خلاصه
 علم الفونی
 و این مخارج و هم است **رباعی** ای حافظ خوش لبی
 خراهم از مخرج را بگویم حرف تمام بر مخرج نون
 قریب باشد لیکن بر پشت زبان داخل مایل سوی لام
 و این سه حرف را کشونی گویند لثه گوشت پنج دند
 است و از سر زبان و پنج دندانهای بالا **ط** و **ث** پاره
 می آید فرق میان ط و ث آنست که در مخرج قرارند
 و در صفت مغایر چنانکه در صفات حروف خواهد آمد
 و این مخرج بازدهم است و این سه حرف را فطی گویند
 نطق شکلهای کام است و از سر زبان و تیزی دند آنها
 بالا بروی که پاره از سر زبان از سر دند آنها بالا
 بیرون می آید **ظ** و **ذ** بیرون می آید و فرق میان

در این مخارج
 مصلح در جای که
 و فطی است و فطی
 کند و جای که فطی
 است و فطی است
 غار را اعداد و باب
 بنای و بیانی
 فاضل محمد رضا

قال ابن جبرین
 من لم یفرق بین اللام
 و الظاء یلزم الزمان

خطی

ط و ذال بهمان طریق است که میان ط و ث است و این
 مخرج و دوازدهم است **رباعی** ای سر و قد سیمبر میم ده
 باصوت خوب تو چهار چیز را در گفتن حرف زلفی می باید
 یک دانه بر آید ز ثنایات زبان و این سه حرف را زلفی
 گویند زلف تیزی سر زبان است و از سر زبان و از
 درون دند آنها بالا چنانکه اندکی کش و دکی میان زبان
 و دند آنها بالا باشد **ص** و **س** بیرون می آید و این
 مخرج سیزدهم است و این سه حرف را سهیلی گویند
 سهیلی سر زبانست بدانکه از حلق تا اینجا تعلق
 بهمین دارد و از درون لب بیرون و از تیزی دند آنها
 بالا بیرون می آید و این مخرج چهاردهم است و از

فاضل محمد رضا
 در این مخارج

کذا فی خلاصه
 علم الفونی

میان هر دو لب **و ب** می بیرون می آید و بعضی گفته اند
 که او ساکن ماقبل مضمون هو است یعنی از هوای
 دهن بیرون می آید و در ادای با تا لبها تر نباشد میگو
 ادانش و در این مخرج پانزده هم است و این چهار حرف
 شفوی گویند شفت لب است و نون ساکن شبر طیکه عدم
 آنها را و عدم او غام در لاف را از دماغ بیرون می آید
 و این مخرج شانزده هم است و این را غنوی میگویند غنة
 و نون را گویند که از خیشوم بیرون می آید خیشوم دماغ است
ب ب پنجسم در بیان رعایت کردن مخارج
 حرف بد آنکه هر حرف را از مخرجش نیک باید آورد اگر نه
 بیرون نیاید و توضیح باید خواندن تا سخن و در و آید شود

این حرف را از مخرجش نیک باید آورد
 و بعضی گفته اند که او ساکن ماقبل مضمون هو است
 یعنی از هوای دهن بیرون می آید و در ادای با تا لبها تر نباشد میگو
 ادانش و در این مخرج پانزده هم است و این چهار حرف
 شفوی گویند شفت لب است و نون ساکن شبر طیکه عدم
 آنها را و عدم او غام در لاف را از دماغ بیرون می آید
 و این مخرج شانزده هم است و این را غنوی میگویند غنة
 و نون را گویند که از خیشوم بیرون می آید خیشوم دماغ است

حال انبی علی السلام
 من را و نقص من القرآن فیه
 سخن هر دو هست سخن علی و سخن خفی سخن علی خطای او است
 با حرفه زیاده یا کم شده و سخن خفی خطای مخرجت با حرفه از مخرج
 جرس بیرون کمالی او انشود چنانکه در صفت از صفات نقصان
 واقع شود بعضی گفته اند سخن تغییر صوت در ادای مدات
 شتاد است الف کشیدن در یک الف او از خود را درشت کند
 و در یک الف او از خود را باریک کند پس قاری قرآن باید که
 میان **ن س ص** میان **ذ ذ** و میان **ج ح** و میان
ق غ تفریق کند تا مخرج آنها خلط نشود و دیگر آنکه در حرف
 از یک جنس آید خواه در یک کلمه مانند یو جهته و خواه در دو
 کلمه مثل فطین علی باید چنان تلفظ کند که او غام نشود و ناگه گویی
 از متجانسین ساقط شود و نیز در جای که میاید و حرفی قریب
 از آن میاید باید چنان تلفظ کند که او غام نشود و ناگه گویی

این حرف را از مخرجش نیک باید آورد
 و بعضی گفته اند که او ساکن ماقبل مضمون هو است
 یعنی از هوای دهن بیرون می آید و در ادای با تا لبها تر نباشد میگو
 ادانش و در این مخرج پانزده هم است و این چهار حرف
 شفوی گویند شفت لب است و نون ساکن شبر طیکه عدم
 آنها را و عدم او غام در لاف را از دماغ بیرون می آید
 و این مخرج شانزده هم است و این را غنوی میگویند غنة
 و نون را گویند که از خیشوم بیرون می آید خیشوم دماغ است

پیش رو

30

صدق رسول الله

فقد كفر
حرفاء القرآن
فقد كفر

و فیکه شد و باشد مثل اشتر و کبوتر و رانیک بید ادا
 تا از ای فارس نشود و فیکه ساکن باشد و بعد از وی تا
 یا دال یا را یا قاف یا کاف یا لام باشد مثل اعتراف و نیز جی
 و از و جر و تنر و غون و زرق و از کی و از لام **س** نیک
 باید ادا کردن خاصه و فیکه ساکن باشد و بعد از وی با یا یا
 یا ط یا نو ن باشد مثل سبوح و مستقر و مسجده اطرام و مقلو
 و حسن **س** نیک باید ادا کردن خاصه و فیکه ساکن
 باشد و بعد از وی تا یا یا باشد مثل شتات و یقول **س** نیک
س نیک باید ادا کردن خاصه و فیکه ساکن باشد و بعد از وی
 دال باشد مثل فاصدع مثل صیرا لذن **س** نیک باید ادا
 کردن خاصه و فیکه دو ضا و کجا باشد مثل و غرض یا بعد

یا حیرت باشد و بعد از وی تا یا

از وی دال یا ط یا کاف باشد مثل معبر و نوبهم و ما مضطر
 و بعضی لفظ **لیم** طار نیک باید ادا کردن خاصه و فیکه
 ساکن باشد و در میان سین و تا باشد مثل سبطت یا قبل از
 وی تا باشد **اقتطعمون** **ط** نیک باید ادا کردن خاصه
 و فیکه ساکن باشد و بعد از وی تا باشد مثل و اعطت **ع** را
 نیک باید ادا کردن خاصه و فیکه شد و باشد مثل بدع
 التیم و فعال یا میرید یا ساکن باشد و بعد از وی غین باشد
 مثل و سمع غیر متع **ع** نیک باید ادا کردن خاصه
 و فیکه ساکن باشد و بعد از وی شین یا فا باشد مثل و استغش
 نیا بهم و رب اغفر لی **فی** نیک باید ادا کردن خاصه و فیکه
 ساکن باشد و بعد از وی با یا میم باشد مثل خشف بهم و تلفق

یا



ادا کرده شود مثل من جاب و عتک و زر و رانیک بد او
 خاصه و قنیک و و او و کجی با و این بر پنج نوع است نوع اول
 آنکه و او و او اول ساکن باشد و حرکت ماقبل او از جنس قبل باشد
 و او و او ویم متحرک باشد و انعام باید کردن مثل او و او ویم
 نوع دوم آنکه و او و او اول ساکن باشد و حرکت ماقبل او از
 جنس قبل باشد و او و او نماید متحرک باشد انظهار باید کردن مثل
 اَمْسُوا و عَمَلُوا التَّصْلِيحَاتِ نوع سیم آنکه و او و او اول متحرک
 باشد و او و او نماید ساکن باشد و حرکت ماقبل او از جنس او
 باشد مثل او و او ویم نوع چهارم آنکه هر دو و او متحرک باشد
 مثل و و هَبْنَا و و ضَعْنَا و و جَدَّک نوع پنجم آنکه و او و او اول
 متحرک و باشد و او و او ویم متحرک باشد مثل یا اَلْعَدُوَّ و اَلْمَلِئِكَةَ

درین چهار صورت اظهار است **ح** را نیک باید او کرد
 خاصه و فیکه قبل از وی یا بعد از وی جای باشد مثل **ح**
 و عتد **ح** چیزین **ح** نیک باید او کردن خاصه و فیکه دو
 یا یکی باشد و این چهار نوع است نوع اول آنکه بای اول ساکن
 باشد و حرکت ماقبل او از جنس او باشد و بای دوم متحرک
 باشد اظهار باید کردن مثل **ح** یوم و الذي یونس از
 آیت اللهی یکتوب نوع دوم آنکه بای اول متحرک باشد
 و بای دوم ساکن باشد و حرکت ماقبل او از جنس او نباشد
 مثل **ح** لا تشیق و اخدی انیین نوع سوم
 آنکه هر دو متحرک باشد مثل **ح** نجی النوی نوع چهارم
 آنکه بای اول متحرک باشد و بای دوم ساکن باشد مثل **ح** یوم

و لا تشیق و لا تشیق و لا تشیق
 و لا تشیق و لا تشیق و لا تشیق
 و لا تشیق و لا تشیق و لا تشیق

افند و در تحت سوره یا را تحقیق باید خواند باو عام
 بدانکه حروف بوفی این سه حروف است **ب** و **و** و **ی**
 این سه حرف هر دو اولت بوی ضم اگر بعد از میم ساکن
 یکی ازین حروف باشد میم ساکن را میسل بجانب ضم باید و او ن
 نه چنانچه ضمیه تامة شود چنانچه اخذ ملاع و در رساله میگوید
ب میم ساکن بعد او کرده او فاعله تامة افتتاح هم کس با هم
 ضمیه میماند مثل **ح** ما هم قوسین و علیهم و لا الفالین و
 و هم قها خالون اما در باختلاف کرده اند در مسل و او
 و عدم مسل و او ن میم را بوی ضم **ب** و **و** و **ی**
 صفات حروف بدانکه هر حرف را صفات و هر صفی را
 صفات که از تقابل آن صفت معلوم میشود چنانکه بدان
 از اول است و الا و این نشو کنون یک قاعده
 کاندروا اة مر ترا اصل بود هر فایده ۱۳

و لا تشیق و لا تشیق و لا تشیق
 و لا تشیق و لا تشیق و لا تشیق
 و لا تشیق و لا تشیق و لا تشیق

اشارت کرده شود بدانکه حروف مهبوسه این ده حرف است
 تشخیش شش ص ق ک ه ه قس در لغت
 آواز ضعیف را گویند و این را حروف مهبوسه بجهت
 آن گویند که تلفظ کرده شود از جهت ضعف اینها پس
 از جریان باز نمیدارند پس حروف باقی مجهوره باشد
 ه قه مهبوسه است چهار آواز بلند را گویند حروف
 منطقه این چهار است ص ض ط ظ و ا طباق در لغت
 طبقه کردن را گویند و اینها حروف منطقه بجهت آن
 گویند که نزد ادای این زبان بکام بالا طبقه میشود
 و می پوشانند پس حروف باء منفته باشد که منطقه
 است افتتاح کشادن را گویند حروف مستغلیه این

نیم

منفته خ ص ط ظ غ ق استعلام در لغت طلب
 بلند ی کردن را گویند و اینها حروف استعلام بجهت
 آن گویند که نزد تلفظ اینها زبان مرتفع میشود پس
 حروف باء مستغلیه باشد که منطقه مستغلیه است
 است کردن گویند و حروف شدیده این نیست
 و ب ت ج د ط ق ک شدیده در لغت قوی را گویند
 و اینها را حروف شدیده بجهت آن گویند که نزد تلفظ
 اینها صوت جبار میشود از غایت قوه اینها و رخواه
 شد شدیده است و رخواه است را گویند و حروف پیا
 رخواه شدیده این پنج است م ن و اینها را
 حروف پیا رخواه شدیده بجهت آن گویند که نه چنان

حروف مهبوسه
 حروف منطقه
 حروف مستغلیه
 حروف استعلام
 حروف شدیده
 حروف پیا رخواه

فوق قلب و قلب
شئ اصل و شئ
خبر و خبر و خبر
استان و خبر
قلب و خبر و خبر
و خبر و خبر و خبر
قلب و خبر و خبر
کردان و خبر و خبر
و خبر و خبر و خبر
و خبر و خبر و خبر

و این است آوای نه در لغت کشید را گویند
 و اینها را حروف نه بجهت آن گویند که نه در بین حروف
 می باشد پس حروف با نه مقصوره باشد که فیه ممدود
 است فیه کوتاه کردن را گویند و این است آوای
 در لغت تغییر و تبدیل را گویند و اینها را حروف علت
 بجهت آن گویند که متبدل و متغیر میشوند از حالتی بچهار
 و حروف منخرافه این دو است **س** و **ز** اخلاف در لغت مل
 یکسو کردن را گویند و این حروف را مخرف بجهت آن گویند
 که نزد ادای این دو هر یک از مخرج خود میل بسوی مخرج
 دیگر میکنند چنانکه را منخراف بسوی مخرج لام میشود و لام بسوی
 مخرج نون منخراف میشود و حروف مستطیل این یک است

ض استقامت در لغت طلب درازی کردن را گویند
 و این را حرف مستطیل بجهت آن گویند که در ادای این
 دراز شود تا بخرج لام و حرف تقشقی این یکی است
 تقشقی در لغت نهش را گویند و این را حرف تقشقی
 که فردای این آواز دهان و الف را هوای و جوی
 و جلی گفته اند صفات حرف بسیار است مثل حروف
 و لهوی و غیر آن لیکن از برای حفظ بدین قدر مختصر
 شد **با هفت** تم در میان نون ساکن و متون
 بدانکه فرق میان نون ساکن و متون آنست که نون
 ساکن در کتاب است بخلاف متون که در کتاب نیست
 بلکه تابع حرکت است که در آخر کلمه است اما در تلفظ می

نیم

باشد و احکام آنون ساکن و متون بر چهار نوع است
 نوع اول ادغام است و ادغام درین شش حرف است
 می م ل و ن که آنرا بر ملون گویند اگر بعد از نون
 ساکن یا متون یکی از حروف بر ملون باشد آن نون
 ساکن یا متون را در حرف بر ملون ادغام کرده اند طبع
 نون ساکن یا متون و حرف ادغام در دو کلمه شد و ادغام
 هر دو قسم است ادغام با غنة و ادغام با غنة درین
 چهار حرف است م ن و ی و معنی غنة را ذکر شد و در باب

چهارم مثل من من غنة و من غنة مثال
 و آن نشاء غنة فهم و غاملة تا صبة مثال و من
 و ی و بصر و و لواء بقی مثال و ان لیقول که و ی و بصر
 و لواء بقی و ان لیقول که و ی و بصر و لواء بقی و ان لیقول که و ی و بصر

و این را حرف مستطیل بجهت آن گویند که در ادای این
 دراز شود تا بخرج لام و حرف تقشقی این یکی است
 تقشقی در لغت نهش را گویند و این را حرف تقشقی
 که فردای این آواز دهان و الف را هوای و جوی
 و جلی گفته اند صفات حرف بسیار است مثل حروف
 و لهوی و غیر آن لیکن از برای حفظ بدین قدر مختصر
 شد **با هفت** تم در میان نون ساکن و متون
 بدانکه فرق میان نون ساکن و متون آنست که نون
 ساکن در کتاب است بخلاف متون که در کتاب نیست
 بلکه تابع حرکت است که در آخر کلمه است اما در تلفظ می

ادغام کرده اند مثل لو شاء الله وبل تك وهل لنا وقل
رکبی اشیر لنی وبل رکتکم تا در قرآن بعد از لام هل را
واقع شده است و اگر دو حرف از یک جنس یک
جا باشد اول حرف ساکن و حرف دوم متحرک باشد ادغام
کرده اند خواه در یک کلمه بذر کلمه الموت و یوحی و خواه
در دو کلمه باشد مثل یفت بفضکم و لکم مائت ذون و
من خوفی اگر حرف اول متجانس ساکن با حرف متد
ادغام نمایند کردن مثل کفوا و شرعوا و استنوا و کملوا
الصلوات و الذی یونس و در سوره و المراتل
ادغام در الف لام مختلفه اکثر قرآف را در کافی ادغام
کرده اند و این معمول است و بعضی اظهاری دارند
ادغام در الف لام مختلفه اکثر قرآف را در کافی ادغام
کرده اند و این معمول است و بعضی اظهاری دارند

[illegible]

حرف الـ
 ثلثة الفاتحة
 المقنونة ما قبلها
 والياء الساكنة
 المكسورة ما قبلها
 والواو الساكنة
 المتضممة ما قبلها
 المتباعدة ولا تنافي
 في جميعها
 أن
 عار

مردمان
معروف
بسیار
میدان
وضع
از
ع
دوس
ام
نفسه
را
با
و
حانی
رنگ

نظر این کتاب و این کتاب

ولیکن مشهور نیست و نامهای غیر مشهور را در زیر این
مشهور ذکر کرده شواش الله تعالی و نامهای مشهور
مدات این است مد تکین مد اصل مد بنیه مد منفصل
مد سکون عارضی مد سکون وقفی مد سکون اصلی
مد سکون مدغمی مد فرق مد تعظیم مد مبالغه مد جبر
بعضی مد جبر گفته اند جبر مانع مد روم مد مبدل مد شبه
مد افعال مد عوض مجموع هفده قسم است قسم اول آنکه
حرف مد و همزه در وسط کلام باشد مثل اول لیسک
و ملائک و اسر ایل این را مد تکین گویند مد کن
بجهت آن گویند که تکین جای گرفتن است اینجا مد از
برای حرف و تحقیق همزه است قسم دوم آنکه

اصح

حرف مد و همزه در آخر افعال باشد مثل جاء و تَوَدَّ و حی این
مد اصل گویند بجهت آنکه همزه از اصل کلمه است قسم سوم آنکه
حرف مد و همزه در آخر اسم باشد مثل و جاء این را مد بنیه گویند
بجهت آنکه واضع معده داده بنا کرده است قسم چهارم آنکه
حرف مد و همزه در کلمه و یک باشد مثل انا انزلناه و عبد
الله و اذ انتم و قرأ این را مد منفصل و مد بسط گویند
مد منفصل بجهت آنکه حرف مد و همزه در دو کلمه است و مد بسط
بجهت آن گویند که بسبب هر دو کلمه از یکدیگر متمایز میشوند
قسم پنجم آنکه بعد از حرف مد حرف ساکنی باشد که
سکوتش عارضی باشد مثل الاخیار و الامور و
المصبر و این را مد سکون عارضی گویند بجهت آنکه

سکون او بسبب قف عارض شده است و قسم آنکه
 بعد از حرف لاین حرف ساکنی باشد که سکونش عارضی
 باشد بسبب قف و آن حرف ساکن خوانده میزده باشد
 یا حرف دیگر مثل سَوَاءُ وَالْمَوْتُ وَتَشِيءُ وَخَيْرُكُمْ
 سکون وقفی و عارضی گویند اینهم قسم سکون عا
 رضی است قسم هفتم آنکه لفظاً بعد از حرف مد حرف سا
 کنی باشد که سکونش اصل باشد مثل الْوَقْتُ وَالْمَوْتُ
 قَدْ تَصَّيْنِ اِنْ رَأَيْتَ سَكُونًا اَصْلًا وَدَّ سَكُونًا غَيْرَ
 وقفی گویند و مد فوائج و مشتجع و مد حروف هجا و مد
 لازم گویند و مد سکون اصلاً بجهت آن گویند که سکون
 بسبب قف نیست و مد فوائج بجهت آن گویند که در اول

مسوره واقع شده است در جای دیگر نیست و مشتجع بجهت
 آن گویند که معنی شباع طاکشیدن است و این مخصوص با
 و ایل سوره است و مد حروف هجا بجهت آن گویند که این
 مد در هجائی باشد و در بعضی نه و مد لازم بجهت آن گویند که مد
 همیشه درین حروف لازم است قسم هشتم آنکه بعد از
 حروف مد حرف مد غم باشد مثل آتَهُ وَانْجَا جَوْفِي اِنْ
 رَأَيْتَ سَكُونًا مَدَنِيٍّ وَدَّ عَدَلٍ كُوْنِيْدَ سَكُونًا مَدَنِيٍّ
 آن گویند که سکونش صلی است و مد غم است و مد عدل
 بجهت آن گویند که عدل برابر کردن است و این مد بجهت
 اجتماع ساکنین با حرکت هرا بر است این هم قسم مد سکون
 اصلاً است قسم نهم آنکه حرف منقلب باشد مثل اَلَا اَنْ

این را به فوق و به منقلب و به متبدل گویند به فوق بجهت
آن گویند که در اصل اثنان بوده است همزه ثانی را بالف
قلب کرده اند بجهت طلب خفت و اینجا به بجهت دفع اجتماع
ساکنین است و همزه ثانی را حذفی نموده اند با وجود اینکه
همزه و صلیب است تا شبیه نشود و همزه استغفایه به
خبر تیره و بی تیره و فرق کرده شود و به منقلب بجهت آن
گویند که حرف مد که الف است منقلب از همزه و به متبدل
بجهت آن گویند که همزه به بدل بالف شده است و این
قسم به در جمیع قرآن در شش موضع است در قل الحمد که
در سوره انفصامت و در آلان که در سوره یونس علی السلام
است و در الله که در سوره یونس علی السلام است و یک در سوره

این را به فوق و به منقلب و به متبدل گویند به فوق بجهت آن گویند که در اصل اثنان بوده است همزه ثانی را بالف قلب کرده اند بجهت طلب خفت و اینجا به بجهت دفع اجتماع ساکنین است و همزه ثانی را حذفی نموده اند با وجود اینکه همزه و صلیب است تا شبیه نشود و همزه استغفایه به خبر تیره و بی تیره و فرق کرده شود و به منقلب بجهت آن گویند که حرف مد که الف است منقلب از همزه و به متبدل بجهت آن گویند که همزه به بدل بالف شده است و این قسم به در جمیع قرآن در شش موضع است در قل الحمد که در سوره انفصامت و در آلان که در سوره یونس علی السلام است و در الله که در سوره یونس علی السلام است و یک در سوره

سبح

غل است قسم هم آنکه بعضی از ایشان حرف مد در اسم
الله و الرحمن نزد وصل مد کرده اند بجهت قوت بهم باری
تعالی این را به منقلب گویند و این مد نزد ائمه فرائض
و معمول نیست قسم یازم مد مبالغه است این نزد
این کثیر است و ز نام حق تعالی در مثل لا اله الا الله و لا اله الا الله
بجهت نفی ما سوي الله قسم و آوردیم بدیجرت این
در مذهب ابو عمر است در مثل الله ز تم قسم سیر و
در مذهب این در مذهب و رش است مثل یا انعم که همزه
را بالف بدل کرده اند و باره همزه را تلفظ میکنند بجهت آنکه
آن مد روم میگویند و مد رفع نیز گفته اند قسم تعجب را هم
مد مبالغه است این نیز در مذهب و رش است در مثل اودم

ایا الدار... ایا الف... ایا الف... ایا الف...
 واولو وایمان که است کلمه الف و او و یا بدل همزه
 قسم بایزد هم مد مشبه مبدل است این نیز مذنب و ریش
 است مثل البینین باوخال همزه بن الیائین قسم نیز
 از وی و بیخود بدامعالت این نیز مذنب ریش است در مثل شیعی
 و آن صواب و بدون می شود متوسط و طول قسم مقدم مد عوض است این و مذنب سوسنی
 که در ادغام کبر در مثل الرجیم و یوم الدین بدانکه نزد امام عاصم
 که در اصل کلمات است در قسم ل که مد متصل است و در قسم چهارم که مد متصل
 بلا تفاوت در هر یک مد مقدار چهار الف است هر الفی
 مقدار غنقد یک انگشت نه زود زود و نه است
 مقدار یک نوبت ها گفتن است و دو الف مقدار دو
 انگشت مقدار دو نوبت ها گفتن است علی بن نفیس
 که از امری که از فی الفضل آمده
 و قدر از الف الف و الف الف
 و الف الف و الف الف و الف الف

و اولو وایمان که است کلمه الف و او و یا بدل همزه
 قسم بایزد هم مد مشبه مبدل است این نیز مذنب و ریش
 است مثل البینین باوخال همزه بن الیائین قسم نیز
 از وی و بیخود بدامعالت این نیز مذنب ریش است در مثل شیعی
 و آن صواب و بدون می شود متوسط و طول قسم مقدم مد عوض است این و مذنب سوسنی
 که در ادغام کبر در مثل الرجیم و یوم الدین بدانکه نزد امام عاصم
 که در اصل کلمات است در قسم ل که مد متصل است و در قسم چهارم که مد متصل
 بلا تفاوت در هر یک مد مقدار چهار الف است هر الفی
 مقدار غنقد یک انگشت نه زود زود و نه است
 مقدار یک نوبت ها گفتن است و دو الف مقدار دو
 انگشت مقدار دو نوبت ها گفتن است علی بن نفیس
 که از امری که از فی الفضل آمده
 و قدر از الف الف و الف الف
 و الف الف و الف الف و الف الف

و در قسم ششم که مدسکون مدغنی و در قسم هفتم که
 مدوق است هر دو از قسم مدسکون اصی است و هر یک
 موصول است و در مثل عا کبصار هم و نیز کی احرف مدیت
 مدسکینند از برای آنکه الف ملفوظه میخوانند یا نروند
 امام عاصم تلفظ اعتبار دارد نه رسم الخط و رسم الخط
 در وقف اعتبار دارد و در مثل و لا ائت ویران است
 اند مدیت مدسکینند از برای آنکه های ضمیر یا قبل
 مضمون و ما قبل مفتوح را در قاعده این علم صله میکند
 تا وای متولد شود و اگر ما قبل های ضمیر یکسور باشد
 یکند تا یای متولد شود و چون بعد از یای ضمیر میزه
 باشد مدسکینند بنا بر قاعده مد و در قسم و هم تلفظ هم
 مدسکینند

در قسم ششم که مدسکون مدغنی و در قسم هفتم که
 مدوق است هر دو از قسم مدسکون اصی است و هر یک
 موصول است و در مثل عا کبصار هم و نیز کی احرف مدیت
 مدسکینند از برای آنکه الف ملفوظه میخوانند یا نروند
 امام عاصم تلفظ اعتبار دارد نه رسم الخط و رسم الخط
 در وقف اعتبار دارد و در مثل و لا ائت ویران است
 اند مدیت مدسکینند از برای آنکه های ضمیر یا قبل
 مضمون و ما قبل مفتوح را در قاعده این علم صله میکند
 تا وای متولد شود و اگر ما قبل های ضمیر یکسور باشد
 یکند تا یای متولد شود و چون بعد از یای ضمیر میزه
 باشد مدسکینند بنا بر قاعده مد و در قسم و هم تلفظ هم
 مدسکینند

است نام حق تعالی و افتد و از حمله الوصل این ند
 نزد اکثر قراستخ و معمول نیست و در وقت قسم دیگر
 نزد امام عاصم سه تہ نیست پس در رون اینها در و ایت
 فائده ندارد و علامت تہ بر بالای تہ متصل است
 بهر مانده و بر بالای تہ منفصل بر خی مانده باب
 و هم در یای کنایه به آنکه یای کنایه یای ضمیر مفرد
 مذکر است اگر ما قبل یای ضمیر مضموم یا مفتوح باشد صله
 میکند تا وای متولد شود مثل انه و لا کفوا
 بعد و اگر ما قبل یای ضمیر یکسور باشد صله میکند تا
 یای متولد شود مثل فائرن به نقفا فوسطن به جمعا
 و اگر ما قبل ضمیر ساکن باشد صله میکند مثل فقیه

در قسم ششم که مدسکون مدغنی و در قسم هفتم که
 مدوق است هر دو از قسم مدسکون اصی است و هر یک
 موصول است و در مثل عا کبصار هم و نیز کی احرف مدیت
 مدسکینند از برای آنکه الف ملفوظه میخوانند یا نروند
 امام عاصم تلفظ اعتبار دارد نه رسم الخط و رسم الخط
 در وقف اعتبار دارد و در مثل و لا ائت ویران است
 اند مدیت مدسکینند از برای آنکه های ضمیر یا قبل
 مضمون و ما قبل مفتوح را در قاعده این علم صله میکند
 تا وای متولد شود و اگر ما قبل های ضمیر یکسور باشد
 یکند تا یای متولد شود و چون بعد از یای ضمیر میزه
 باشد مدسکینند بنا بر قاعده مد و در قسم و هم تلفظ هم
 مدسکینند

قسم ششم که مدسکون مدغنی و در قسم هفتم که
 مدوق است هر دو از قسم مدسکون اصی است و هر یک
 موصول است و در مثل عا کبصار هم و نیز کی احرف مدیت
 مدسکینند از برای آنکه الف ملفوظه میخوانند یا نروند
 امام عاصم تلفظ اعتبار دارد نه رسم الخط و رسم الخط
 در وقف اعتبار دارد و در مثل و لا ائت ویران است
 اند مدیت مدسکینند از برای آنکه های ضمیر یا قبل
 مضمون و ما قبل مفتوح را در قاعده این علم صله میکند
 تا وای متولد شود و اگر ما قبل های ضمیر یکسور باشد
 یکند تا یای متولد شود و چون بعد از یای ضمیر میزه
 باشد مدسکینند بنا بر قاعده مد و در قسم و هم تلفظ هم
 مدسکینند

[illegible]

وَأَمَّا الْفِرْعَوْنُ فَقَدْ كَذَّبَ بِآيَاتِنَا فَفُتِنَّا فِي الْمَوْتِ الْفِرْعَوْنَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُذْمُومَةٌ

نہیں از خودی شکر نہ
باز کان است مقرر
لقدی حیدر

و اگر ما قبل رای ساکن یا ی ساکن یا قبل مفتوح باشد ترفیع

باید کردن بحیث آنکه با حکم کسره دارد مثل و و غیره
و با قبل رای ساکن حرکت ساکنی باشد غیر یا حرکت

بل ما قبل اعتبار دارد یعنی اگر ما قبل ما قبل می باشد
نمونه یا منقوع باشد تفخیم باید کردن مثل منقوع و

شور و من کنهها الانهار اگرما قبل با قبل را مکتوب
در مرقف باید کردن لکنی حذر را مرشد و ماست

تدغم فيه اعتبار داردار مدغم فيه مضموم بامتنقح
تفخيم بدار مدغم فيه مضموم بامتنقح

خجیم باید اول فقره دود و میرد و ادا شود و بعد از
آن نم نمیکسور باشد تر قیف باید کرد و مثل فی البر

عاشق الاله و
محب اله و
مستجير اليه
و مستجير اليه

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الشيخ" (the scholar) and "المرجع" (the reference).

و من شتر اگر تا بعد از این سخن حروف استعلا باشد فحیم باید
از این شتر طبع هر دو در یک کلمه باشد مثل لسان و صد

و فرقی است اما در فرقی بعضی گفته اند ترقیق باید کرد

ترقی غایت است اما قول اول او یست و در الاصل

در ملک حکم نبردند و اگر برای یکسو رکع اقامت نمودند

وقف ماسکار کرده شد. اگر وقف مریه کرده شود بوقت

و گفت تا بکان کرده شود اگر دلف بر دم کرده شود بر لبی خندان
 باید کردن از برای آنکه را که سوز منتهی **باب** دوازدهم در بیان افعاله
 در بیان افعاله

[illegible]

کونید که باز کشید و بنابر نشانه وقف حمزه
 مثل دعاء و شب آید این را وقف حمزه بجهت آن کونید که
 بر حمزه وقف شده وقف اصم مثل شب این را وقف اصم
 بجهت آن کونید که آواز را بر غنچه وقف قصر مثل و ما

در وقف اصل است بنابر آنکه غرض از وقف تخفیف است
 و در وقف اصل است بنابر آنکه غرض از وقف تخفیف است

کونید که باز کشید و بنابر نشانه وقف حمزه
 مثل دعاء و شب آید این را وقف حمزه بجهت آن کونید که
 بر حمزه وقف شده وقف اصم مثل شب این را وقف اصم
 بجهت آن کونید که آواز را بر غنچه وقف قصر مثل و ما

در وقف اصل است بنابر آنکه غرض از وقف تخفیف است
 و در وقف اصل است بنابر آنکه غرض از وقف تخفیف است

در وقف اصل است بنابر آنکه غرض از وقف تخفیف است
 و در وقف اصل است بنابر آنکه غرض از وقف تخفیف است

بسم الله الرحمن الرحيم

گویند که آواز فرستاده میشوند باز کشیده و وقف

کونید که صد کشیده میشود و بنا بر مشاء وقف هرزه
مثل دعاء و شب این را وقف هرزه بجهت آن کونید که
بر هرزه وقف میشود و قفاصم مثل و شب این را وقف اصم
بجهت آن کونید که آواز را بر غیش و وقف قصر مثل و ما

[illegible]

در وقف اصل است باینکه غرض از وقف تخفیف است

اینکه در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید به این نکته توجه کند که این کتاب فقط برای استفاده شخصی است و نباید آن را به دیگران قرض داد.

کونید که صد کشید میشود بنا بر منش مد وقف حمزه
مثل دعاء و شب این را وقف حمزه بجهت آن کونید که
هر حمزه وقف میشود وقف اصم مثل شب این را وقف اصم
بجهت آن کونید که آواز را هر غنچه وقف قصر مثل و ما
کسب این را وقف قصر بجهت آن کونید که صد کشید
بنا بر عدم منش مد وقف اضافی مثل فاشمعون و لی
وین فرمیبون امانن این را وقف اضافی بجهت آن
کونید که اگر تفا بکسر کرده حذف یای اضافی کرده اند
اما اصل وقف بر سه نوع است نوع اول اسکان است اینها
در وقف اصل است بنا بر آنکه غرض از وقف تخفیف است

کونید که آواز فرستاد میشود نه باز کشیده و وقف
کونید که صد کشید میشود بنا بر منش مد وقف حمزه
مثل دعاء و شب این را وقف حمزه بجهت آن کونید که
هر حمزه وقف میشود وقف اصم مثل شب این را وقف اصم
بجهت آن کونید که آواز را هر غنچه وقف قصر مثل و ما
کسب این را وقف قصر بجهت آن کونید که صد کشید
بنا بر عدم منش مد وقف اضافی مثل فاشمعون و لی
وین فرمیبون امانن این را وقف اضافی بجهت آن
کونید که اگر تفا بکسر کرده حذف یای اضافی کرده اند
اما اصل وقف بر سه نوع است نوع اول اسکان است اینها
در وقف اصل است بنا بر آنکه غرض از وقف تخفیف است

کونید که صد کشید میشود بنا بر منش مد وقف حمزه
مثل دعاء و شب این را وقف حمزه بجهت آن کونید که
هر حمزه وقف میشود وقف اصم مثل شب این را وقف اصم
بجهت آن کونید که آواز را هر غنچه وقف قصر مثل و ما
کسب این را وقف قصر بجهت آن کونید که صد کشید
بنا بر عدم منش مد وقف اضافی مثل فاشمعون و لی
وین فرمیبون امانن این را وقف اضافی بجهت آن
کونید که اگر تفا بکسر کرده حذف یای اضافی کرده اند
اما اصل وقف بر سه نوع است نوع اول اسکان است اینها
در وقف اصل است بنا بر آنکه غرض از وقف تخفیف است

کونید که صد کشید میشود بنا بر منش مد وقف حمزه
مثل دعاء و شب این را وقف حمزه بجهت آن کونید که
هر حمزه وقف میشود وقف اصم مثل شب این را وقف اصم
بجهت آن کونید که آواز را هر غنچه وقف قصر مثل و ما
کسب این را وقف قصر بجهت آن کونید که صد کشید
بنا بر عدم منش مد وقف اضافی مثل فاشمعون و لی
وین فرمیبون امانن این را وقف اضافی بجهت آن
کونید که اگر تفا بکسر کرده حذف یای اضافی کرده اند
اما اصل وقف بر سه نوع است نوع اول اسکان است اینها
در وقف اصل است بنا بر آنکه غرض از وقف تخفیف است

کونید که صد کشید میشود بنا بر منش مد وقف حمزه
مثل دعاء و شب این را وقف حمزه بجهت آن کونید که
هر حمزه وقف میشود وقف اصم مثل شب این را وقف اصم
بجهت آن کونید که آواز را هر غنچه وقف قصر مثل و ما
کسب این را وقف قصر بجهت آن کونید که صد کشید
بنا بر عدم منش مد وقف اضافی مثل فاشمعون و لی
وین فرمیبون امانن این را وقف اضافی بجهت آن
کونید که اگر تفا بکسر کرده حذف یای اضافی کرده اند
اما اصل وقف بر سه نوع است نوع اول اسکان است اینها
در وقف اصل است بنا بر آنکه غرض از وقف تخفیف است

[illegible]

چو اسطره وقفی و قفلا بمع قد قبله است یعنی بعضی گفته اند که وقف نیست و وجه علامت آنست که اگر وقف کرده شود وجهی نیست اما در موضعی که تعلق بوقف این مفهیت هر دو خط عبث لب مع اما مع علامت پنج آیت است که شده و علامت آنکه گذشته است بعضی علامت ده آیت یا می نویسند و خط علامت پنج آیت است نزد بصری اگر خلاف باشد نزد بصری و کوفی و خط علامت ده آیت است نزد بصری اگر خلاف باشد میان کوفی و بصری و خط علامت سه آیت است نزد بصری و لب علامت آنست که سه آیت نیست نزد بصری و مع علامت رکوع است و این را

در احسنه قرآن می نویسند و برابر هر دو قفلی که آخر قصه در سه سوره است رکوع در آن موضع لب اولی و اگر در نماز تراویح از رکوع تا رکوع خواهد شد درسی شب قرآن ختم میشود نفیست که امیر المؤمنین علیه رضی الله و نماز تراویح قرآن را برین طریق ختم کرده اند بدانکه غفران در تمام قرآن ده بابست رسول علیه السلام فرمود که من ضمن آن یقف علی عشرة مواضع فی القرآن فممنه که با اینست یعنی هر کس ضامن شود این که وقف کند در آن هر دو موضع ضامن شدم آنکس بی بیست اول و سوره مائد و اولیاء و دوم و سوره انفال الیمتقون سوم و سوره سجد فاستقام چهارم و لا یستوفون ه پنجم و سوره یسین و ثامن و ثامن عشر یسره عباد یهتفون من ثمرة ثامن عشر و این را

پنج

دو شخص است و در اصطلاح ائمه فراتر دو وقفی را گویند که
در پہلوی یکدیگر واقع شده باشد و باعث بار معنی ربطی داشته
باشند بطریق که اگر از یکی گذشته شود در دیگریش باید وقف کرد
با برعکس صورت تا منع مربوط نشود و اگر در هر دو وقف کرده یا از
هر دو گذشته شود معنی موقوف نشود و این وقفی در جمیع قرآن
سبی چهار موضع از آن جمله است نزده اختصار متقدمین است
و نزده دیگر اختصار متأخرین است و هم معلومست و علامت
معانقه در سر هر یک نقطه سرخی یا سیاهی نمی بینند
و در برابر آن در حاشیه قرآن معانقه می نویسند
وقف معانقه در سوره بقره در چهار جا است لا ریب
فیه این نزده متأخرین است علی حیوة و من الذین

اشترکوا این نزده متأخرین است تهتدون تعلمون
این نزده متأخرین است اری التی لک و احسنوا این
نزده متقدمین است در سوره آل عمران در دو جا است محضراً
و ثلث من سوء این نزده متأخرین است المؤمنین
القرآن این نزده متقدمین است در سوره مائده در دو جا است
من الذین و من اجل ذلک این نزده متقدمین است و
ذلک وقف کردن اولی است زیرا که وقف نبی علیه السلام است
و المؤمنین قلوا لهم و من الذین هاؤوا این نزده متقدمین
است و در سوره اعراف در چهار جا است یحییوها
این نزده متقدمین است و تا دینهم کذلک این نزده متأخرین
است قالوا بکی شہدنا این نزده متأخرین است

من خیر و نامستی السوء این نزد متاخرین است
و در سوره توبه در یک است مشافقون مکرر و اعلى الشفاق
این نزد متقدمین است و در سوره هود و عبد السلام در یک است
من قبل نفاصیر این نزد متاخرین است ابراهیم علیه السلام
یک است و عاد و ثمود و الذین من بعدهم این نزد متقدم
مین است و در سوره فرقان در سه جا است قوما آخرین
ظنی و زورا این نزد متاخرین است و اجدة کذا لک این
نزد متقدمین است خیرا علی العرش این نزد متقدمین است
و در سوره شعرا در یک است لهما منذر و نکر فی این
نزد متقدمین است و در سوره قصص در یک است الصلوة
الکما یا یاتینا این نزد متاخرین است و در سوره احزاب

در درج

از دو جا است بنو من عکوره و ما هی بغوره این نزد
متقدمین است الا فیکذا ملعونین این نزد متاخرین
و در سوره مؤمن در یک جا است ائی لقصقون و یزیدنا فی
این نزد متاخرین است و در سوره زحرف در یک جا است حسم
والکتاب المبین این نزد متقدمین است و در سوره دخان در
سهم و الکتاب المبین این نزد متقدمین است طعم
الا نقیم کالمهل این نزد متاخرین است و در سوره محمد علیه السلام
در یک جا است او زارها ذالک این نزد متقدمین و در
سوره فتحنا در یک جا است فی التوریه و سلیم فی الانجیل
این نزد متاخرین است و در سوره ممتحنه در یک جا است اولنا
و کم یوم القیامة این نزد متاخرین است و در سوره طلاق

در یکجا است اولی الالباب الذین آمنوا ^{قف} این نزد
شفه بین است و در سوره نون و القلم در یک جا است
لک و حیم شکرگاه این نزد و شفیه بین است و در سوره
مذخر در یک جا است احکام البینین ^{قف} این نزد و شفیه
بین است و در سوره الشفقت در یکجا است ان کن بخوار
یکی این نزد و متاخرین است و در سوره قدر در یکجا است من
کل امره سلام این نزد و متاخرین است ^{قف} ^{در بیان}
رسم الخط بدانکه امام عاصم رحمه الله علیه در وقف تابع رسم
الخط است یعنی کتابت امیر المؤمنین عثمان بهر کیف که
واقع شده است بهمان کیف قف کرده است و در وقف
اختیاری یا اضطراری و لفظ انما در همه جا مرسوم
بافتخار

بافتخار و امام عاصم بالف و قف کرده است و در سوره
که بف لکننا هو الله بالف مرسوم است و در اصل لکننا
بوده است و امام عاصم رحمه الله و بین نیز بالف و قف کرده است
و نای طولانی را تا و قف کرده است و نای کرده را بها و قف کرده است
و لفظ رحمت رحمة جانبی طولانی مرسوم است و در بقوه نیز
خون رحمت الله و در اعزانی ان رحمت الله قریب من
الحسنین و سوره هو علیه السلام من امر الله رحمت الله
و در سوره مریم عنها ذکر رحمت ربک و در روم انما رحمت
الله و در حرف و در دو جا است نفیسون رحمت ربک و رحمت
ربک خیر و لفظ سنت و رنج جانبی طولانی مرسوم است
در افعال فقد مضت سنت الاولین و در ملک که در

سجده است شئت الاولين ولست شئت الله تبارك
ولست شئت الله تبارك ودر مؤمن شئت الله والفظ نعمت
در بازده جانبی طولانی مرسوم است در بقوه و اذکار
نعمت الله و در مانده امثال اذکار نعمت الله و در ابر
هم در دو جا بگویند نعمت الله وان تعدوا نعمت الله
و در محل و در جا و بنعمت الله هم و غیره فون نعمت الله
و شکر و انعمت الله و در طور بنعمت ربک و لفظ و رخ
جانبی طولانی مرسوم است در انعام و تمت کلیمت ربک
و در اعزاف و تمت کلیمت ربک الحسنی او در یونس
در دو جا جفت کلیمت ربک و حققت علیهم کلیمت ربک
و در مؤمن حققت کلیمت ربک و لفظ مروت و رفیع
جانب

جانبی طولانی مرسوم است در آل عمران او فالت امرت
عمران و در سور یونس علیه السلام و در دو جا و جاء امرت
الغزیز تر او و امرت الغزیزه الان و در قصص
فرعون و در تحریم و در جانب امرت فوج و امرت
لوط و امرعون و لفظ معصیت و در قد سمع الله و در
جانبی طولانی مرسوم است و معصیت الرسول اذ
جاءواک و معصیت الرسول و تاجب و لغت و در
جانبی طولانی مرسوم است و آل عمران ففعل لغت
الله و در سوره انزلنا و انزلنا و انزلنا انزلنا الله
و لفظ بقیب و در سوره هود علیه السلام تباری طولانی
مرسوم است بقیب الله و لفظ غیابت و در سور یونس

جج من تولا و در سورة قصص و جاء رجل من قضا
المدينه و در اليس و جاء من اخضا المدينه و رسو
فتحا سبهم و در نازعات انه طغا و كلمه كره و در
قرات بالف هت تارسم نوشت و بواوست مثل صلوة
و زكوة و حيوه و مشكوة و مئوه و كجوة و اين كلمه
شوند بسوی جزئی بالف نویسد غیر صلوة غسل
صلاتی و صلاتك و صلاته و حیاتی و حیاتك حیانه
و زکاتی و مشکاتی و مناتی و نجاتی بعضی از افعال که
صیغه واحد مثل صیغه جمع بعد از اینها الف مرسوم
ست مثل ندعوا و ادعوا و ندعوا و ندعوا و ندعوا و ندعوا
و اشکوا و اشکوا و اشکوا و اشکوا و اشکوا و اشکوا
ندعوا و لفظ جاء و یاء و بانکه صیغه جمع در همه جا

بالف

بالف مرسوم است در بقره فان فاء و در سورة یوسف هم
و جاء و یقفی صیغه لفظ لبوا در همه جا بوا و الف مرسوم است
مکرر در سورة روم و ما اتیم من ربنا ک بالف مرسوم است
و لفظ تموا الذین در همه جا بوا و الف مرسوم است مکرر
در سورة برات که الم یاتیم تم نبیا الذین من قبلهم بالف
تموا مرسوم است در عتق عن النبیا بالف مرسوم است و در
سورة سبا سغوا بالف مرسوم است تا و رج و الذین
سغوا بالف مرسوم است و در سورة فرقان عتوا بالف
مرسوم است اما در سورة اعراف فلما عتوا بالف مرسوم است
و در روم و الشئوا یوا و الف مرسوم است و در سورة
حشر تموا الذین بالف مرسوم است و لفظ او لواء
در همه جا بالف مرسوم است و لفظ ذوا در همه جا بالف مرسوم
است مکرر و شش جا ک بالف مرسوم است و در سورة یوسف هم
بالف مرسوم است

بالف

بالف

بالف

بالف

بالف

بالف

بالف

بالف

بالف

بالف

بالف

بالف

১১৫৭৮৯০১১২

در ترجمه اینها بر او و بعضی از افعال نیز بواو الف مرسوم
است در سوره نحل تَقِيْتُوْا و در طه اُورِدُوْهَا و التَّوَكَّلُوْا
و الاظْمَرُوْا و در سوره نور و يَذْرُوْهُ و در حرف مَثْبُوْا
این مجموع که گفته شد در کتاب بواو می نویسند اما
در قرأت البته بواو قرأت کنند و لفظ المَلُوْا
و چهار جا بواو الف مرسوم در نمل در بابا اَيُّهَا
المَلُوْا اِنِّيْ وَاَيُّهَا المَلُوْا اَفْتُوْنِيْ وَاَيُّهَا
المَلُوْا اَتَكْلُمُوْا و در سوره المؤمنون فَقَالَ المَلُوْا
الَّذِيْنَ اِيْنْبَارًا بِهٖوَا و لفظ کنند و در شب جمعه
نُه بار مرسوم است در آل عمران مِلَّةَ الْاَرْضِ و در نحل
لَكُمْ فِيْهَا دِفْءٌ و در نمل خُرْجِ الْحَبِّ و کلمات هفده
تا نهم بواو مرسوم است در آل عمران اَوْ نَسْئَلُكُمْ و

五

سوره ص او شری و در قرآن و الفی الذکر اما در سوره
و ارا الفاسقین و سائر یکم آیه تا خلافت و لفظ انکم
در چهار جا همزه ثانیه بمکرز با مرسوم است و انعام انکم
شبهه و در عمل انکم لکنه و انکم الرجال و در سوره
عنکبوت انکم لکنه و انکم الرجال و در حم سجد انکم
لکنه و لفظ انکم در دو جا همزه ثانیه بمکرز با
مرسوم است و در عمل انکم لکنه و انکم الرجال
لکنه و لفظ انکم در یک جا همزه ثانیه بمکرز با مرسوم است
در اذ و فیه انکم لکنه و لفظ انکم در یک جا همزه
ثانیه بمکرز با می نویسد و آل عمران مات
اما در سه جای دیگر اختلاف است و سوره انبیاء علیهم

سجده

نیس
افان میت و در تبیین ان ذکر نم و در صفات افکار
الهمه و کلماتیک همزه بیای تنها مرسوم است و انعام
من نبائی المرسلین و در بوش علیه السلام و انبیائی
ذی القربی و در طه و من انما فی الکیل و در شعری
و من قرآنی حجاب این کلمات را بیا نوشته اند از
جهت رسم الخط لیکن در تلاوت التبی با خوانده
شود و کلماتیک رسم نوشت و بو است و بو و لفظ
میکنند اولو اولو و اولی و اولیک و اولات و کلمات
در همه جا بد و او خوانده میشود و رسم نوشت او یک
او است و او و و یون و یون و فو و الی الکف و
و سوره کهف و ما و بی و در سوره اعراف و الفاعون

وَلَسْتَوْنَ وَلَسْتَوْنَ وَلَفْظُ سَرَاوِ
جاء بامرسوم است مكرور والخم در دو جا با ساری ولفظ
ساری ولفظ تا در بنی اسرائیل و در حرم سجده و یا
مرسوم است و در سوره كهف لَشَيْءٍ بِالْفِ هَمْز
و یا مرسوم است و در قولش الْفَقِيمُ بیا بلفظ هت
و از مقطوعات لام جاره در چهار جا مقطوع است
در سوره نساء فَمَالِ هَٰذَا الْقَوْمِ و در كهف مَالِ هَٰذَا الْقَوْمِ
و در فرقان مَالِ هَٰذَا الْقَوْمِ و در معارج فَمَالِ
الَّذِينَ أَمَّا عَصَمَ رَحْمَتِ اللَّهِ عَلَيْهِ و درین مواضع هر لام
وقف کرده است در سوره اعراف يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْقَوْمَ
مقطوع است تا در طه لَسْتَوْنَ مَوْصُول است لفظ

یَوْمَ اْتَم در دو مقطوع است در مومن یَوْمَ اْتَم بَارِزُونَ
و در زاریات یَوْمَ اْتَم عَلَ النَّارِ ولفظ عَنْ و من در
دو جا مقطوع است در سوره نور عَنْ مِّنْ شَيْءٍ و در
والخیم عَنْ مِّنْ تَوَكَّلِ ولفظ اَمَّ مِّنْ در چهار جا مقطوع است
در سوره نساء اَمَّ مِّنْ يَّكُونُ عَلَيْهِمْ و در
توبه اَمَّ مِّنْ اَسْنَنَ لَشَيْءٍ و در صافات اَمَّ
مِّنْ خَلَقْنَا و در حم سجده اَمَّ مِّنْ يَّأْتِي اَمْنًا
و لفظ اَنْ لا در دو جا مقطوع است در اعراف
و در دو جا اَنْ لَا اَقُولُ و اَنْ لَا اَقُولُوا و در طه
و در هود و علیه السلام و در دو جا اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ
اَنْ لَا تَعْبُدُ وَاللَّهُ و در حج اَنْ لَا تَشْرِكُنَّ و در

اَنْ لَا تَعْبُدَ الشَّيْطَانَ وَدَر دِخَانِ اَنْ لَا تَعْلَمُوا
عَلَى اللَّهِ وَدَر مَحَنَةِ اَنْ لَا تَشْكُرْ كُنْ وَدَر نُوْدَةِ الْقَلَمِ
اَنْ لَا يَذْخُلَتْهَا الْيَوْمَ اَمَا دَر انبياء عليهم السلام وَدَر لَا
إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ خَلَقْتَ وَلَفْظَ حَيْثُ مَا دُرُو
مَقْطُوعَتْ هِرْدُو دَر سوره بقره هبت وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا لَفْظَ فِي مَا دَر يَارِزِدُو
مَقْطُوعَتْ دَر بقره فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ هَبْ
مَعْرِفٍ وَدَر مَائِدَةٍ فِي مَا أَنْتُمْ وَدَر انعام دُرُو
جَانِي مَا أُوحِيَ وَفِي مَا أَنْتُمْ وَدَر انبياء عليهم
فِي مَا شَتَّهَتْ أَنْفُسُهُمْ وَدَر نُورٍ فِي مَا أَنْتُمْ
وَدَر شَعْرِ فِي مَا هِيَ هُنَا وَدَر رُومٍ فِي مَا أَنْتُمْ

وَدَر زَمْرٍ وَدَر وَجَانِي مَا هُمْ فِيهِ وَفِي مَا كَانُوا أَدْرُو
أَوْ أَوَاقِعُهُ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ وَلَفْظَ اِنْ مَا سَبَّحَهُ
لَهُ وَفِي مَا مَقْطُوعَتْ وَدَر سوره رعد وَانْ مَا نُنْزِلُ
تَبَيَّنْ وَلَفْظَ اِنْ مَا كَسَبَ عَمَلُهُ وَدَر رِيحٍ مَقْطُوعَتْ
عَسَيْتُمْ دَر انعام اِنْ مَا تَوَعَّدُونَ كَلَامٌ وَ
لَفْظَ اِنْ مَا لَقِيَ عَمَلُهُ وَدَر جَامِ مَقْطُوعَتْ
وَدَر سوره اِنْ مَا تَدْعُونَ وَدَر لقمان دُرُو جَانِي
اِنْ مَا فِي الْأَرْضِ وَانْ مَا تَدْعُونَ وَلَفْظَ
اِنْ مَا دَر هَشْتِ جَامِ مَقْطُوعَتْ دَر بقره اِنْ
مَا تَكُونُ يُذَكِّرُكُمْ وَدَر آل عمران اِنْ مَا
نَقِصُوا وَدَر سوره نساء اِنْ مَا يُذَكِّرُكُمْ

در کف آن نجیل لکن و در قیامه آن شمع عظماء
باب چهارم در بیان سجده تلاوت است آنکه
ابتداء سجده چهارده و سوره است اول و آخر
اعراف و قیم در غده سوم در نخل چهارم در
بنی اسرائیل پنجم در مریم ششم در اول حج
آنکه در آخر حج است نزد امام شافعی است
به قسم در فرقان هفتم در نخل نهم الحمد سجده
دهم در صراط یازدهم در قسم سجده دوازدهم
در وانجم سیزدهم در انشقت چهاردهم
افزود واجب میشود هر یکی ازین چهارده آیت
بر قاری و بر سامع یک سجده بین دو تکبیر

پارفع یدین و پات شهید و پسر سلام بشهر طهائیکه در
نازبت مثل طهارت و ستر عورت و جانی کویا
پاک و تقبال قبل و نیت و غیر اینها و سامع خواهد
فصد نمودن کند خواهد کند بحر و شنودن سجده
و جنب شود و چون شرایط مذکور موجود باشد
اول تکبیر گوید بعد از آن سجده کند چون سر از سجده
بردارد باز تکبیر گوید و مستحب قیام قبل از تکبیر اول
و نیت است پنج در آن سجده مثل ناز و اگر هیچ
نمود و اجبای می آید و لیکن ترک نیت منوط به
سجده بقول اصح پنج ناز است و نزد متاخرین
مشحین است که گوید سبحان ربنا ان کا وعد ربنا ان

و اگر امام آیت سجد و قرائت کرد و قبل از آیت سجد و دو
آیت دیگر قرائت کرده است میخواهد که بها گفتفا کند پس
رکوع میکند بعد از آن سجد میکند از برای نماز و رکوع
او بجای سجد تلاوت میشود و در سجد تلاوت
مقتدی نیز سجد میکند و اگر مقتدی آیت سجد سه
قرائت کند امام و قوم سجد نمیکند مگر کسی که در
خارج نماز است و بشنود و اگر سجد تلاوت را در نماز
نکند در بیرون نمیکند زیرا که آن سجد که در نماز است
او را کمال و فضیلت است بر آن که در خارج نماز است
کامل نباشد و این شیوه و اگر شخص از امام آیت سجد
در خارج نماز شنید و در رکعت دیگر افتد اگر در
بعد از ادای نماز سجد تلاوت را بجای می آرد

اگر قبل از نماز بجا نهد آورده است و اگر قاری در یک
مجلس هر چند تکرار آیت سجد کند و سامع در یک
جامعه باشند و هر قاری و سامع یک سجد واجب بشود
و در حق قاری و سامع مجلس اعتبار دارد نه تکرار
آیت سجد مثلاً اگر قاری آیت سجد را در یک مجلس
دو بار تکرار کند و سامع در ده مجلس شنود هر قاری
یک سجد واجب بشود و هر سامع ده سجد یا عکس
این که اگر قاری آیت سجد را در ده مجلس تکرار کند
و سامع در یک مجلس ده بار شنود و هر قاری
ده سجد واجب بشود و هر سامع یک سجد و اگر
شخص بی بالای درخت از شاخ بشنود یا تنه آن

کار مستحب در وقت آمدن نوحه خود و در وقت
طعام خوردن تسبیح میگوید شیطان اعوان خود را گوید
که اذکرکتم التبت والعشاء یعنی بافتید شما مسکن
و طعام رسول علیه السلام فرمود که هر کس بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم حق تعالی آن بنده را از مفقودها
نجات دهد و منصور بخدا و رحمت الله در راه کاغذ باری
یافت و در آن کاغذ مکتوب بود بسم الله الرحمن الرحیم
و جای نهادن نیافت آن کاغذ را بخوبی دانست
شب خوابید که گویند میگوید که قد فتح الله
علیک چون بیدار شد چشمه حکمت در دل خود
مشاهده میکرد و ما و امیکه زنده بود حکمت باری
بر زبان او جاری بود رسول علیه السلام فرمود که

چون

چون نامی از نامهای خدای عز و جل هر چه
مکتوب باشد و آن چیز بر زمین بنفیس حق و لی از اولیا
خود را بفرستد آن نوشته را بر دار و تا آنکه بعد از هر
داشتن آن چیز مشرف بشرف اولیا شود و روز
المقوی آورده است که بشر حافی رحمت الله با دل حال
فاسق بجه و به کار بود از هیچ نوع فسق نبود که از
وی بوضع نیامده باشد و هرگز او را شایسته ندیده
بشیر حمت الله علیه عز و جل بود شب در خواب
که منادی کرد در شهر منادی کردی که حق تعالی
بشر فاسق را بپایم زید و شایسته دیدار گردانید
چون ازین واقعه بشر را نزد یک خود طلبید

درین ایام از محل صالحی کرده بشکر گفت هیچ نمرود
 جز آنکه کاغذ باره باقیم درینا و بروی نوشته بود
 بسم الله الرحمن الرحیم او را برداشتم و دو درم خو
 شبوی خریدم و آن کاغذ را خوشبوی کردم و بخا
 داشتم و در خواب دیدم که کونیده میگوید که ای بشر
 خوشبوی کردی نام خوشبوی کردم نام ترا در دنیا
 و آخرت شایسته رحمت الله گفت بشارت مرا که
 آن تعظیم از تو قبول کرده اند شکر رحمت الله
 که بان شد و محاسن خود را بدست گرفت گفت
 ای ناجوان مرد تا چند حق تعالی بخلاف فرمای
 از خود ناخوشنود کنی و یکی بخوشید و بهوش
 زنده

افتاد چون بهوش آمد مالهای خود بچهاران و مسکنان
 داد و پای برهنه بیادید روان شد و در هر شهر یک بار بودی
 هیچ چهار بابی بر کین نینداختی تا پای او نجاست نرسید
 پای وی روزی سر کین مکر و محسن نمودند که بشکر رحمت
 الله از دنیا رفته است آن همه بحسب تعظیم بسم الله الرحمن الرحیم
 و در آن فقیه حایق باقی است علیه السلام لا یضیع عمل عا
 ل بعد تعالی خافای چه نه اکون قال بعض العارفين اللهم
 ارحمنا ارحمنا تسعة عشر حرفا و آخره جهنم تسعة عشر فیه
 الله تعالی ان المؤمنین بكل حرف من هذه التسعة عشر
 واحد من الزبانية تسعة عشر حرفا بعضنا عارف الله انه
 بسم الله الرحمن الرحیم نرود ۷ فرست و زبانیه و زنجیر نرود ۱۰

در آن روز

تسعة عشر حرفا

حق تا دفع کند از خواننده این کلمات بهر حرف زبانی
و در آخر او بعضی از عارفان گفته اند که بسم الله
الرحمن الرحیم چهار کلمه است و گناه بنده چهار
نوع است گناه مشب و گناه روزگار و مخفی و گناه آشکار
فرمان علی بن ابی طالب و اخلاص و صفاء غفر الله تعالى
انواع الاربعه من الذنوب یعنی هر که بایمان و خلوص
و صفا بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تا او را جزا
از چهار گناه **باب نهم** در بیان آیه های
در سوره های مکی و بیان آیه های مکی در سوره های مدنی و بیان
فصائل و خواص سوره ها و بیان عدد و حروف و کلمات و آیات
و سوره ها و بیان اتحاد آنها را و بیان آن که البوکر و حفص است
در حدیث

محمد بن اسماعیل بن عیسی بن عقیل در مجمع قران میا البوکر و حفص
ششصد و هشتاد و شش مایه خلافت و از آن جمله در چهل یک جا
خلافی در وقت و وصل است و مشتمل بر صد چهارده روضه و
هر روضه در بیان سوره های آنکه توصل در وصول مآرب
در حصول مطالب با مور کلام ربانی و آیات فرقانی از
اهم مهیما و اتم سعادت است و اکابر دین و ارباب یقین
از خواص آیات و سوره های بطریق نقل از سلف کرام
یا بر تجربه و الهام معلوم و مفهومی گشت است ایشان
درین باب تصنیف است و در این نظم و مراقب الذلف
و فضایل القرآن و شفا و الصور و نور الیقین و
شمس المعارف و لقلبه و غرائب غیران و مصنفات

این کتاب معتبره که صاحب کتاب استجاب له عوت بوده
اند خصوصاً شیخ عارف عارم بعد از طاهر و باطن امام
علیه السلام یا فی رحمت الله که صاحب کتاب در النظم است
و آن کتابیت بغایت معتبره و موثوق به و اکثر این باب
ماخوذ از آن کتاب است **باب هفتم** در بیان عدد
آیات و کلمات و مجموع حروف قرآن بدانکه عدد آیات کلام
حق تعالی بقول کوفیانشش هزار و صد و سی و شش است
و درین باب قوال است و قول معتمد نیست که گفته شد
زیرا که انجاس و اعشار قرآن را بر قول کوفیانی
نویسند و بقول بصریانشش هزار و صد و سی و شش
آیه است و بقول ایوب بن متوکل شش هزار
و صد

و صد و سی چهار آیت است و بقول ابو جعفر ابن قنفا
فایز شش هزار و صد و ده آیت است و در عدد کلمات
و حروف آن نیز اقوال است قول معتمد نیست که حاج
ابن یوسف جمیع قرائی کوفه و بصره و هر که اهل این مذهب
بود قریب به صد و پنجاه را جمع کرد از آن جمله پنج کس
احمد بن فرمود یکی حسین ابن شیخ حسن بصری
بود و دوم ابوالعالمیه ریاحی بود و سوم نصر ابن عاصم
بود و چهارم عاصم ابن جهم بود و پنجم مالک بن یزید بود
حاج بفرمود این را تا هر یکی جدا گانه کلمات و
حروف قرآن را بشمر و ندیس بکرات و قرات شمردند
متفق اللفظ و الکلمه گفتند که عدد کلمات کلام

حق تعالی بقا و هفت هزار مقصد کلمه است و عدد حرف
آن سیصد و یک هزار شصت و نه حرف است و الله
اعلم بالحقیقه **باب نهم** در بیان فضیلت عاء
بعد از ختم قرآن بدانکه عاء بعد از ختم قرآن مستجاب
است و یمنی آن ندعی عنده ختم القرآن بار و اله ابو
هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان
اذا ختم القرآن دعا قائما باسطا یدیه و رافعا یدیهما الی
السماء یقول الحمد لله رب العالمین الحمد لله
الذی خلق السموات و الارض الی آخر
الدعاء یعنی لایف و سزاوار این است که دعا کرده
شو و ختم قرآن بآن خبر بکیر وایت کرده است ابو
نهریه

هریره رضی الله عنہ از رسول علیه السلام کہ چون ختم کردی بر
بای استاده و دستها کشاده و برداشته بسوی
آسمان دعا مذکوره را تا آخر بخواندی دعای رسول
علیه السلام اینست الحمد لله رب العالمین
الحمد لله الذی خلق السموات و الارض
و جعل الظلمات الی التور ثم الذین کفر
بقرآنهم فعد لکون لا اله الا الله کذب
العاذکون بالله و صلوا اضلا لا یعبدا
لا اله الا الله کذب المشرکون من العرب
و المجوس و الیهود و النصاری و الصابئین
بنون و من دعا الله و عز و جل و لد و صلی

وَنِدَّ أَوْسَبُهَا وَمَثَلًا وَعَدِيلًا وَسَمِيًّا
كَتَرَبْنَا وَتَعَالَيْتُ مِنْ أَنْ يَتَّخِذَ شَرِيكًا
فَمَا خَلَقْتَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ
وَلَدًا أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَلَمْ
يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ وَكَثَرَهُ تَكْبِيرًا
لَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اللَّهُ أَكْبَرُ كِبَرًا وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ كَبِيرًا وَسُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً
وَأَصِيلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى
عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا
فَيُبَايِعُوا بَابًا سَاسِدًا يُدْأَمِنْ لَدُنْهُ

يُنِيبُ

يُنِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
لَهُمْ أَجْرٌ حَسَنًا مَا كَثُرَ فِيهِ أَبَدًا وَبُنْدُ
الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ
عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهٍ
مِهِمُ أَنْ يَقُولُوا إِنْ كَذَّبَابًا الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي لَمْ يَكُنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ
الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ
الْخَبِيرُ يَعْلَمُ مَا يَلْجِ فِي الْأَرْضِ وَمَا
يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا
يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ

اصطفى الله خير مما يشركون بل الله
وابقى واحكم والكرم واجل واعظم مما
يشركون الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون
الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل
الملئكة رسلا اولي اجنحة مثنى وثلاث
ورباع يزيد في الخلق ما يشاء ان
الله على كل شيء قدير ما يفتح الله
للناس من رحمة فلا ممسك فلا امر
يسأل له من بعده وهو العزيز الحكيم
صدق الله العظيم وبلغ رسوله
الكرام وارضهم عبياك المؤمنين من

اهل السموات واهل الارضين واختم لنا
بخبر وافتح لنا خير وبارك في القرآن
العظيم وانفتحا بالآيات والذكري
الحكيم ربنا نقبل منك انت السميع
العليم بفضل اسم الله الرحمن الرحيم
رسول عليه السلام بشركوات قرآن وبعذر ختم
قرآن ابن دعا رجواني ليس قاري ما يدركه بشركوات
قرآن دعائى مذكوره را بخواند بعد از ان ابن كهات
ركوبه اعود يا الله السميع العليم من
الشيطان الرجيم رب اعود بك من
همزات الشياطين واعوذ بك ان يحضر

بسم الله الرحمن الرحيم
بعد از آن سوره الناس سوره الفاتحه بکبار
خواند بعد از آن در قرات شروع کند و اگر
ختم قرآن کرده شد کلماتیکه بالا گفته شد سوره
الناس و سورت الفاتحه را خواندن حاجت نیست
که رسول علیه السلام بعد از ختم قرآن دعای اول
گفته شد بنما و عاونا را بخواند بعد از آن این دعا را
بخواند اللهم ارحمني بالقرآن و اجعله
لي اماما و نوراً و هدى و رحمة اللهم
و كثر لي منه ما نسبته و علمني منه ما
جعلته و ارزقني تلاوته اناء الليل و
النهار و اجعله حجة لي و لا تجعله حجة

عليه

علي يا رب العالمين و يا خير الناصرين
اللهم كتب لنا حسن تلاوته و حفظها يا
نبي و اياي ينشأ به و علما يحكمه و هدا في تد
بيره و نفعه بنومره اللهم انت مشرك
القرآن انزلته شفاء لا ولي لك
و شفاء على أعدائك و عني على اهل بي
معصيتك و نوراً لاهل طاعتك اللهم
اجعله لنا حوضاً من عندك و حراً لنا
من غضبك و حاجراً عن معصيتك و ع
صمة من سميتك و دليلاً على طاعتك
و حجة حتى لا يثب علينا النار بعد از آن

قال النضر بن الحنفية اربع حكايات

بفرمان خداوند جهان و خالق کون مکان و مریا عالمین
 و پادشاه ازل و حکیم لم یزل بشری بهترین اولاد آدم
 و بر کمره شیشه هزار عالم خواجده است و یسین و رسول
 رب العالمین و آن شاه باز گلشن حقیقت مستنشین
 گلشن معرفت خواجده لولاک لما خلقت الافلاک
 اودی سبیل و ادم جزو کل و راه شریعت و منبوی اهل
 طریقت و صاحب المعراج سبحان الذی اسری و ماه
 رور و الشمس و منعی و سیاه مور و الیل اذا سحی و
 لیل باذاغ البصر و ما طغی ترش و شیرین عیس
 و توانی که خدای ملک خدا استغاثت خواهد روز جزا

五

[illegible]

بعد داده هر هفت و آید ای بسبر
 حرف مر باید کشیدن اندرو
 از برای همزه تشدید را
 دو الف از بهر ساکن میکنند
 متصل با به کشیدن بجدلا فی
 پس بنا بر این یک متصل
 باز آن حرف که در اول سوره
 حرف آخر است
 قاف کاف سین نون صاد لام
 پنج حرف از او بر غیر باید کشید
 یک دل سوره که عین آمد است
 و سطرش لیکن آنرا افضل است
 مثل خوف و ضیق ای نام در
 حقه الالفاظ

تعیین مخارج حروف

مخارج حروف عربی شانزده بود
 حرف جلیق حرف اق
 مخارج حروف ا حلق ثلاثه حر
 با از اق حلق ت س ر ی
 با از اق صای حلق یه پرو
 با از اق حلق ان عین ح
 ای بر اق صا ک کاف
 با از حرف کان ل ک
 حرف صا و صاد لام ی
 ح و ذ و د این که نزد یک است با و
 صا و د را باشد دو مخارج از بسبر
 لام از ادای صا و یزید

یک قسم حروفش شش بود
 با ر شقیق است ای شبر نیز
 حرف حلقی را ت و س مخارج شمر
 کویت شنو تو ای میگویند
 یاد گیر چون که گشتم ر بنول
 باز ادای حلق عین ح
 کان مستحق مستحق کاف
 ج ی شش بود شنو ر جان
 از س مخارج هر دو مر آید بر
 مخارج صا و ت شنو و پرو
 که تو خواهی ای شبر
 که خواند مخارجش نیکو شود

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
 على من لا نبي بعده
 وآلِهِ الطيبين الطاهرين
 من بعدك
 أما بعد
 فقد روي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 أن النون الساكنة والقنوين إذا قيما جروا خلف
 والنون الساكنة والقنوين إذا قيما جروا خلف
 والنون الساكنة والقنوين إذا قيما جروا خلف
 والنون الساكنة والقنوين إذا قيما جروا خلف

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
 على من لا نبي بعده
 وآلِهِ الطيبين الطاهرين
 من بعدك
 أما بعد
 فقد روي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 أن النون الساكنة والقنوين إذا قيما جروا خلف
 والنون الساكنة والقنوين إذا قيما جروا خلف
 والنون الساكنة والقنوين إذا قيما جروا خلف
 والنون الساكنة والقنوين إذا قيما جروا خلف

بحري من تشي الليل ماء فجا من جاء وغشا فاجزاء
من دون الله وكما وكما من رصوا بأولئك تنزل
يومئذ زرقا من سوء بشر أسوي من شئ نفس
شيئا من صيصيم رجال صدقوا من ضرورة قوما
طالبين من طوذي قوما طاعين من طهير قوما طالين
من فية عذابا فذوقوا من قوارث عوقبلا من كان
في يوم كان **فصل** في الاقلاب قلب النون الساكنة
والفتوحين فيما مخفقا مع الغنة عند الباء مثال من بعد

في يوم كان فصل في الاقلاب قلب النون الساكنة

النون الساكنة والفتوحين
في يوم كان فصل في الاقلاب قلب النون الساكنة

وإذا القيت الميم الساكنة بباء يجوز حذف
الميم بالكان **فصل**

لقيت الميم الساكنة في الميم لازم الادغام بغنة مثل في
قلوبهم مرفوع اذا القيت غير الباء والميم اظهرت تسمى
الظهارا استفوا خصوصا عند الواو والفاء مثل عليهم لا
الجمالكين لهم فيها **فصل** في الادغام مع الغنة بده غم
نون الساكنة والفتوحين بغنة في الياء والنون والميم

ادغم الميم في الياء والنون والميم

النون الساكنة والفتوحين
في يوم كان فصل في الاقلاب قلب النون الساكنة

في يوم كان فصل في الاقلاب قلب النون الساكنة

مثل عزم ومهم ان الجنة والناس وما يشبه ذلك
 في ادغام بغير غنة في الرأ واللام مثل من ربهم غفور
 جميع من لدن على المتقين **فصل** في ادغام المتدينين
 في ادغام المتدينين في ادغام المتدينين

[illegible]

وما يشبه ذلك ولكن لنظم حفص سكتة الحيفت في

بن ران وقيل بن راق ومن فرقها ما عهدا عوجا قبحا في

رواية حفص **فصل** في ادغام الحلقه رابين تدهم الباء

في الميم مثل يا نبي اركب معنا وغير ذلك **فصل** في تفخيم

الراء وترقيتها اعلم ان الراء اذا كانت مفتوحة او

تفخيم مثل رب وزر قوا وترقف اذا كانت مكسورة مثل

رجال رزق هذا اذا كانت متحركة واما اذا كانت ساكنة

فان كان ما قبلها مفتوحا او مضموما فحلت مثل فرت

وقربا وان كان ما قبلها مكسورا رقت مثل فروع

ومرثية الا اذا كانت الكسرة عارضة فانها تفخم مثل

ان ارتبتم ام رتا بواو اذا وقعت الراء قبل حروف

الاستعلاء وهي خض ضغط قط فانها تفخم كذا لك

مثل قرطاس مرصاد ورفق واختلفوا في الراء فرق

في قوله تعالى وان كان فرق كالطود العظيم فمن فخمها

بافزير نكر

والراء اذا كانت مفتوحة او مكسورة

فانها تفخم كذا لك

والراء اذا كانت ساكنة

فانها لا تفخم كذا لك

نظرا الى الاستعلاء ومن رققها نظرا الى المكسرين وان

كان ما قبلها ياء ساكنة ترقف في الوقف مثل خبر وسير

وان لم يكن ما قبلها ياء بل ساكن آخر فان كان ما قبلها

مفتوحا او مضموما فحذف مثل القدر واليه ترجع الامور

وان كان مكسورا رقق مثل ذكر وشعر اللام ترقق

في جميع المواضع الا في لفظ الله تعالى فانها تفتح اذا كان

ما قبلها مفتوحا او مضموما مثل والله ونحتم الله وحده

وقال الله وما أشبه ذلك ان كان ما قبلها مكسورا

مفتوحا رقت سواء كانت الكسرة من نفس كليل او غير مثل

بسم الله وبالله وآيات الله وغير ذلك **فصل**

في ما قبلها ياء ساكنة ترقف في الوقف مثل خبر وسير

وان لم يكن ما قبلها ياء بل ساكن آخر فان كان ما قبلها

مفتوحا او مضموما فحذف مثل القدر واليه ترجع الامور

وان كان مكسورا رقق مثل ذكر وشعر اللام ترقق

في جميع المواضع الا في لفظ الله تعالى فانها تفتح اذا كان

مثل ثوثة وثوثة ونصه وما أشبه ذلك **فصل** في

حروف القلقة في طب ج و د ك ب يانهم ان

كان ساكنة مثل يقطعون وقطير ويخجلون ويجعلون

ويخلون فان كان في الوقف كان اثنين مثل فراق

صراط عذاب **فصل** في تفهم حروف الاستعلاء

السبعة والمطبقة خست بالتحميم اشده هي ص ض

فصل في حروف المد حروف المد ثلاثة وهي الهمزة

في حروف القلقة في طب ج و د ك ب يانهم ان

السبعة والمطبقة خست بالتحميم اشده هي ص ض

فصل في حروف المد حروف المد ثلاثة وهي الهمزة

والواو والياء ككسان الحان لهما حركة ما قبلهما

مثل ثوثة وثوثة ونصه وما أشبه ذلك

حروف القلقة في طب ج و د ك ب يانهم ان

كان ساكنة مثل يقطعون وقطير ويخجلون ويجعلون

ويخلون فان كان في الوقف كان اثنين مثل فراق

صراط عذاب **فصل** في تفهم حروف الاستعلاء

السبعة والمطبقة خست بالتحميم اشده هي ص ض

فصل في حروف المد حروف المد ثلاثة وهي الهمزة

والواو والياء ككسان الحان لهما حركة ما قبلهما

مثل ثوثة وثوثة ونصه وما أشبه ذلك

حروف القلقة في طب ج و د ك ب يانهم ان

والواو والياء ككسان الحان لهما حركة ما قبلهما

مثل ثوثة وثوثة ونصه وما أشبه ذلك

حروف القلقة في طب ج و د ك ب يانهم ان

كان ساكنة مثل يقطعون وقطير ويخجلون ويجعلون

ويخلون فان كان في الوقف كان اثنين مثل فراق

صراط عذاب **فصل** في تفهم حروف الاستعلاء

السبعة والمطبقة خست بالتحميم اشده هي ص ض

فصل في حروف المد حروف المد ثلاثة وهي الهمزة

والواو والياء ككسان الحان لهما حركة ما قبلهما

مثل ثوثة وثوثة ونصه وما أشبه ذلك

حروف القلقة في طب ج و د ك ب يانهم ان

بالمد واللباقون بالقصر وشال المد البدل مثل من آمن
 وإيمانهم وأوتوا الكتب وشال المد التكميل مثل وإذا
 أحييتهم فما شيد ذلك بالمد لا بالجرم وشال مد
 الذين نددوا فلا وصل مثل موت وخوف والتصيف
 والنسي وببت واقده اعلم بالقصوب **باب** حكم نون
 الساكنة والقنوين لها عند حروف الياء اربع احكام
 اظهار وادغام وقلاب واخفاء فللاظهار من ذلك

ن

ستة احرف يجعها قولك لا باج حكم عم خاتر غفلا وللا
 من ذلك ستة احرف يجعها قولك يزلون وللا قلاب
 حرف واحد هو الاء وللا اخفاء من ذلك ثمانية عشر حرفاً
 يجعها قولك سخر صدك فقف ضطظ شذ حروف القلقلة
 خمسة احرف يجعها قولك قلب جده والحروف القمرية
 اربعة عشر حرفاً يجعها قولك ابع حجب وخف عقيد مثالا
 في الارض البحر والغارمين الحمد الجاهلين الكافرين الودود

وادغام وقلاب واخفاء فللاظهار من ذلك

الطائفين والفايزين العالمين الباقوت الحارين والهادي
قائمة لام شمسية هي تب ثم دم ذاكر رباركي اسع شمس
صديق صفيط واي ظ لاله نصري مثاله الت سبون اثمات

الداخلون الذاكرون الزاكرون الزاكرون الزاكرون
الصادقون الضالين الظاهرون الظالمين والليل

التاميمون رقوم نشاطية وهي مرقوم في المصحف الشريف
بالسواد والحمرة والخطرة والصفرة والزرقة بالزودة

بالسواد والحمرة والخطرة والصفرة والزرقة بالزودة
بالسواد والحمرة والخطرة والصفرة والزرقة بالزودة

بالطروف وهي رقوم علامات القراء سبعة المذكرون في بيان
وهي حكي لم نضع فضف ميت انا فع مدني ب قالون

ح ورس وكنج ك مع نري ز فنبيل ج ابو عر بصرى ط
الدوري هي سوسي ك ابن عامر شامي ل شام م

ابن زكوان ن عامر كوني ص ابو جرح حفص ق
حمزة كوني ص خف ق خلا د ك ك كوني ص ابو جرح

شالدوري شمس حمزة والكي ص حجة حمزة والكي
شالدوري شمس حمزة والكي ص حجة حمزة والكي

وهذا المبالغة وقد ابدل وما لا اصل فاما مد الجحر فانه يحذف
 التكتين والمتحرك نحو الفاضلين ودابة واما المد العدل
 فانه يسمى بذلك لاعتدال النطق بالهمزة في نحو وانذر
 نهم على قراءة من تعد بين الهمزتين واما المد التكمين فانه
 يمكن الكتابة من الاضطرار نحو اولئك باب واما المد
 الفصل فانه يفصل بين الكلمتين نحو بما انزل واما المد
 الزوم فانه يزوم بالمد الهمزة نحو انتم واما المد الفرق فانه

في المد الجحر فانه يحذف
 في المد العدل فانه يسمى بذلك
 في المد التكمين فانه يمكن
 في المد الفصل فانه يفصل
 في المد الزوم فانه يزوم
 في المد الفرق فانه

يفرق بين الاستفهام وغيره ولا زيادة عليها نحو الدكرين
 والآن واما المد البنية نحو دعاء ونداء فان الكلمة نبتة على
 اللادون القصر واما المد المبالغة فليست عظيم نحو لا اله الا الله
 واما المد الجديل نحو من آمن وآزر وايما نهم واولوا الكتاب
 فان مد الجديل الهمزة الثانية واما المد الاصل نحو جاء وناء
 فان الهمزة والمد من اصل الكلمة ثم كلام ابن تقي حط
 نعمت هذا الكتاب بعون الملك الوهاب
 في سنة ١٠٠٠

في سنة ١٠٠٠
 في سنة ١٠٠٠
 في سنة ١٠٠٠

في سنة ١٠٠٠
 في سنة ١٠٠٠
 في سنة ١٠٠٠

این نظم را امام سجادی در باب وقف قرآن گفت
 حافظ این نظم را بشنو کن : تا ترا در وقف باشد رهنمون
 بیم وقفی نداشت مگر رازو : که گشت خوف کفر پندارو
 تا بعد وقفی چه مطلق متر : نگر در زبان هر کجا با جا و را
 جیم جایز بگذر از انهم رو : بلکه در وی استادن هم رو
 ز مجوز استی هم در خورست : بلکه بگذشتن از او و یا ترست
 صادر در وقفی مخصص خوانده : ایست در وی اگر در مانده
 لا اگر باشد علامت اندرو : نیست وقف آنجا ترا بگذر ازو

در بیان هفت قاری

عاصم حمزه کسبی را : دان امامان کوفه غرا
 ابن عامر بود ز ششم تفسیر : از مدینه است نافع قرا

قاری اهل مکه این کثیر : از ابو عمر بصره یافت حبلا
 حفص یوبکر را دی عاصم : دان هر دو حشاش فرست دعا
 آیت اهل کوفه معتبر است : در رکوع شمار آیتها
 که بر پای سوره بنویسند : یا نویسند بر سه اجزا
 بوضیف جراح ملت دین : بپوشا که د عاصم وانا
 در قراءت نور علوم و کرامت : انحنین یاد دارم از علی
 بهر حکمت حق بران جماعت : که بر حجت گشند یاد مرا
 در بیان اسمای آیت کریمه است

آمد سه خرد قرآن مبین : سوره یحیی زرب العالمین
 سوره ی این کلام مستجاب : صد بوی با چهارده یکویاب
 اگر کسی بر سه ز قرآن عظیم : چند آیت آمد از حی قدیم

در جوابش گوی ای صاحبش : نش زار است و نش نش
بس کلمات که در قرآن بود : گویم از روی مد و کمال بود
جملگی هفتاد هزار هفت هزار : چهار صد هم سه نه و شمار
حرفی قرآن را عدد بشنودم : آنچه بشنودم بنویسد و ام
نش صد الف الف الف : سیصد و یک هم نو و باد و شمار
بهر علم ز آیت کلام : منقسم فرمود حق ای نیکام
تقصید آیت توحید و این : هر که این دانت را بیل دید
تقصیدت دیگر آمد و نماز : کر سر و نش بحق گویند را
سیصد آیت آمد از بزرگوار : کر عمل که در نش بر اهل نجات
در تصدی هم دویست و یکست : کر نهان بهی چهارم اولی تربت
سبع و بیست از بهر روز سفر : انچه من مروت از خیر البش

و نش

در بیان چه عمره سپیدان : بنجاه آیت کشت نازل بر
در چهارم و کافران پنج دو : کر صفا می کرد اندید رو
سیصد و یک در عدد زمان : پانکف آشکار هم نهان
نش صد بنجاه ای صاحب فرج : در بیان شرط آداب نوح
سیصد و سه در طلاق آمد و یک : احتیاط باید انچه نیک
سعی دو در مدت عدت بود : احتیاط از قتل کشت بود
در بیان و ام نهفاد و نش : مفید نرا کند افریاد رس
در شهادت نش یک آیت به : بس که ای جز برای حق مدد
یک صد بنجاه آیت ای بس : بهر خوشنودی مادر هم پدر
سبع و دو آیت بود بهر سلام : در جوابش دان چهل ای نیکام
هفده آیت در بیان زانیان : دور باشند از زنا ای قانیان

هست در نهی لواط هم نمود : فاعل این فعل در لغت بود
 خون ناحق نیست چون فعل نکو : شد چهل دو آیت اندر نهی او
 پس چهل شش آیت از حق : هست در نهی با ای سود خوار
 بهر آزادی نموده چهل بود : هر که توفیقش بود مقبل بعد
 نژده اندر نهی خمر نوش : دور باش از ناحق حق ریشوا
 نه برای عورتان شیردار : شد نمود آیت نزول از کرده
 از برای تلک میر نهاده : سیصد سی آیت آمد از خدا
 هر که در نهی حق دار و قبول : هست راضی زان خداوند سول
 پس هر حرف از این ای کرده : از کده کاران بوخته صد نه
 شصت و نه الفا غریب : از کجا نیست چون بخش عیب
 قتل نه نظم : نواید حافظ ابو سعید توان از هم الله تعالی
 نظم هزار و بر قواعده قرآن : سیم است

در خواندن
 بجا بین دور
 کتاب یک
 است

در نهی لواط هم نمود
 خون ناحق نیست چون فعل نکو
 پس چهل شش آیت از حق
 بهر آزادی نموده چهل بود
 نژده اندر نهی خمر نوش
 نه برای عورتان شیردار
 از برای تلک میر نهاده
 هر که در نهی حق دار و قبول
 پس هر حرف از این ای کرده
 شصت و نه الفا غریب
 قتل نه نظم
 نظم هزار و بر قواعده قرآن

بعد حمد شانه مدح خدا : گفت پیغمبر دلیل هدا
 بشو این چند بیت تا کوی : مطلع بر قواعده قرا
 نون تون نون ساکن : چهار حالت بر حروف بی
 اول ادغام دو یین اظهار : سیمین قلب چهارمین
 هست در حرف یزطون ادغام : غنه در دو نون سیم بیا
 هست در شش حروف حلق اظهار : حرف قلب با چهار استخوان
 در حرف یقید اخفا ساز : که شود غنه در و پیدا
 لام الله را بکن تقسیم : فتح ضم قبل از و جدا کردی
 در بود کسر و بیشتر از لام : جمع قبل الله کن رقیق و اسفند
 را به مفتوح گفت یا مقوم : ساز تقسیم تاریخی خطا
 در بود کسر و بیشتر از لام : جمع قبل الله کن رقیق و اسفند
 را به مفتوح گفت یا مقوم : ساز تقسیم تاریخی خطا

بعد حمد شانه مدح خدا
 بشو این چند بیت تا کوی
 نون تون نون ساکن
 اول ادغام دو یین اظهار
 هست در حرف یزطون ادغام
 هست در شش حروف حلق اظهار
 در حرف یقید اخفا ساز
 لام الله را بکن تقسیم
 در بود کسر و بیشتر از لام
 را به مفتوح گفت یا مقوم
 در بود کسر و بیشتر از لام
 را به مفتوح گفت یا مقوم

پس بود وصل اندر دراج
 رزق و قن بهیمنانند لا
 قفصل فردق و وصل
 نزد بعضی هم سینه جدا
 در صل و وصل را شمر اوی
 قف و قف با تنفس این
 موجب قف با تنفس این
 رخت آه بوقت ضیق نفس
 قف را حرف صادق بر خا
 جانب قف رو به او یا
 کافی در حکم سینه قف
 و در اوی بسوی قف و
 چون شود ضم بایه رمز ذکر
 حکم آن رمز میکند سینه
 لیک چون لا بایه جمع شود
 هت در اضطرار و قف را
 چون شوند اصل بصره کوفه
 متفق نیست کن بهره یا
 و سر عین لیک در هر
 ثانویس ای کرین اصل صفا

این کلمات را در وقت
 قف و قف باید گفت

در بیان که مختلف باشد
 بای نام کریم املا
 بهر کوفه بهره پنجره
 عجب خبر بهر بیان ملا
 تبارت بایت بصیرت
 لب نقیض ویت در محن
 لیک مخصوص آیه کوفی
 شده در عرف روزه فضلا
 مد نشان ز آیه مدنی است
 ملک زکی ز آیه شامی
 یازده سوره است در قرآن
 که در وصل سینه اولی
 فاکه فارعه قمر رحمان
 کف انعام انبیاء سبا
 در نه دیگر است قطع سرا
 عیسیت و ویل دولا
 علق ج لیک در او یا
 صداد اعراف سابق طه
 سوره الحاق علق فاطر
 سوره النبی سوره
 سوره در مدخل سجده
 نمل و قان نجم و انشت

این کلمات را در وقت
 قف و قف باید گفت

۱۰۰ الکره بنه

بازو بخندین یک شمار
جدو اجب بکفت ففت
بهر عبد الودق کرم نظم
بغایات حضرت مولی
نمانود مستفید این لای
حف رساند عقده اعلی

در بیان مخارج اقصی گوید

نبرد کرمی دو جهان
سامع حرفی خشکار نهان
در وقت چه صلوة
بر روان رسول بیا مان
خون چرا گفتم بسیار
آنچه جمهور رفته اند بران
فما نروده مخفی چو نهان
کشتن ساسی چو چو ازان
هر سر حرفی صکن توبه
همزه فتحه دار را آور
مابقی را بدین قیاس بد

بنق

بهار در موضع بود کلاه و کلاه حکم
هفت حرفی چهارست برت و کلاه حکم

فما نروده مخفی چو نهان
کشتن ساسی چو چو ازان
هر سر حرفی صکن توبه
همزه فتحه دار را آور
مابقی را بدین قیاس بد

هفت حرفی سه فرخ است بکلی
اول اوسط نهایت آن
الف و همزه از اقصاست
عین حالمیانه کشت عین
عین خای که صاحب لفظه
ز اول حرف میشوند بیان
نزد بعضی الف ز جوف بود
به یک قول ز هوای دمان
خج نم ده است به زده حرف
قاف از مشتبهای کام بد
مخج کاف نیز چون قاف است
لیک اش جمله بر تهرت از آن
غلفی قاف کان شد عکری
لهوی هر دو دانت نامش
غلفی اول لهات بود
عکری از خوش نسوی دما
خج جیم شین یا بعین
وسط کامست با بیاسان
از کن زبک کنج دهن
وز طو جیم ادای ضا بد
از نسوی رالت نیز حاجیب
لیک از نسوی جیب بود آسان

در بیان مخارج اقصی گوید
در وقت چه صلوة
بر روان رسول بیا مان
خون چرا گفتم بسیار
آنچه جمهور رفته اند بران
فما نروده مخفی چو نهان
کشتن ساسی چو چو ازان
هر سر حرفی صکن توبه
همزه فتحه دار را آور
مابقی را بدین قیاس بد

از فایان که این است
بازو بخندین یک شمار
جدو اجب بکفت ففت
بهر عبد الودق کرم نظم
بغایات حضرت مولی
نمانود مستفید این لای
حف رساند عقده اعلی
در بیان مخارج اقصی گوید
نبرد کرمی دو جهان
سامع حرفی خشکار نهان
در وقت چه صلوة
بر روان رسول بیا مان
خون چرا گفتم بسیار
آنچه جمهور رفته اند بران
فما نروده مخفی چو نهان
کشتن ساسی چو چو ازان
هر سر حرفی صکن توبه
همزه فتحه دار را آور
مابقی را بدین قیاس بد

۱۰۰

تعالیٰ اللہ تعالیٰ

بالكتاب سنة والحيثية على الهوى والبدن ولزوم طريق الهند
 وحيثية الذر كان عليه الصلوة والتعالون ومنه عليه السلف الصالحين
 رضوان الله عليهم جميعين وهو الذي أدركنا من كتابه وكان عليه
 سلفا أعني بهم الحنفية والشافعية ومحمد بن عاتق أبيهم وقد
 صنف أبو حنيفة في ذلك لفقه الاكبر وذكر فيه ثبات الصلوة فقه
 الطير والشرع وقد تفرغوا من ذلك كله بحسب الله تعالى
 اياهم في كلامه فارديان اجمع كليهما من الكتاب والسنة
 من الكتب المعبر بها يكون شرعا لهذه الكتب الشريفة للطيف
 الامام الاكبر ابو حنيفة اصل التوحيد اي به الكتاب في الحقيقة
 الامام من القيد في اليوم والجملة والجملة
 التوحيد وهو العلم بالحكم بانه متين واحد والعلم بانه واحد وفيه
 الاصطلاح التوحيد كجبر الذات الالهية على كل ما يتصور في الالهية
 والاصطلاح التوحيد كجبر الذات الالهية على كل ما يتصور في الالهية

اظهر قد الذر من ايدى طريق سنة والحيثية بفضل العظيم والفضل
 والسلام على رسله من الذر على خلف العظيم وعلى آله وصحبه
 الداعين اياهم مستقيم ما به فيقول العبد الضعيف الخليل
 ابو المنيح عصر الله لكبر الكريم عن الخطايا والمعاصي في اعتقاد
 الفاسد العظيم ان كتاب الفقه الاكبر الذي صنفه الامام الاكبر
 كتاب الصحيح مقبول قال شيخ الامام في الاسلام على ابن حنيفة
 فزودني في اصول لفقه العلم بوعان علم التوحيد والصفات
 وعلم الشريعة والاحكام الاصل في النوع الاول فيسبك
 في النوع الثاني فيسبك في النوع الثالث فيسبك في النوع الرابع فيسبك

بالكتاب سنة والحيثية على الهوى والبدن ولزوم طريق الهند
 وحيثية الذر كان عليه الصلوة والتعالون ومنه عليه السلف الصالحين
 رضوان الله عليهم جميعين وهو الذي أدركنا من كتابه وكان عليه
 سلفا أعني بهم الحنفية والشافعية ومحمد بن عاتق أبيهم وقد
 صنف أبو حنيفة في ذلك لفقه الاكبر وذكر فيه ثبات الصلوة فقه
 الطير والشرع وقد تفرغوا من ذلك كله بحسب الله تعالى
 اياهم في كلامه فارديان اجمع كليهما من الكتاب والسنة
 من الكتب المعبر بها يكون شرعا لهذه الكتب الشريفة للطيف
 الامام الاكبر ابو حنيفة اصل التوحيد اي به الكتاب في الحقيقة
 الامام من القيد في اليوم والجملة والجملة
 التوحيد وهو العلم بالحكم بانه متين واحد والعلم بانه واحد وفيه
 الاصطلاح التوحيد كجبر الذات الالهية على كل ما يتصور في الالهية
 والاصطلاح التوحيد كجبر الذات الالهية على كل ما يتصور في الالهية

اليوم الاخر ولتؤمن بالله خيره وشرا والملائكة عند كثير المسلمين
 اجسام لطيفة قادرة على اشكال الاشكال المختلفة من قسم ايا منقسمه
 فحين قسم منهم الاستغراق في معرفة الحق والشرع غير الحق
 وهم العبدون والملائكة المطهرون وقسم من الامم من السما والارض
 على سبيل القضاء وجوب القيم الالهية فمنهم من وافق
 والايمان بالكتاب هو التقديس لما رزق بوجوده وبانها كلام الله تعالى
 وجميع الكتب منزلة على الرسل فانه ربي كتب انزل على آدم علم
 عليها عشر صحائف وعاشيت علم خمسون صحيفة على ابراهيم علم
 خمسون صحيفة وعلى اسحاق علم خمسون صحيفة وعلى يوسف علم خمسون
 والانبيا على عيسى علم والابور على داود علم والفرقان على محمد مصطف
 والرسول من الله شرعية وكتاب فكل من اخص من النبي وجميع النبي في الدنيا
 واليوم الاخر ولتؤمن بالله خيره وشرا والملائكة عند كثير المسلمين
 اجسام لطيفة قادرة على اشكال الاشكال المختلفة من قسم ايا منقسمه
 فحين قسم منهم الاستغراق في معرفة الحق والشرع غير الحق
 وهم العبدون والملائكة المطهرون وقسم من الامم من السما والارض
 على سبيل القضاء وجوب القيم الالهية فمنهم من وافق
 والايمان بالكتاب هو التقديس لما رزق بوجوده وبانها كلام الله تعالى
 وجميع الكتب منزلة على الرسل فانه ربي كتب انزل على آدم علم
 عليها عشر صحائف وعاشيت علم خمسون صحيفة على ابراهيم علم
 خمسون صحيفة وعلى اسحاق علم خمسون صحيفة وعلى يوسف علم خمسون
 والانبيا على عيسى علم والابور على داود علم والفرقان على محمد مصطف
 والرسول من الله شرعية وكتاب فكل من اخص من النبي وجميع النبي في الدنيا

اليوم الاخر ولتؤمن بالله خيره وشرا والملائكة عند كثير المسلمين
 اجسام لطيفة قادرة على اشكال الاشكال المختلفة من قسم ايا منقسمه
 فحين قسم منهم الاستغراق في معرفة الحق والشرع غير الحق
 وهم العبدون والملائكة المطهرون وقسم من الامم من السما والارض
 على سبيل القضاء وجوب القيم الالهية فمنهم من وافق
 والايمان بالكتاب هو التقديس لما رزق بوجوده وبانها كلام الله تعالى
 وجميع الكتب منزلة على الرسل فانه ربي كتب انزل على آدم علم
 عليها عشر صحائف وعاشيت علم خمسون صحيفة على ابراهيم علم
 خمسون صحيفة وعلى اسحاق علم خمسون صحيفة وعلى يوسف علم خمسون
 والانبيا على عيسى علم والابور على داود علم والفرقان على محمد مصطف
 والرسول من الله شرعية وكتاب فكل من اخص من النبي وجميع النبي في الدنيا
 واليوم الاخر ولتؤمن بالله خيره وشرا والملائكة عند كثير المسلمين
 اجسام لطيفة قادرة على اشكال الاشكال المختلفة من قسم ايا منقسمه
 فحين قسم منهم الاستغراق في معرفة الحق والشرع غير الحق
 وهم العبدون والملائكة المطهرون وقسم من الامم من السما والارض
 على سبيل القضاء وجوب القيم الالهية فمنهم من وافق
 والايمان بالكتاب هو التقديس لما رزق بوجوده وبانها كلام الله تعالى
 وجميع الكتب منزلة على الرسل فانه ربي كتب انزل على آدم علم
 عليها عشر صحائف وعاشيت علم خمسون صحيفة على ابراهيم علم
 خمسون صحيفة وعلى اسحاق علم خمسون صحيفة وعلى يوسف علم خمسون
 والانبيا على عيسى علم والابور على داود علم والفرقان على محمد مصطف
 والرسول من الله شرعية وكتاب فكل من اخص من النبي وجميع النبي في الدنيا

على ما هو مراد في النبي والامان لا ارم بكل النية سواء نزل عليه المكاتبات
 والبعت هو ان يبعث لموت من القبور بان يجمع اعضائهم الاصلية
 الارواح اليهم والقدر يجمع المقدر والمقدر يجمع المقدر وغيره
 مجرور بدل من المقدر بدل البعض من الكل وشعر معطوف عليه
 ان ابا بكر صديق وعمر بن الخطاب رضي الله عنهما باطراف مسند
 القدر ان ابا بكر كان يقول الحسنات من الله تعالى واسيات
 من نفسه وكان عمر رضي الله عنه يقول ايا الله تعالى فذكر ذلك رسول
 فقال عم اول من تكلم بالقدر من جميع طائف كلهم جبرائيل وسليمان
 فكان جبرائيل يقول مثل مقالتيك عمر وكان ميكائيل يقول مثل
 مقالتيك يا ابا بكر فتلك اسر فيل فيقتضي بينهما ان القدر كل شيء
 وشعره من الله تعالى عز وجل ثم قال عم هذا اقتضاها شيئا ثم قال
 الفرق بين الواحد والواحد
 ان الواحد اسم مفعول والواحد كشيء في صفة الواحد

على ما هو مراد في النبي والامان لا ارم بكل النية سواء نزل عليه المكاتبات
 والبعت هو ان يبعث لموت من القبور بان يجمع اعضائهم الاصلية
 الارواح اليهم والقدر يجمع المقدر والمقدر يجمع المقدر وغيره
 مجرور بدل من المقدر بدل البعض من الكل وشعر معطوف عليه
 ان ابا بكر صديق وعمر بن الخطاب رضي الله عنهما باطراف مسند
 القدر ان ابا بكر كان يقول الحسنات من الله تعالى واسيات
 من نفسه وكان عمر رضي الله عنه يقول ايا الله تعالى فذكر ذلك رسول
 فقال عم اول من تكلم بالقدر من جميع طائف كلهم جبرائيل وسليمان
 فكان جبرائيل يقول مثل مقالتيك عمر وكان ميكائيل يقول مثل
 مقالتيك يا ابا بكر فتلك اسر فيل فيقتضي بينهما ان القدر كل شيء
 وشعره من الله تعالى عز وجل ثم قال عم هذا اقتضاها شيئا ثم قال
 الفرق بين الواحد والواحد
 ان الواحد اسم مفعول والواحد كشيء في صفة الواحد

لا يشبه شيئا من خلقه اي لا يشبهه شيء من مخلوقات له لا في الوجود لان وجوده واجب بذاته وما سواه ممكن ولانه العلم ولا في العلم ولا في القدرة ولا في سائر الصفات وهو الظاهر اعلم ان الله تعالى واحد لا شريك له لا اول له ولا اخير له

اي لم ينزل ولا يزل ال باسماؤه وصفاته الذاتية والفعلية اي لم يحدث له اسم من اسمائه ولا صفات من صفاته الفرق بين الصفات الذات والصفات الفعل ان كل صفة يوصف الله تعالى بصفة فاقى من صفات الفعل وان كان لا يوصف الله تعالى بصفة فاقى من صفات الذات وفي قوله تعالى في قوله اذا حلف على صفات الله تعالى في قوله ان كانت من صفات الله يكون يمينا وان كانت من صفات الفعل لا يكون يمينا فاذا

فان قيل الذات والصفات الذاتية والفعلية لا يشبه شيئا من خلقه اي لا يشبهه شيء من مخلوقات له لا في الوجود لان وجوده واجب بذاته وما سواه ممكن ولانه العلم ولا في العلم ولا في القدرة ولا في سائر الصفات وهو الظاهر اعلم ان الله تعالى واحد لا شريك له لا اول له ولا اخير له

قال بعض المتأخرين لا يشبهه شيء من مخلوقات له لا في الوجود لان وجوده واجب بذاته وما سواه ممكن ولانه العلم ولا في العلم ولا في القدرة ولا في سائر الصفات وهو الظاهر اعلم ان الله تعالى واحد لا شريك له لا اول له ولا اخير له

قال بعض المتأخرين لا يشبهه شيء من مخلوقات له لا في الوجود لان وجوده واجب بذاته وما سواه ممكن ولانه العلم ولا في العلم ولا في القدرة ولا في سائر الصفات وهو الظاهر اعلم ان الله تعالى واحد لا شريك له لا اول له ولا اخير له

قال بعض المتأخرين لا يشبهه شيء من مخلوقات له لا في الوجود لان وجوده واجب بذاته وما سواه ممكن ولانه العلم ولا في العلم ولا في القدرة ولا في سائر الصفات وهو الظاهر اعلم ان الله تعالى واحد لا شريك له لا اول له ولا اخير له

قال بعض المتأخرين لا يشبهه شيء من مخلوقات له لا في الوجود لان وجوده واجب بذاته وما سواه ممكن ولانه العلم ولا في العلم ولا في القدرة ولا في سائر الصفات وهو الظاهر اعلم ان الله تعالى واحد لا شريك له لا اول له ولا اخير له

قال بعض المتأخرين لا يشبهه شيء من مخلوقات له لا في الوجود لان وجوده واجب بذاته وما سواه ممكن ولانه العلم ولا في العلم ولا في القدرة ولا في سائر الصفات وهو الظاهر اعلم ان الله تعالى واحد لا شريك له لا اول له ولا اخير له

بعضنا بعضا والذين هم في الله اشقياء

بعضنا بعضا والتخليق الا كما ود قول الاعظم لم يزل على
بعد ايا اخره يد قول المعتزلة فانهم قالوا صفها الله عاين
الذات وهو عالم قادر مجرب والذات لا بالاعلم ولا القدرت
وكيف لنا دليل قول الاعظم وسائر ائمة الهدى والدين
اهل السنة والجماعة ونقول كما قال هؤلاء الائمة صفها
الله تعالى ليست عاين ذات ولا غير ذات ولا يجب علينا
الاستقصاء في هذه المسئلة والفاعل هو الله والفاعل
صفة لانه الازل والمفعول مخلوق وفعل الله سبحانه
وتعالى غير مخلوق يعني ان الله تعالى اذا فعل شيئا فانه يفعل
بفعل الذي هو صفة لانه الازل لا بفعل الحادث لان
الحادث اثر لا عاين فلهذا خلاف اي بخلاف المفعول

مخلوق الوقوع الفعل عليه هو مخلوق بالاتفاق وصفاته
مبتدئة في الازل خبره اي صفات الذاتية والفعلية ثابتا
غير محدثة خبره خبره لا مخلوقه عطف تفسير ومن قال انها
اي صفات الذاتية كانت او فعلية محدثة او مخلوقة او ووق
فيها وهو لا يكتم بوجود النصف وبعدها اما العناد او شك فيها
اي انه وجود النصف وازليتها الشك في اللغة خلاف التماس
واليقين والعلم والال الشك انما قال الاعظم فهو كاف
بالله تعالى لان الايمان هو التصديق اذ عاين القلب
وقوله بوجود الباري ووجدانية وسائر الصفات الله تعالى
فان صفات الله من جملة موصوف به فمن لم يؤمن بها يكون جاهلا
بالاقدار وصفاته وكافر بدينه وانبائه والقرآن في المصاحف مكتوب

بعضنا بعضا والذين هم في الله اشقياء

وهو لغة مصدر بمعنى الجمع والضم وقد يقال قرئت اني

قرأتها اي جمعت جمعاً ومعنى القراءة يقال قراءة الكتاب لغة

وهذا الاصطلاح ما يخرج السور ويصحها ولهذا يسمى قرأتها فيكون

المصدر بمعنى اسم الفاعل ويجوز ان يكون القراء بمعنى المقراء

وتبلي ويكون المصدر بمعنى المفعول والمراد به هنا كلام الله الذي هو

صفة للمنطوق العربي وقيل هو اسم للنظم والمعنى جمعا مكتوب

في المصاحف جميع لضم الميم يعني ان كلام الله هو وصفه الله تعالى

مكتوب في المصاحف بواسطة الحروف وهذه القلوب محفظة

اراد بالاحفاظ المتخلية وعلى السن مقدواى بالحروف

المحفوظ المسجود على النبي عم منزل اي بالحروف اي

مع الحروف المسجود بواسطة الملك لفظنا بالقرآن

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

لانه لو لم يكن الله تعالى قد قرأ القرآن حكايته موسى عليه السلام وغيره من الانبياء
 وفرعون وغيرهم من الملوك فان ذلك كله كلام الله تعالى اخبارا عنهم وكلاما
 الله تعالى غير مخلوق وكلام موسى عليه السلام وغيره من الخلق في مخلوق والقرآن
 كلام الله تعالى لا كلامهم فيكون انما هو كلام الله تعالى القرآن اخبارا عن
 موسى عليه السلام وغيره من الانبياء عليهم السلام وغيرهم من الخلق وغيرهم من
 الخلق فان ذلك كله كلام الله تعالى القديم الذي كتب في الصحف الازلية عليه
 في السموات والارض لا بكلام الخلق في السموات والارض لا بكلام الخلق في السموات والارض
 حاصل الله تعالى بسم الله عليهم اخبارا نقل المعنى لا اللفظ لان كلام
 موسى عليه السلام وغيره من الخلق في مخلوق وكلام الله تعالى غير مخلوق وهو
 ان قدر ثلاث آيات في القرآن بالبحر لا عجز وليس في ذلك كلام
 البشر ومن المعلوم ان ما نقل في المخلوق في القرآن من غير عجز

كلام الله تعالى
 في القرآن
 كلام الله تعالى
 في القرآن

كلام الله تعالى
 في القرآن
 كلام الله تعالى
 في القرآن

ثلاث آيات فيكون القرآن كلام الله تعالى لا كلامهم اذ لا فرق بين
 القصص المذكورة في القرآن وبين آية الكرسي وسورة الاخلاص في
 كونهم احد منها كلام الله تعالى وسمى موسى عليه السلام كلام الله تعالى فيسمع
 موسى عليه السلام من الله تعالى بلا واسطة كلام القديم القائم بذاته كما جاء
 في قوله تعالى وكنم الله موسى تكليما ان الله قادر على ان يجعله مخلوقا
 من الاجسام والجنات والواحدة بلا واسطة بلا آله ويسمونه بالآله
 كما جردوا والاصوات لا حسيها في فهم كلام الازلية فانه تعالى
 على ذلك قد مره لان الله تعالى قد مر قبل كان موسى عليه السلام اذ انكسر
 الله تعالى بسم الله من باطن الغمام الذي كان كالعمود
 وقد كان في الغمام وقد كان الله تعالى متكئا ولم يكن عليه
 موسى عليه السلام بل قال موسى عليه السلام في المازل والاصوات والاعرف يا موسى

كلام الله تعالى
 في القرآن
 كلام الله تعالى
 في القرآن

انما ان ربك فاضل عليك محمد وعلم انتم نودي يا موسى اني
 ان ربك فاضل عليك الله تعالى عالم بالازل انه ينزل القرآن
 على محمد وعنه بقصص الانبياء عليهم السلام وغيرهم ويا مريم
 نبياهم ولما بين الامم الاعظم الامر بصفة الكلام من انه لا يوفق
 على حصول الحق طيبا وان بين ان الامر بغير الصفا لك
 وقا التوهم الاختصاص في الحكم بصفة الكلام فقال وقد كان الله
 خالق الازل قبل ان يخلق اكتفى بصفة الفعلية ولم يذكر
 صفات الذاتية لان التوقي بصفة الفعلية على وجود المتعلق
 يظهر بصفات الذاتية بطريق الاولى والاختيار في صفة
 الفعلية التخليق لانه اعلم لوجوده في ضمن كل صفة ولما وقع
 التوهم عاويا التحقيق ما هو بقصد وقد قال فلا حكم الله في

والله تعالى يرى الاشكال والالوان بغيره الذي هو منفرد
 في الازل لا بالآلة ولا بشرط من زمان ومكان وجهة ومقابلته
 ويتكلم لا كلاما لانما يتكلم بالآلات والشروط وهو يتكلم بلا آلة
 والشروط وسبيل كسمعا لانما سمع بالآلة والشروط والله
 يسمع لا سمعاً والكلمات كلها بسمع القديم لا بالآلة من اذن وسماع
 ولا بشرط من زمان ومكان وجهة وقرب وبعد ونحن نتكلم بالآلة
 والاحروف والله تعالى يتكلم بلا آلة وبلا حروف والاحروف
 مخلوق لان المؤلف من المخلوق مخلوق وكلام الله تعالى غير مخلوق
 لان كلام الله تعالى قديم قائم بذاته تعالى لا يقبل الانتقال الى
 القلوب والاذن وهو شئ بقوله تعالى قل اي شئ اكبر شهاداً
 قل الله لا كما الاشياء بقوله تعالى ليس كمثله شئ ومعنى شئ
 شئ من الاشياء

الوجود وفي اكثر النسخ انبات اي انبات ذلك الشئ اي شئ
 بلا جسم بهيكل لا كما الاشياء لان كل جسم يقسم ويقتسم كجسم
 وكل مركب يحدث ويحل فحدث محتاج الى الجبروت لان كل جسم مكنون
 مكن محتاج الى الواجب لوجوده ولا جبر لان الجبر يكون على الاعراض
 الجواهر والله تعالى متماثل في ذلك لا عرض لان الاعراض لا يقوم بذاته
 بل يقتضوا على ان يقوم عليه فيكون مكن ولا بد له لان الجبر متعلق بالآلة
 بذات اجزائها وواجب لوجوده فرد لا جزء له فيمتنع ان يكون له قدير
 الجبر قد يكون بمعنى النهاية ولا نهاية لله تعالى ولا ضد له اي لا نظيره ولا
 اقوله ولا ند له اي القدر بالكثر المشي والظهير ولا مثله اي لا شريك له
 في النوع لانه لا نوع له كما ان لا جنس له ولا مائة بالاشتمال في
 النوع فاقبل من ثلث ان الغناه انها متفقان في مائة النوع

العلة في ذاته
 مطلق موصوف
 خارج عن صفات
 وجوده في ذاته
 خارج عن الكلام

ان الله تعالى
 لا يقبل الانتقال
 الى القلوب والاذن
 وهو شئ بقوله
 تعالى ليس كمثله
 شئ ومعنى شئ
 شئ من الاشياء

ولم يدروا وجه ونفس كما ذكر الله تعالى في القرآن بقوله تعالى الله فوق

ايد لهم وبقوله تعالى وبقري وبقوله تعالى كذا

تعليم ما في نفسه ولا اعلم ما في نفسك وفي بعض النسخ في ذكر الله تعالى

من ذكر الروح والبدن النفس فهو متساو بلا كف اي اصلها معلوم

ووصفنا محمد بن علي فلا يظهر اصلا المعلوم التشابه والعجيب

اور اک الوصف آدمی عرا ح بن حضا اور الکافہ محلیۃ الحیر

عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: من قرأ سورة الواقعة في ليلة نزلت فيها

وَالْأَمْرُ لِلَّهِ وَالْوَسِيلُ إِلَيْهِ وَكَأَنَّكَ يُخْرِجُكَ مِنَ الْبَيْتِ بِكَفٍّ مُكَفٍّ

الجمال الصفة التي ان بوبها العوان وهو الى الجبال الصفة

تول اہل الحدیث والاعتراف علی خاص علی الان اہل

الطهر من المغزلية والامامية من البعثة فكل مغزلية قد ربه وليس

مدرسة معتزلة قال عليه السلام لكل امة عبوس وجبوس هذا ما

الملك المظفر

الحمد لله الذي جعلنا من آل أبي طالب

لا اترك الا رسول الله

الذين يقولون لا قدر وفيات منهم فلا تشبهوا بآياتهم ومنهم مرضى

منهم فلا تعودوا هم شيعة الدجال وحق على الله ان يحقهم به جبال

صدق يا رسول الله وقال عم الاميان بالقدر يذهب الهم والحزن شيئا

صدق چپ شد و لکن بده صفت بلا کیف و کنه او جهه و نفسه قال

الامام الفخر الاسلام علي بن ابي اسود الفقيه وكذا اثبات البيهقي

والوجه عندنا معلوم بالمشابهة بوصفه ولا يجوز المطالب الاصل

بالخبر غدا رآك الوصف وانما هذا الحق له من نيل الوصف فانهم رددوا الاصول

ضم جهمه بالشفاء وغضبه ورضائه صفتان من صفاته بلا كيف

الى لاسان الكوفة لان كنفته محمية لان غضبه ورضائه

لا تشغى غضبا ورضا شانه غصنا و عذرا دم القلب رضا

ما اصابني من الخلق في الدنيا والآخرة

در این کتاب به تفصیل آمده است

100

كما الفرج والسرور والعشق والتعجب فيها كلها تامة للمزاج المستند
للتكوين لما في الوجود والذاتية وخلق الله تعالى الاشياء لا من شئ ^{كما} خلق
الله تعالى الموجودات كلها لا من ما دوت ^{كما} وكان الله تعالى عالما بالاشياء
في الازل قبل كونها اي قبل حدوثها وهو الذي قدر الاشياء وقضا
تعليل قول سابق والواو الاول للمحال فكانه قال كيف لا يكون
هو عالما في الازل بالاشياء قبل وقوعها والحال ان الله تعالى
هو الذي قدر الاشياء وقضاها وتقدر الاشياء وقضاها كما ينبغي
الاقبل وقوعها والتقدير والقضا لا يكون الا مع العلم قبله في معنى
قدرا كتبنا قال الزجاج معنى قدرا وبرنا واصل القضا تمام شئ
قولا لا قوله تعالى وقض ربك فعلا ^{قضاها} فقضاها سبع سموات كذا في تفسير
الفاضل ولا يكون في الدنيا ولان الآخرة شئ من الجواهر والاعراض

الابدية وعلم وقضا وقدرته وكتبته في اللوح المحفوظ قال رسول الله
ص الله عليه وسلم اول ما خلق الله القلم فقال الله تعالى اكتب فقال القلم ما ذا
اكتب يا رب فقال الله تعالى اكتب ما هو كائن ايا يوم القيامة ولكن
اكتب بالوصف لا بالالحكم يعني كتب في لوح المحفوظ كل شئ باوصاف
من الحسن والقبح والطول والعرض والصغر والكبر والقلة والكثرة
والخفة والثقيل والحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة لطايفة
والمعصية والارادة والقدرت والكسب وغيره ثم اوصافه وال
حوال والاحلاق ^{يكتب} ولم فيه شئ بحجركم بوقوعه بلا وصف ولا
شئ لم يكتب ليكن زيد امونا وليكن عمر كافرا فلو كتب ليكن لكاه
زيدا محبوبا على الايمان وعمره محبوبا على الكفر لان ما حكم الله به
لو وقع فهو يقع البتة والله حكيم ولا معقب لحكمه ولكن كتب فيه

ان ريد ان يكون موصفا باختياره وقدرته يريد الايمان لا يريد الكفر
 وكتب فيه عمر وكتب كافر باختياره وقدرته يريد الكفر لا يريد الايمان
 فالمراد من قول الاعظم ولكن كتب الوصف لا بالاحكام وهو في
 الجزئية افعال العباد وابطال المذهب الجبرية والقضاء والقدر
 والمشيئة صفات بلا كيف اي بلا بيان كيفية يعني ان يصل اليه
 الصفات ثابتة بالكتاب والسنة وجماع الامة الا انها من
 المشابهات ثابتة وما يعاينها ويعلمها الا الله في وصفها محال
 لان طريق العقل ان يدركها باقربها وكذلك كل صفة الله
 او لا يشبه صفاته صفات الخلق كما لا يشبه ذاته ذات
 الخلق ويعلم الله تعالى المعلوم من طلال عدم معدوما يعلم
 انه كيف يكون اذا وجد ويعلم الله تعالى الموجود في حال وجوده

من
 فان قيل ان الله تعالى
 القدر والقدرة
 القدر والقدرة
 القدر والقدرة

موجودا ويعلم الله تعالى القائم في حال قيامه قائما فاذا اقرده على
 فاعل في حال وجوده في غير علمه او كذا له علم ولكن لا يتغير
 الاختلاف الاحوال كذا في المتكولين يعني ان الله تعالى يعلم الاشياء
 بعلم القديم الازلي لم يزل به موصوف في الازل لا يعلم متجددا ولا يتغير
 علمه يتغير الاشياء واختلافها وحدتها وعلم الله تعالى واحد والمعلوم
 متعدد وخلق الله تعالى الخلق سلبا اي خاليا من الكفر والاباط
 الذي يشبهها في الدنيا ثم خاطبهم عند البليغ مع العقل والمريم
 بالايان والطاعت وينهيهم عن الكفر والعصيان فكفر من كفر
 بفعل الاختيار والكاره وجوده الحق والامكار مع العلم
 يكون حقا لا يخاله الله تعالى اياه يعني ذلك الجود والامكار بسبب
 فذلك الله كافر باختياره مختار الصالح فذلك كذا بالعلم فلا يخاله
 القوي
 القوي
 القوي

واعلم ان الايمان على
 خمسة اوجه ايمان
 بوجوب الملائكة
 بوجوب يوم الدين
 بالامتنان والاحسان
 بالقبول والاعمال
 بالمؤمنين والايان
 بالمؤمنين والايان

بسم الله الرحمن الرحيم
 وأما قوله تعالى وَأَمِنْ مِنْ آمَنٍ بِفِعْلِ الْأَخْيَارِ
 وَأَوَّارِهِ بِاللَّسَاءِ وَأَمْدُ بَقِيَّةِ الْإِحْسَانِ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى أَيُّهَا
أَيُّهَا وَأَمْرُهُ لَهُ التَّوْفِيقُ عِبَادَةُ عَنِ التَّالِيَةِ وَالْتَفَقِ بَيْنَ أَرْوَ
وَقَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى قَدَرِ وَدَهْ الْحُجْلِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ مَا هُوَ سَعَادَةٌ
وَمَا هُوَ شَقَاوَةٌ وَلَكِنْ جَزْءُ الْعَادَةِ تَجَنُّبِ سَمِ التَّوْفِيقِ بِ
بِرَافِقِ السَّعَادَةِ مِنْ مَحَبَّةِ قَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَقَدَرِ كَمَا إِنْ الْإِيكَا
عِبَادَةُ عَنِ الْمَلِيسِ فَقَضِصَ عَنْ بَيْسِ إِلَى الْبَاطِلِ كَذَلِكَ أَيُّهَا الْعِلْمُ
أَخْرَجَ ذَرِيَّةَ أَدَمَ عَمَ مِنْ صَلْبِهِ ثُمَّ مِنْ أَصْلَابِ أَبْنَائِهِ وَتَرَكِبَتْ
عَلَى صُورَةِ الذَّرَّةِ فَجَعَلَهُمْ عَقْلًا فِي طَبْعِهِمْ وَأَمْرَهُمْ بِالْإِيكَا
وَبَيْسِهِمْ عَنِ الْكُفْرِ فَأَقْرَأَهُ تَعَالَى بِالْإِيكَا وَكَانَ ذَلِكَ مِنْهُمْ أَيُّهَا
فَهُمْ يُولَدُونَ عَلَى عَلَمِكَ الْفِطْرَةِ أَيُّهَا الْإِيكَا وَأَنَا السَّامِعُ الْمُفِطِّرُ

ايه ونقره له التوفيق عبادة في التاليف والتلخيص بين اراء
وقضا الله تعالى قدره في العمل الخير والشر ما هو سعادته

وما هو شفاؤه ولكن جرة العادة تخصيص اسم التوفيق بما
يرافق السعادة من جهة قضاء الله تعالى وقدره كما ان الاكباد

عبارة عن الميل فخص بمن يميل إلى العلم كذا في أخبار العلوم
آخر ذرية آدم عم من صلبه ثم من صلب ابنه وتمرأسيته

على صورة الذرة جندهم عقلا في طبهم وامرهم بالابايات
 وفيهم علم الكفر فاقر الله تعالى بالاروينة وكان ذلك منهم ابنا

فهم يولدون على فطرة اى بالالايمان واما السماء فمكتوبة

لا نهم فطروا عليه والفطرة الخلق اتفقوا على المفسرين وجهه
 الصحابة والتابعين على اخراج ذرية آدم عن ظهر ظهره وانه الفسق
 عليهم في عهده ومنهم من يقول غرض ذلك على الوجود والابن
 فانه الله تعالى المحمود وذكرنا هذا المعنى بالرسالة الرسل ومنزل
 الكتب فقم ثبت العذر كذا في تفسير التفسير ومن كثر بعد ذلك فقد
 بدل وغيره اى ايمان الفطري والوحي بالالف الذر كسبه
 باختيار بعد البلوغ وآمن من آمن وصدق بعد اجماع ايدوار
 التكليف وصيرته عاقلا فقد ثبت عليه اى على ايمان الفطري
 الذر حصل له يوم الميثاق ودام على ذلك فان قيل هذا ناقض
 قوله وخلق الله تعالى خلف سبعا من الكفر والايمان قلنا معناه
 وخلق الله تعالى خلف سبعا من الكفر والايمان والكسبي متصف
 به بالبلوغ

لأنهم مطروا عليه والعطرة الحلقية الطعوم التي هي المستسرى
الصالحات والتابعين على إخراج ذرية آدم عنهم من ظهوره وأخذ الفيتق

فانما الله تعالى اعلمهم وذكرا ناه المعنى بالرسال الرسل ومنتزعا من قوله تعالى
الذين قد فتنوا المشركين فماذا يقولون

جل وغيره اى ايمان القطر والوثية بالكف الذر كتبه

السكرين وصيرورة عاقلا فقد ثبت عليه اما على ايمان الفطري
الذي حصل له يوم الميثاق واما عدا ذلك فان قيل هذا ناقض

قوله وحلف الله تعالى وحلف سليمان في الكفر والايمان قلنا معناه
وحلف الله تعالى وحلف سليمان في الكفر والايمان المتصف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

وہی ہے جس نے ان کو اپنا

بالايان الفطر قال عليه السلام كل مولود يولد على فطرة
 الاسلام فاثروا يهودا كنيسة او نصارى او مجوسا فانه يهودا او نصراني او مجوسي
 الا ان ياتوا بالايان والاطفال المسلمين والاطفال الكافرين يؤمنون بالايان
 الفطري ولم يجز احد من خلقه على الكفر ولا على الايمان يعني ان
 الله تعالى لا يخلق الكفر والايان في قلب العبد بطريق الجبر
 والا كما بهل يخلقهما باختيار العبد ورضائه ومحبته الاتري ان
 الايمان محبوب للمؤمنين والكفر مكروه وبغوض ومنفوره
 ومحبوب للكافرين ولا خلقهم مؤنسا اي لا يخلق الله تعالى
 خلقا بالايان الكسبي ولا كافرا ولكن خلقهم شيئا
 والايان والكفر فضل العباد يعني ان الكفر والايان
 الطاعة والمحبة من افعال العباد ويعلم الله تعالى من

جانب دیگر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والعبد من الكفر والايان والطاعة المحضه كلها بمشيئة وعلمه
فضله وقدرته قال عدم كل شيء بقدر بقدر روجه النجى والكيف
واعلم ان مذنب لمعتر له ان الله تعالى يراد الايمان والطاعة
من العبد والعبد يريد الكفر والمقصود لنفسه فيقع مراد العبد
ولا يقع مراد الله تعالى فيكون ارادة العبد غالبه وارادة الله تعالى
مغلوبة واما عندنا فنحن نراو الله تعالى فهو واقع فهو الله تعالى
يريد الكفر من الكافر والايان من المؤمن وعلى هذا ارادة الله تعالى
غالبه وارادة العبد مغلوبة والطاعة كلها ما كانت واجبة بامر الله
او عباداته التي كانت واجبة على العباد بامر الله تعالى ومحبته تعالى

وعلمه ومشيئته وقضائه والتقديره والمحاكى كلها بعد قضائه
وتقديره ومشيئته لا بحجته ولا برضائه ولا بامر الله تعالى قال الله تعالى
ما اراد الله تعالى من شيء الا انزل كتابا فيه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والله لا يحب النفس وقال الله تعالى ولا يرضى لعباده الكفر وقال
الله تعالى ان الله لا يامر بالفتن واي القبيح من الكفر والمحاكى
قال المصنف في كتاب الوصية ولا يرضى لعباده الكفر والمحاكى قال
المصنف في كتاب الوصية فترتان الاعمال ثلاثة فريضة وقصير
ومعصية فالفرقة بامر الله تعالى ومشيئته ومحبته ورضائه وقضائه
وقدره وحكمه وعلمه وتوفيقه وكتابه في التلويح المحفوظ
القصير لميت بامر الله تعالى ولكن بمشيئة الله تعالى ومحبته ورضائه
وقدره وحكمه وعلمه وتوفيقه وكتابه في التلويح المحفوظ
والمعصية لميت بامر الله تعالى ولكن بمشيئته لا بحجته وبقضائه لا بامر الله تعالى
وتقديره ومشيئته وقضائه والتقديره والمحاكى كلها بعد قضائه
وتقديره ومشيئته لا بحجته ولا برضائه ولا بامر الله تعالى قال الله تعالى

ما اراد الله تعالى من شيء الا انزل كتابا فيه
ما اراد الله تعالى من شيء الا انزل كتابا فيه
ما اراد الله تعالى من شيء الا انزل كتابا فيه

اما الكبار فقد اختلفت روايات فيها فروى ابن عمر في صحيحه
قال صفوان ابن الخصال المروى قال يهودي لصاحب
اذبح معنا ايا هذا النبي عليه السلام فقال لا تقبل له النبي انه لو
سمع كان له اربع اعين فاتباه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
شع آيات جنات فقال عليه السلام لا تشركوا بالله ثم شربوا
ولا تشربوا ولا تقبل نفس للشر حرم الله تعالى
الا بالحق ولا تشربوا بهي والى ذي سلطان لتقبله ولا
تسجروا ولا تاكلوا الربوا ولا تقذروا محضته ولا توالوا
للمفارقة يوم الرحمن وعليكم خاصة اليهود ويرد ان لا تقذروا
البيت فقبلا بديه ورجليه وقال شهاب انك النبي قال عليه
ينعمكم ان تتبعوا ايا قال انه وادود عليه السلام وعاربه ان لا يتر

نسخ

من رتبة النبي وانا تخاف ان يتبعك ان يقتلنا اليهودي
والانبياء عليهم السلام كلهم من جوع عن الصغائر والكبار
والكفر والقبائح يعني قبل النبوة وبعدا وقد كانت منهم ذلة
والخطايات مثال ذلات اكل آدم عليه السلام الخطة مثال
خطايات مثل قتل موسى عم رجلا من آل فرعون فانه لم يقصد
اصلا بل ضرب ببيده ليدفعه عن بني اسرائيل فوقع الضرب
فصداه القتل خطأ ايضا ذلة لان كل خطأ ذلة وليس
ذلة خطا اذ ذل ينهي قوم وخصوصا مطلقا لان الذلة قد يكون
بالخطا وقد يكون بالنسيان وقد يكون بالسوء وقد يكون
بترك الواجب والافضل وقال امام عمر بن الخطاب في تفسيره
الشر قد يراد بالخطا اسم الذلة على افعال انبياء عليهم السلام

هذا الحديث في الصحيحين
والانبياء عليهم السلام
كلهم من جوع عن الصغائر
والكبار

والنبي اعم من الرسول ويدل عليه انه عليه السلام سئل عن الا
نبيا فقال عليه السلام مائة الف واربعه وعشرون الفا قبل
فكم الرسول منهم فقال ثلاثه مائة وثلاثة عشرة جميعا عضا
لها جميعا كثيرة او صفيته اي مصطفاه وخياره فقال رسول
الله عليه السلام ان الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل وصطفى
قرشيا من كنانة واصطفى من قرش بنى هاشم كنانة الصالح
والنبيه اي منقاد الله ثم من مصطفاه لفظ لان نقي وطهر
عليه السلام من الصباوة عن المي لغة التي تمنوه عن الترفيع
قال النبي ان رسول الله عليه السلام اتاه جبرئيل بعم هو عيب
مع العلامة فافذه فصرعه فشق قلبه فاستخرج منه علقه
وقال يا احظ الشيطان منك ثم غسله في ثلثين ماء

بما وزعهم ثم مسحوا اعداده في مكانه وجاء العلامة ان يسبون
ابا له يعني ابا كثيره فقالوا ان محمد عليه السلام قد قتل في
استقبلوه وهو منقطع اللون فقال النبي آري امر المحظوظ
في صدره ولم يجبه الصنم ولم يشرك بالله تعالى طرفه
عين قط يعني قبل النبوة وبعد ما لان النبي عليهم السلام
معصومون عن الجمل قال علي رضي الله عنه قيل للنبي عليه السلام
هل عبدة وتما قط وقيل هل شربت خمر قط قال لا وما زلت
عرفه ان الذين هم عليه كفر ما كنت ادري ما الكتاب ولا الا
بما ان ولم يركب صغيرة ولا كبيرة قط يعني قبل النبوة وبعد ما
لما في الا عظم من ذكر الانبياء شريفة وذكر خلفاء راشدين
افضل الناس بعد النبي عليه السلام ابو بكر رضي الله عنه قال

فقد اجمع

مكان

فيما الخط

وكان الله

نفسه

سورة الاحقاف

ما طلعت الشمس ولا غربت الشمس على احد بعد النبيين والمرسلين
افضل من اياكم صدق رضى الله تعالى عنه روى ان النبي عم
لما ذكر فقده المعراج كذبوا وذهبوا ايا الي بكر رضى الله عنه
وقالوا ان صاحبك يقول كذا وكذا فقال ايا بكر ان كان
قد قال كذا لك فهو صادق ثم جاء رسول الله عليه السلام
فذكر له رسول الله عليه السلام تلك التفسير فكلما ذكر
شيئا قال ابو بكر صدقت يا رسول الله فلما تم الكلام فقال
ابو بكر شهادتك رسول الله عليه السلام وشهادتك صدق
حق كذا في تفسير كبير ثم عمر بن الخطاب الفاروق قال
عليه السلام ما من النبي الا وزيران ووزيران اهل بيت
وزيران من اهل الارض فاما الوزيران اهل بيت

صلى الله عليه وسلم

فجبريل ميكائيل عم واما الوزيران من اهل الارض
فالو بكر وعمر رضى الله عنهم كذا في المصاحح وروى ابن عباس
منافق خاصة اليهودي قاضي اليهودي ايا النبي عليه السلام
ودعا المنافق ايا كعب بن اشرف ثم انهما احكما ايا
رسول الله صلى الله عليه وسلم فحكم اليهودي فلم يرضى المنافق بقضائه عم
فقال قاتل كما ايا عمر فقال اليهودي قاضي رسول الله
فلم يرضى بقضائه وجاد اليك فقال للمنافق كذا لك فقال
لعمري قضائك كما اخرج اليك فدخل واخذ سيفه ثم خرج
فقتل المنافقين في يده وقال هكذا قضائي لمن
لم يرضى بقضائه الله تعالى وروى جبريل عم ان عمر فرق
بين الحق والباطل فسمي الفاروق كذا في تفسير القاضي

فجبريل ميكائيل عم واما الوزيران من اهل الارض
فالو بكر وعمر رضى الله عنهم كذا في المصاحح وروى ابن عباس
منافق خاصة اليهودي قاضي اليهودي ايا النبي عليه السلام
ودعا المنافق ايا كعب بن اشرف ثم انهما احكما ايا
رسول الله صلى الله عليه وسلم فحكم اليهودي فلم يرضى المنافق بقضائه عم
فقال قاتل كما ايا عمر فقال اليهودي قاضي رسول الله
فلم يرضى بقضائه وجاد اليك فقال للمنافق كذا لك فقال
لعمري قضائك كما اخرج اليك فدخل واخذ سيفه ثم خرج
فقتل المنافقين في يده وقال هكذا قضائي لمن
لم يرضى بقضائه الله تعالى وروى جبريل عم ان عمر فرق
بين الحق والباطل فسمي الفاروق كذا في تفسير القاضي

الحمد لله

المعترلة فانهم قطعوا بجلود الفاسقة عند باب نار جهنم اوجا
 كالكافرة ولا نقول ان حسناتنا مقبولة وسببنا مغفوة
 لقول المرجية ولكن نقول من عمل حسنة بحسب شر ايظلمها
 من القية والاخلاص وغيرهما من المرافض فالبقية على العيوب
 المفردة من الابرار والسموة والعجب لم يظلمها بالكلية والارادة
 والارادة قال الله تعالى من كفر بالله الا ان فقد حبط عمله واماله
 الكبرية اي الكبار في هذا البعد الطاعة ولا يبطل ثوابها عند
 ذل السنة والجماعة حتى خرج من الدنيا موتها فان الله تعالى
 لا يضيع عمل من يعملها فضلا منه ونصيب عليها بلا وجوب عليه
 ولا استحقاق بل بفضل ووعده قال الله تعالى وعد المؤمنين
 بالمحسنات جنات قال الله تعالى الك فضل الله ليوثيه من
 الجنة

وكانت لهم من الله رزقاً كثيراً

العباد

ولما علموا انهم قد قتلوا نبيهم وصعدتهم الكرامات للملاوك اى الخوفا
القدر بقدره من الاولى انتهى كرامة لان الله تعالى به بعد
عنهم اكرامهم واعزازهم والولى في اللغة القريب فان كان الله
قريب من حضرت الله تعالى بسبب كثرة طاعته واخلاصه كان
الرب قريباً منه برحمته وبفضل واجدانه واما الله تعالى
لاعدائه اى لااعداء الله تعالى من الامور الى رقة للعادة
من غير عيب فرعون ودجال في روى في الاخبار انه كان
ويكون لهم لا سيما آيات فانها للانبياء ولا كرامات فانها
للاولياء اكرامهم واحسانهم ولكن سيما قضاها حياهم
ولما كانت من المستند عند عقول القاصدة قضاها حياهم
اعدائه رفع الامم الا عظم ذاك ما بين الحكمة بقوله وذلك
الغنى في اخوانه
الغنى في اخوانه
الغنى في اخوانه

وكانت لهم من الله رزقاً كثيراً

وكانت لهم من الله رزقاً كثيراً

لان الله تعالى يقضى حاجا اعدائه يستدرجها وعقوبة
لهم فيفترقون بذلك اى بسبب قضاها حياهم ويردوا
دون به طغياناً وكفراً فيستحقون بذلك عذاباً مهيناً قال
الله تعالى ولا تحببن الذين كفروا انما تحبب لهم ليزدادوا
افماً ولهم عذاب جهنم وفي ذلك كفاية ومن لا يستحق
في العقل وقوعه قال الله تعالى مستند بهم حيث لا يعلمون
قال عليه السلام اذ رايت الله يحيط العبد وهو مقبى على محبة
فان ذلك منهم يستدرجها وكان الله تعالى خالق قبل ان
يخلق ورازق قبل ان يرزق كرامهم الا عظم به الكلام
للمتوكية وكان الله تعالى قبل وجود المخلوقين وكان الله
رازق قبل وجود المزدوقين وقادر قبل وجود المقدرين
الغنى في اخوانه
الغنى في اخوانه
الغنى في اخوانه

وكانت لهم من الله رزقاً كثيراً

وقدر قبل وجود المقهورات وراحا قبل وجود المحررين
 ومحبو قبل وجود العابد بنحو مجيب قبل دعوات السائلين
 وغنيا قبل وجود السموات والارضين وما لك قبل وجود
 المملوكين وباقي بعد فنا خلق اجسين والله سري
 عاصية الجاهل في الآخرة صفه الدار ليس فوقها تلك
 الدار الآخرة تاتي الاخرى الذي هو نقص الاول وانما
 ستمت بالآخرة لا خير ما عن الدنيا وهي صفات التي
 غلبه الاسمية وذلك لدنيا انما ستمت بالدنيا كدنيا
 وقواها من الآخرة ويراد الموصوف وهم في الجنة حال سري
 اي حال كونهم في الجنة قال عليه السلام اذا دخل اهل الجنة في
 الجنة يقول الله اتريدون شيئا واريد لكم فيقولون

الم تفيض جوهنا والم تفيضنا الجنة ولم تخين من النار التي ان
 قال رسول الله عليه السلام في رفع الحجاب فينظرون وجه الله
 فاما اعطوا شيئا احب اليهم من النظر ثم تلا الله عليه
الذي احسنوا الحسن زيادة ثلاثه ولا كيفية خلافا
 للمشيئة والله ولا يكون بينه وبين خلقه ما في حين يرونه
 والم في الله السعد والمراد بها بيئتها الجنة والمكان
 والمقابلة اعلم ان روية الله تعالى بالابصار في الآخرة هي
 معلوم ثابتة بالنص لا بالعقل لانها من المشبه بها وصفها
 قال في الاسلام على فرد في اصول الفقه مثال المشبه
 روية الله عيانا في الدار الآخرة بنص لقول الله تعالى
 وجوده يومئذ ناظرة الي ربيها ناظرة ولانه موجود بصفاته
 انما هو انما هو في

واحد ثم افطر والاسلام هو التسليم والانقياد ولاوامر الله تعالى
وبهذا الصريح التسليم بذل الرضا وبالحكم والانقياد والخصوع
والشروع والطاعة والتواضع فمعنى الاسلام هو الرضا
بحكام الله تعالى والفرايض والمجرباى هو الرضا بحكم الله
يكون بعض الاشياء فرضا ويكون بعض الاشياء حراما فلا
اعراض ويستقبح فمن طريق اللغة يفرق بين الايمان
والاسلام اذا الايمان في اللغة عبادة عن التصديق قال
الله تعالى وما انت بمؤمن لنا اى بمصدق لنا والاسلام عبادة
عن التسليم وهو عام سواء كان في القلب او الجوارح
رج او الجميع والتصديق محل خاص وهو القلب والاسلام
مترجم على كل كون الاسلام اعلم في اللغة كون الملتزمين
الاسلام

فان قيل الايمان بالله
لا يوجب كسب اللغة وما كونا
نومسلمين كسب الشريعة
فان قيل الله تعالى قال
الا عراب آمننا قل لم يؤمنوا
ولكن قولوا مسلمنا لوجود الاعتراف
بالتك وهو الاسلام في
اللغة وليس ببيان في اللغة لعدم
التصديق بالقلب ولكن ولا يكون
اي لا يوجد في حكم الشريعة ايمان
بلاسلام لان الايمان هو اقرار
والتصديق اللوهمية الله تعالى
لا هو يقضاه واسما في اقراره
صدق فيه التسليم والقبول
لوقضية الله وحقيقته واجكامه
والشرعية ولا يوجب الاسلام
بلا ايمان لان الاسلام هو التسليم
والانقياد لوامر الله تعالى
وذلك لا يوجب الالوية تصديق
لاقرار فلا يتصور كسب الشريعة
من غير ايمان مسلمين اولا
فان قيل الايمان بالله
لا يوجب كسب اللغة وما كونا
نومسلمين كسب الشريعة
فان قيل الله تعالى قال
الا عراب آمننا قل لم يؤمنوا
ولكن قولوا مسلمنا لوجود الاعتراف
بالتك وهو الاسلام في
اللغة وليس ببيان في اللغة لعدم
التصديق بالقلب ولكن ولا يكون
اي لا يوجد في حكم الشريعة ايمان
بلاسلام لان الايمان هو اقرار
والتصديق اللوهمية الله تعالى
لا هو يقضاه واسما في اقراره
صدق فيه التسليم والقبول
لوقضية الله وحقيقته واجكامه
والشرعية ولا يوجب الاسلام
بلا ايمان لان الاسلام هو التسليم
والانقياد لوامر الله تعالى
وذلك لا يوجب الالوية تصديق
لاقرار فلا يتصور كسب الشريعة
من غير ايمان مسلمين اولا

فان قيل لا فرق بين العلم والاعتقاد
والعلم نفس المعرفة والاعتقاد نفس
الاعتقاد نفس المعرفة
فان قيل لا فرق بين العلم والاعتقاد
والعلم نفس المعرفة والاعتقاد نفس
الاعتقاد نفس المعرفة

وهذا مراد القول بترادف الاسمين واتحاد المعنى وهما
كظهور مع البطلان اي الايمان والاسلام متساويان لا يفتك
لا احد بما عدا الآخر كما لا يفتك الظاهر عن البطلان والبطلان
عن الظاهر والدين يطلق على الايمان والاسلام جميعا
والشرائع كلها يعني ان اللفظ الدين قد يطلق ويراد
بالايمان وقد يطلق ويراد به الشريعة محمد عليه السلام و
قد يطلق ويراد به الشريعة موسى وقد يطلق ويراد به
الشريعة عيسى او غير ذلك من الرسل نعرف الله تعالى حق
معرفة اي نعرف الله كلفا به كما وصف نفسه اي ذاته
في كتابه بجميع صفاته التي وصف نفسه بها في كتاب العظيم
والكلام بجميع الاسماء الحسنى في الكتاب والسنة

فان قيل لا فرق بين العلم والاعتقاد
والعلم نفس المعرفة والاعتقاد نفس
الاعتقاد نفس المعرفة

فان قيل لا فرق بين العلم والاعتقاد
والعلم نفس المعرفة والاعتقاد نفس
الاعتقاد نفس المعرفة

اي لا تقدر على معرفة كنه ذات الله تعالى وهذا معنى ما يقال ما
عرفتك حق معرفتك ليس لا يقدر احد ان يعبد الله ثم
حق عبادته كما هو اهل له لان العباداة اجلال الرب وتبجيله
ولا نهاية لجلاله وعظمته وكبريائه ولا يقدر العبد ان يعبد الله ثم
عبادة مساوية لتوابعه لان ثوابه واجره بغير حساب بغير
زوال واعمال العبد كسب وعلى زوال وكذلك لا
يقدر العبد ان يشكر الله تعالى حق شكره لان شكر العبد
يعدو ويكفى ونعمته لا تعد ولا تحصى كما قال الله تعالى
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ولكن يعبدوه ما بمره كما هو
في الكتاب والسنة رسول الله ويستوي المؤمنون
في العلم والمعرفة واليقين والتوكل والمحبة والرضا

فان قيل لا فرق بين العلم والاعتقاد
والعلم نفس المعرفة والاعتقاد نفس
الاعتقاد نفس المعرفة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً
والمعرفة في اللغة مع العلم

والخوف والرجاء والامان في ذلك المعرفة في اللغة مع العلم
وهذا الاصطلاح هو العلم باسم الله تعالى وصفاته مع تصديق
الله تعالى في معالته واليقين في اللغة العلم الذي لا شك
معه وهذا الاصطلاح اليقين هو رتبة العلم بقوة الايمان
لا بالاطمئنان والبرهان وقد ذكر الله اليقين في القرآن العظيم
على ثلاثة اوجه علم اليقين وعين اليقين وحق اليقين
فعلم اليقين ما يحصل من ذكر اى العلم وعين اليقين
ما يحصل من اليقين وحق اليقين اجتنابها والاول احوال
العلماء اى بالعلم الظاهرة والثانية خواص العلماء
والادوية الثالثة للمنافاة التوكل فقهه كما عند الله
والا يأس في ايدى الناس والمجته في اللغة المودة

والعلماء اى بالعلم الظاهرة والثانية خواص العلماء
والادوية الثالثة للمنافاة التوكل فقهه كما عند الله
والا يأس في ايدى الناس والمجته في اللغة المودة

والعلم باسم الله تعالى وصفاته مع تصديق
الله تعالى في معالته واليقين في اللغة العلم الذي لا شك
معه وهذا الاصطلاح اليقين هو رتبة العلم بقوة الايمان

لا بالاطمئنان والبرهان وقد ذكر الله اليقين في القرآن العظيم
على ثلاثة اوجه علم اليقين وعين اليقين وحق اليقين
فعلم اليقين ما يحصل من ذكر اى العلم وعين اليقين
ما يحصل من اليقين وحق اليقين اجتنابها والاول احوال
العلماء اى بالعلم الظاهرة والثانية خواص العلماء
والادوية الثالثة للمنافاة التوكل فقهه كما عند الله
والا يأس في ايدى الناس والمجته في اللغة المودة

العبد الى الله

وهذا الاصطلاح محبة الله تعالى اى محبة الله تعالى في قلبه توصف
بوصف لا تجد فيه اوضح واقر الى الفهم من اللفظ المحبة
وقال بعض المشايخ اما محبة عبد الله هي التعظيم والاحسان
والرضا وقلة المصير على الله وكثرة استئناس بذكره وادنى
والرضا سرور القلب اى المصطفى من المصائب في البلاء
والخوف والاشتقاق من توقع مكرهه وفوات محبوبه
والاجابة في اللغة الاصل وهذا الاصطلاح تعلق القلب
بمحبول محبوب في المستقبل واعلم ان الرجاء لا
يتحقق الا مع الخوف كى ان الخوف لا يتحقق الا مع الرجاء
فهما متلازمان لان الرجاء هو الخوف من غور لارضاء
وخوف من لارضاء فتنو ويايس في رتبة الله تعالى اى مودته

والعلم باسم الله تعالى وصفاته مع تصديق
الله تعالى في معالته واليقين في اللغة العلم الذي لا شك
معه وهذا الاصطلاح اليقين هو رتبة العلم بقوة الايمان

لا بالاطمئنان والبرهان وقد ذكر الله اليقين في القرآن العظيم
على ثلاثة اوجه علم اليقين وعين اليقين وحق اليقين
فعلم اليقين ما يحصل من ذكر اى العلم وعين اليقين
ما يحصل من اليقين وحق اليقين اجتنابها والاول احوال
العلماء اى بالعلم الظاهرة والثانية خواص العلماء
والادوية الثالثة للمنافاة التوكل فقهه كما عند الله
والا يأس في ايدى الناس والمجته في اللغة المودة

والعلم باسم الله تعالى وصفاته مع تصديق
الله تعالى في معالته واليقين في اللغة العلم الذي لا شك
معه وهذا الاصطلاح اليقين هو رتبة العلم بقوة الايمان
لا بالاطمئنان والبرهان وقد ذكر الله اليقين في القرآن العظيم
على ثلاثة اوجه علم اليقين وعين اليقين وحق اليقين
فعلم اليقين ما يحصل من ذكر اى العلم وعين اليقين
ما يحصل من اليقين وحق اليقين اجتنابها والاول احوال
العلماء اى بالعلم الظاهرة والثانية خواص العلماء
والادوية الثالثة للمنافاة التوكل فقهه كما عند الله
والا يأس في ايدى الناس والمجته في اللغة المودة

استحقاق کسب عده و حکم و قال الله تعالی من جابوا بانه
 فله عشر مثا لها قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عمل ابن آدم ایضا
 الحسنه بعشر مثا لها ایضا مائة ضعف قوله تفضل الله
 نفعی استحقاق الذایله لان الوعد بالشواب والمکرم به
 ليس لواجب علی الله بل هو تفضل واختیار من الله تعالی وقد
 یوجب علی الذنب عدله ای من الله تعالی لانه تصرفی فالحاصل
 ملکه والظلم هو التصرف فی ملک الغير بلا اذنه وقد یعفو عنه
 فضلا ای وقد یعفو عن الذنب صغیرا کما فی ذالک الذنب
 کبر مقتوا بالثوبه او غیر مقدون والاعفو استفاضة العذر
 من غیر تحقیق عقابه قال الله تعالی وهو الذی یقبل التوبه عن
 عباده ویعفو عن السيئات والشفاعة انبیا علیهم السلام
 وایضا من جابوا بانه استحقاق کسب عده و حکم و قال الله تعالی من جابوا بانه
 فله عشر مثا لها قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عمل ابن آدم ایضا
 الحسنه بعشر مثا لها ایضا مائة ضعف قوله تفضل الله
 نفعی استحقاق الذایله لان الوعد بالشواب والمکرم به
 ليس لواجب علی الله بل هو تفضل واختیار من الله تعالی وقد
 یوجب علی الذنب عدله ای من الله تعالی لانه تصرفی فالحاصل
 ملکه والظلم هو التصرف فی ملک الغير بلا اذنه وقد یعفو عنه
 فضلا ای وقد یعفو عن الذنب صغیرا کما فی ذالک الذنب
 کبر مقتوا بالثوبه او غیر مقدون والاعفو استفاضة العذر
 من غیر تحقیق عقابه قال الله تعالی وهو الذی یقبل التوبه عن
 عباده ویعفو عن السيئات والشفاعة انبیا علیهم السلام

استحقاق کسب عده و حکم و قال الله تعالی من جابوا بانه
 فله عشر مثا لها قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عمل ابن آدم ایضا
 الحسنه بعشر مثا لها ایضا مائة ضعف قوله تفضل الله
 نفعی استحقاق الذایله لان الوعد بالشواب والمکرم به
 ليس لواجب علی الله بل هو تفضل واختیار من الله تعالی وقد
 یوجب علی الذنب عدله ای من الله تعالی لانه تصرفی فالحاصل
 ملکه والظلم هو التصرف فی ملک الغير بلا اذنه وقد یعفو عنه
 فضلا ای وقد یعفو عن الذنب صغیرا کما فی ذالک الذنب
 کبر مقتوا بالثوبه او غیر مقدون والاعفو استفاضة العذر
 من غیر تحقیق عقابه قال الله تعالی وهو الذی یقبل التوبه عن
 عباده ویعفو عن السيئات والشفاعة انبیا علیهم السلام
 وایضا من جابوا بانه استحقاق کسب عده و حکم و قال الله تعالی من جابوا بانه
 فله عشر مثا لها قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عمل ابن آدم ایضا
 الحسنه بعشر مثا لها ایضا مائة ضعف قوله تفضل الله
 نفعی استحقاق الذایله لان الوعد بالشواب والمکرم به
 ليس لواجب علی الله بل هو تفضل واختیار من الله تعالی وقد
 یوجب علی الذنب عدله ای من الله تعالی لانه تصرفی فالحاصل
 ملکه والظلم هو التصرف فی ملک الغير بلا اذنه وقد یعفو عنه
 فضلا ای وقد یعفو عن الذنب صغیرا کما فی ذالک الذنب
 کبر مقتوا بالثوبه او غیر مقدون والاعفو استفاضة العذر
 من غیر تحقیق عقابه قال الله تعالی وهو الذی یقبل التوبه عن
 عباده ویعفو عن السيئات والشفاعة انبیا علیهم السلام

عبد الحميد طه في طريق الخلاص ١٢
قاس النسي على كلامه ان وامني

[illegible]

اليوم عليك سيبا وحض اليه صلوات يوم القيامة قال رسول
 الله صلوات حوض مسيرة شهر وزوايا سواراوه ابيض من اللبن
 وريح طيب من المسك وكيزانه كنجوم السماء من شرب منه لظي
 ابد او القصاص فيما بين العباد والخصومة بالحنات
 يوم القيامة حق وان لم يكن لهم حنات فطرح سيبات عليهم
 حق جازية قال رسول الله صلوات من كان عنده مظنة اخير
 او عرض او شئ فينخله اليوم قبل ان لا يكون دينار ولا درهم
 وان كان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظنته فان لم يكن له
 اخذ من سيبات صاحبه فخل عليه وقال عم آندرون من
 المفسر قالوا المفسر من لا درهم ولا تنج قال المفسر
 اني من يات يوم القيامة بصلوة وصيام وزكوة ويات
 كونه من اول الدنيا
 دونه ان يكون
 في عاقبة

[illegible]

فَقَالَ رَسُولُ
خَيْرٍ مِنَ اللَّهِ
رَبِّكُمْ لَا يَنْظُرُ
بِالْجَنَاتِ
حَسْبَابَكُمْ عَلَيْهِمُ
عَلَّمَ اخِيَارَ ضَرْفٍ
وَيُنَادُوا وَلَا تَزِرُ
نَافِلَتُهُمْ كَيْدًا
أَمَّا رَوْنٌ مِنْهُ
فَقَالَ الْفَصْلُ
لِكُونِهِ وَبَارَكْتَ

يوم تفتح يوم القيامة
سوارسنا وادبرنا
السماء من تحت
والحقوق
سنة فطر
كان عنده
بل ان لا يكون
بقدر مظلمته
عليه وقال عم
هم ولا تصاح
وقد وصيهم و

١٢
 بيا وحوض الخ
 بيرة شهر وروز
 وکیرانه کجوه
 فیما بین العبد
 ان لم یکن له
 ان الله عم
 فتبسمه الیوم
 له اخذ منه
 صاحبه فحیل
 ففلس لا
 القیامه بعد
 ففلس لا

وسم جوصى
 ويطيب من الماء
 أو القصاص
 الم القيات حق
 جابز قال
 عرض او شئ
 كان له عمل
 فقه من السيئات
 ففسر قالوا الماء
 نبي من يات يوم
 لها آذان

وَأَمَّا الْفُلُ فَإِنَّهُ بِأَعْيُنِنَا هَذَا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

من الجنة من الجنة
نابتة بالكتف
رشف عند الـ
حتى نابتة لاهل
وال علم شفيع في
شعبه او ان
لم اؤخذ الك
في حال الله تعالى
يوم القيامة
كيفية قال
عن لقولهم قد
الامر

قال صلى الله عليه وسلم
 للفقاب حق
 نعم في الدنيا
 قال نعم شفا
 قيل وقال
 نعم العلم نعم
 وهو من السرا
 يوم القيامة
 قال قاربا
 والله نعم
 فرة الكتاب
 ٥٨٨

نفعه النفع
هم مستوجب
الله قال الله
له ان له به
ومر كذب به
ثلاثة الاشياء
وهو ضد الوعد
بالخير ان
الحق وال
والطاعة
الوجبة
الوجبة

قاسم النسي عبد السلام بن دامت
علاء الدين طاهر بن قاسم النسي



واما قوله تعالى والذين آمنوا وعملوا الصالحات
 فاعلم انهم هم الذين هم في الجنة
 وقد شتمهم بها وقد في هذا والحل هذا وتفك وهم هذا
 فبعضهم المظلم من حسنة فان فئيت حسنة قبل ان يقضى
 ما عليه اخذهم خطاياهم فطرحت عليه ثم طرح في النار والجنة
 وهي دار الثواب الدائم والنار وهي دار العقاب الدائم
 فخلقهم الله تعالى في يوم قال الله تعالى وسار عوايا مغفرة من ربكم
 والجنة عرضها السما والارض أعدت للمتقين قال
 الله تعالى والتقوا النار التي أعدت للكافرين والفضل الله
 هو الذي قلنا ان على ثبوت المعنى في زمان قيل اخبارك
 فالجنة والنار مخلوقتان قيل ان يقول جبريل عم لم عم
 والجنة أعدت للمتقين أعدت للكافرين فجعلها في قوله تعالى
 لا يبرون في الارض ولا في السماء ولا يجمع نطقها لقوله تعالى
 انهم انما هم في النار

فوجعلت له مالا محمدا اي يعطيه لا تقضي ان ابد معناه
 يطر عليها الفناء ولكن فناءها لا يكون ابدال موقفا
 بقوله تعالى كل شئ بالكل لا وجه معناه ان كل ممكن فهو
 في حد ذاته بحيث ان وجوده لا مكان بنظر الوجود الواجب
 بمنزلة العدم وتباعد العارض بالنظر اليه بقا الدائم
 ولا يموت حور العين ابد اري لا يطر عليهم عدم عن
 على رضى الله عنه قال عليه السلام ان في الجنة لجمع الكور
 العين يرضى بالصوابهم لم يسمع لخلق مثلها يقين
 نحن الخالد فلا نميد ونحن النامات فلا نباس ونحن
 الراضين فلا نسخط طوبى لمن كان لنا وكن فلا نميد اي
 فلا نهلك كذا في المصالح ولا في ثواب الله تعالى ولا عقاب

وقت خدای و مجوز ان اقبال بر خدای عزوجل بلا تشبه
 ولا کيفية وليس قرب الله من العبد ولا بعده اي ليس قرب
 العبد من الله ولا بعده و قد مر من طريق طول المسافة و
 وقصر لان القرب من هذا الطريق لا يتصور الا في محال
 والمتميز في المكان جهة والله متفرع عن المكان والخيرو
 الجنة لانه ليس كجواهر ولا عرض ولكن على معنى الكرامة و
 الهوان يعني قرب العبد من الله كرامة العبد و كماله و بعد
 العبد من الله و نقصانه و اطلاق القرب على الكثرة
 والبعد على الهوان مجاز المرسل من طريق اطلاق السبب
 السبب والطبع قرب منه بلا كيف والعاصي يبتعد
 اي قربة ولا بعده من طريق المسافة والجنة والقرب

في قوله تعالى ان الله تعالى خالق الارض والسموات
 والسموات والارض والسموات والارض والسموات والارض
 والسموات والارض والسموات والارض والسموات والارض

مسموع
 مسموع
 مسموع

والبعد والاقبال يقع على المناجى اي يقع على العبد المتشرك
 ايا الله المتقطع اليه الا ترى ان القرب على معنى الكرامة
 والهوان وان الله تعالى اقرب اليه العبد من جبل الورد
 وكذلك جوارفة الجنة والوقوف بين يديه بلا كيف اي
 بين يديه الله بلا كيف اي ليس هذا على معنى الظاهر بل هو
 من المشابهات قال امام الغزالي القرب من الله في البعد
 الصفات البهايم والسماء و هذا التحليف بكلام الاخلاق
 التي هي اخلاق الالهية فهو قرب بصفة لا بالمكان و قد مر
 لم يكن قربا ثم صار قريبا فقد تغير وتبدل من الشقاوة ايا
 السعادة بحسب الاعمال والقرب المتشرك على رسول الله
 و هو على ما صحت مكتوب آيات القرآن كلها في معنى الكلام

في قوله تعالى ان الله تعالى خالق الارض والسموات
 والسموات والارض والسموات والارض والسموات والارض
 والسموات والارض والسموات والارض والسموات والارض

في قوله تعالى ان الله تعالى خالق الارض والسموات
 والسموات والارض والسموات والارض والسموات والارض
 والسموات والارض والسموات والارض والسموات والارض

مجلس ۱۰۰

ای کون کلام اللہ تھا کہ ہاں مستویہ فی الفضلہ والاعلیہ

عليه السلام فضل كلام الله تعالى في كلامه كفضله على

خلف آيات القرآن كلها مستوية في هذه الفضيلة ففضل

كل آية على سائر الكلام كفضل الله على خلقه الا ان

للعوضا فضيل الذكرو فضيل المذكور مثل آية الكرسي لا

اندر کور فيها جلال اند تم وعظمت و صفاته فاحش و فيها

فَضِيلَةُ الذِّكْرِ وَفَضِيلَةُ الذِّكْرِ هُوَ الَّذِي تَعْرِفُهُ

فصل في تفسير الآيات التي فيها الانبياء والاولياء فيها

فمنها فقصية الذر فحش مثل قصه الكفار

فمنها من لم يسمعها فليس عليه ان يقرأها لانها كلام الله تعالى لا كلامهم

فيما فضله القرآن لانها كلام الله عز وجل

الحمد لله الذي جعل في الدنيا

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content.

[illegible]

ستون و العظمى لا تقاوة بينهما

والانفاقة بين صفات الله تعالى وكلها مستوية في العظمة والفضل

الله حاصل لها بگویند اسماء الله متع و صفاته و بگویند آنها لا محذور

الاغنيوه وقال الامام الغزالي لانه دال على ذات الجانوة

الصفات الالهية ولانه اخفى الاسماء ولا لطيف احد

علا غیر الله لا حقیقه ولا مجازا و سایر الاسماء قد سبکی

غير ذلك لا قدر والعالم والرحيم وغيره وذلك ان رسول

سليمان عليه السلام قال فزت والوحى وابو طالب غنمات

سلمنا على الكفر قبل فترت الوحي والبول طالب

فاما انذار و عطا من قبل مائة على الاعيان و هم اهل الفضل
و قاسم و طاهر و طيب و اسرار و فتح كالنواصي رسول قاسم و قاسم

وفاقم و طاهر و طیب و ابرار و نیکم کا لخواہی رسول کی قسم و رسالت

والمستغيب واما المستغيبون فكل من غاب عن الدنيا ولم يمت ولم يولد ولم يكن له كفوف احد

الحمد لله الذي جعل في خلقه
وخلقنا من طين كريمة

Handwritten text on a palm leaf manuscript fragment.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء القلب ويهدي السبيل
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب
من روي اولاد رسول علم اكثر او اقل من الخد كورين في بيت
الادب وهي صحيحة كان رسول علم تزوج خديجة بنت
خسرو بن سنده قوله منبها سنده اولاد وولد رسول
مارية ابراهيم وهي جارية قبطية وولد ابراهيم بالحنانية
ومات صغيرا رضيعا قال ابراهيم رضي الله عنه لما توفي قال
رسول علم ان لم يمتعنا الجنة واذا اشكل على الان
المؤمن شيء ابي سلة من وقايق اي سائل علم تصد
والصفات فانه ينبغي له ان يجب عليه ان يعتقد في الحال
ما هو الصواب عند الله بان يقول مثلاً ان ما اراد الله
من حق واقع او يقول اعتقت ما هو الصواب عند الله
وهذا القدر كفي لانه يوجد عالماً بعلم سائل اي

التوحيد والصفات في له ما اشكل عليه ولا يسعه اي
يجوز له التأخير الطلب اي التأخير الطلب العلم الذي هو
عليه وهو علم الايمان وعلم ما ينزل به الايمان وما يحصل
به الكفر وعلم ما يكون به اهل السنة والجماعة قال الله
فاعلم ان لا اله الا الله وقال الله فاستأمنوا من الله
ان كنتم لا تعلمون وقال عليه السلام اطلبوا العلم ولو كان
بالقساين ولا يغزروا بالتوقف فيه اي لا يكون مغدورا
بالتوقف فيما اشكل عليه اذا كان من ضروريات الدين
لان التوقف في المؤمن بكفر لان التوقف يمنع اليقين
واذا قال امنت بالله واعتقت ما هو الحق عند الله
ثبت الايمان والاجابة وخبر المعراج حتى مفرودة فهو مستحق
الجنة والجنة ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء القلب ويهدي السبيل
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

في هذا الكتاب
الذي هو
الكتاب
الذي هو
الكتاب
الذي هو

فقال اي من انكر الموعود ايا السما فهو مبتدع ضال
لان عروج رسول الله عليه السلام في القبة ثابتة بالخبر المتفق
وهو قريب من المتواترة الخلاصة ومن انكر الموعود ينظر
ان انكر اسراء من مكة ايا بيت المقدس فهو كافران
انكر الموعود من بيت المقدس لا يكفر لان اسراء من مكة ايا
بيت المقدس ثبت بدليل قاطع من الكتاب قال الله تعالى
سبحان الذي اعجبده ليلا ومن الموعود الحرام ايا مسجدا لا
قصي الذري بركنا حول المنيرة من آياتنا انه هو السميع البصير
الموعود من بيت المقدس لم يثبت بدليل قاطع من الكتاب
قال المقاتل في تفسيره قوله تعالى سبحان الذي اعجبده ليلا
بعبده ليلا كان ذلك التليل قبل الهجرة ايا المدينة

في هذا الكتاب
الذي هو
الكتاب
الذي هو
الكتاب
الذي هو

٢

في هذا الكتاب
الذي هو
الكتاب
الذي هو
الكتاب
الذي هو

قال عليه السلام بينهما وقت انا في المسجدين الحرامين فالحجرة
عند البيت بين النائم واليقظان اذا اتيا جبرئيل عم بالبراق
وهي دابة ابيض طويلة فوق الخمار دون البغل
ويقع عافره عند مشعر طرفة فركبتها في آتيت بيت المقدس
المقدس فربطته بخلفه الله تربط الانبياء عليهم السلام
ثم قال ثم دخلت المسجدين فصلت فيه ركعتين ثم خرجت
فجاؤني جبرئيل باباء من خروانا من الذين فاضرت
بين الذين فقال جبرئيل عم اخطرك فطرة ثم بنا ايا السما
المدينة وخروج الدجال ويا جوج وطلوع الشمس
من مغربها ونزول عيسى عم من السما وداير العلامات
يوم القيامة على ما ورد به اخبار الصحيحين كما بين
سلكه

في هذا الكتاب
الذي هو
الكتاب
الذي هو
الكتاب
الذي هو

في هذا الكتاب
الذي هو
الكتاب
الذي هو
الكتاب
الذي هو

[illegible]

واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** فاعلم ان هذا هو المقام الثاني في بيان احوال المؤمنين في الآخرة. **وَالَّذِينَ آمَنُوا** اي الذين آمنوا بالله ورسوله. **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** اي عملوا ما يحسنهم في الدنيا والآخرة. **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَسَبِهِمْ حَرَجٌ لِّذُنُوبِهِمْ** اي الذين هم محرومون من آلهم ونسبهم في الآخرة بسبب ذنوبهم. **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَسَبِهِمْ حَرَجٌ لِّذُنُوبِهِمْ** اي الذين هم محرومون من آلهم ونسبهم في الآخرة بسبب ذنوبهم. **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَسَبِهِمْ حَرَجٌ لِّذُنُوبِهِمْ** اي الذين هم محرومون من آلهم ونسبهم في الآخرة بسبب ذنوبهم.

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
وبعد

بسم الله الرحمن الرحيم
قال يا مناد مقتدا ومن عليه في امور
الدينية اعتقادنا البوصية اصل التوحيد وما
عليه يصح الاعتقاد عليه يجب ان نقول
منت بالله وملائكته وكتبه ورسله
اليوم الآخر والقدر خيره وشره ومن
تعالى والبعث بعد الموت والحساب والسير
والجنة والنار حق كله والله تعالى واحد
لا من طريق احد وعد ولكن من طريق
الحق والعدل والعدل والعدل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
وبعد

انه لا شريك له لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا
احدا لا يشبهه بشئ مما خلق ولا يشبهه بشئ
من خلقه لم يزل ولا يزال ما سبانه وصفات الذات
ية والفعلية واما الصفات الذاتية فالحيوة
والقدرت والعلم والسمع والبصر والكلام
والارادة واما الصفات الفعلية والتخليق
والايشاء والابداع والضع وغير ذلك من
صفات الفعلية لم يزل ولا يزال ما سبانه
وصفاته لم يحدث له صفة ولا هم لم يزل ولا
يتركها غاما بعلمه وعلمه صفة في الازل وقا
در ابد قدرته وقدرته صفة في الازل وخالفه

ولا يشبهه بشئ مما خلق ولا يشبهه بشئ من خلقه

ولا يشبهه بشئ مما خلق ولا يشبهه بشئ من خلقه

والله اعلم بالصواب

[illegible]

كائين في القبر لكافون كاهم جميعين وبعض فيقولون
 العصاة المؤمنين وكل شيء ذكر العلماء
 بالفارسية من صفت الباري عز وجل
 فجايز القول سوى اليد بالفارسية ويجوز
 ان يقال يرى خدای عز وجل بلا تشب ولا
 كيفية وليس قرب الله تكمن العبد ولا بعده
 من طريق طول المسافة وقصرها ولكن على
 معنى الكرامة والمهوان والمطيع قرب منه بلا يقين
 والعاصي بعيد منه بلا كيف القرب والبعده والا
 فقال يفتح على المناجى او كن لك جواره في الجنة
 والوقوف بين يديه بلا كيف القرآن منزل على
 عليهما فيقولان سبحان الله الذي لا يشاكله
 في شيء من خلقه

۱۰۰
 ۹۹
 ۹۸
 ۹۷
 ۹۶
 ۹۵
 ۹۴
 ۹۳
 ۹۲
 ۹۱
 ۹۰
 ۸۹
 ۸۸
 ۸۷
 ۸۶
 ۸۵
 ۸۴
 ۸۳
 ۸۲
 ۸۱
 ۸۰
 ۷۹
 ۷۸
 ۷۷
 ۷۶
 ۷۵
 ۷۴
 ۷۳
 ۷۲
 ۷۱
 ۷۰
 ۶۹
 ۶۸
 ۶۷
 ۶۶
 ۶۵
 ۶۴
 ۶۳
 ۶۲
 ۶۱
 ۶۰
 ۵۹
 ۵۸
 ۵۷
 ۵۶
 ۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱
 ۰

1712
 1713
 1714
 1715
 1716
 1717
 1718
 1719
 1720
 1721
 1722
 1723
 1724
 1725
 1726
 1727
 1728
 1729
 1730
 1731
 1732
 1733
 1734
 1735
 1736
 1737
 1738
 1739
 1740
 1741
 1742
 1743
 1744
 1745
 1746
 1747
 1748
 1749
 1750
 1751
 1752
 1753
 1754
 1755
 1756
 1757
 1758
 1759
 1760
 1761
 1762
 1763
 1764
 1765
 1766
 1767
 1768
 1769
 1770
 1771
 1772
 1773
 1774
 1775
 1776
 1777
 1778
 1779
 1780
 1781
 1782
 1783
 1784
 1785
 1786
 1787
 1788
 1789
 1790
 1791
 1792
 1793
 1794
 1795
 1796
 1797
 1798
 1799
 1800

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام
 على رسول محمد وآله واصحابه اجمعين فان اصول
 الشريعة ثلاثة الكتاب السنة والاجماع وحصل
 الرابع القياس وجه الجهر على اربعة لان
 لا تجلو اما يستدل على الوحي او على غير الوحي والوق
 لا تجلو اما يكون مثله او غير مثله والاول آية والثاني
 السنة والثالث غير الوحي وهو لا تجلو اما ان يكون قول لكل
 او البعض والاول الاجماع والثاني القياس فان
 قبل الحج ثمانية والاربع مذكورة انفا والاربع الا
 هي قول صحابي ما قبلها والتعامل النسخ قول
 سنحسان قلنا الحج اربعة لان قول اصحابه لا تجلو
 في قوله لا تجلو لان قول اصحابه لا تجلو

لا تجلو اما ان يكون مدركا بالقياس او لا والاول
 داخل في القياس والثاني داخل في الآيات او سنة
 والبشرعية ما قبلنا داخل في الآيات او سنة وتعامل
 الناس في الاجماع والاستحسان داخل في القياس
 لانه قياس في الحقيقة لكن القياس سبق اليه
 الفهم والاستحسان بالعكس ثم بحث الكتاب
 على اربعة تقسيم وهي تقسيم الوضع والبيان
 والاستحسان والاستعمال والوقوف المراد وجه
 الجهر على اربعة لان المتصرف في اللفظ اثنان
 المتكلم والسامع اما المتكلم او المتصرف في اللفظ
 لا تجلو اما ان يصرف في اللفظ بحسب الوضع او البيان
 لا يستعمل وفيه الثلاثة حفظ المتكلم ولا وجه له

ان تصرف في اللفظ اكثر منها بل لا طريق له فيها
 والسامع التصرف في اللفظ بحسب مقتضى
 بعلمه كبر اللفظ وبه حفظ السامع ولا طر
 يق له اكثر منه فهذا احصر التقسيم على اربعة اوجه
 ثم تقسيم الوضع على اربعة اوجه الخاص العام المشترك
 والمثول وجه الحصر فيها فلا حاجة الى البيان ثم
 تعريف الخاص وهو كل لفظ وضع لمعنى معلوم او
 لسمي معلوم على الانفراد مثال كقوله تعالى
 حتى تنكح زوج غيره و خاص في النكاح المبررة
 كذا ثلاثة في قوله تعالى ثلاثة فروع وتعرفى العام
 هو ما يتعلم جميعا من التسمية ومثاله كقوله تعالى
 اقل المشركين كافة وامثلة كثيرة في القرآن

هذا هو الوجه الرابع
 في تعريف اللفظ

في القرآن وتعرفى لشرك اشترك فيه المبدأ او
 السامع ولا على سبيل الانظام مثال قوله تعالى ثلاثة فروع
 العين والمشتري والجارية واليهن فان قيل المقصود
 من التعريف معرفة ما به تسمى وفيه تعريف تشكيك
 لان كلمته او لاحد الشيئين وبها يثبت التقسيم في
 الحدود وهو يورث التشكيك فذا التقسيم على نوعين تقسيم
 في الحى تقسيم في الحدود والاول باطل باعتبار التشكيك
 والثاني جاز لعدم تقسيم الحد هو لا يشترك الحدود في
 اللفظ واحد بل بينهما لفظين كقوله الجسم ما يركب من الجو
 هو من اموال البعاد الثلاثة وتقسيم في الحدود باطل
 المذكور وهو لفظ واحد في حد ذاته وليس كقولهم الجسم ما يركب
 من الجو فهو يركب من الجو وفيه تعريف تقسيم في الحدود ولا يركب

هذا هو الوجه الخامس
 في تعريف اللفظ

فيما مل وتعرف المثل هو ما يترج بعض وجوه مشتركة
بغالب الراي فان قيل تعريف المثل بوجوب
الاول لان المثل قد لا يكون من المشترك الثاني
ترج قد لا يكون بغالب الراي لان الخفي والمشارك
والمشكل والمجمل اذا حقيها البيان بدليل قطعي يسمى
مفسر واذ ازال حقيها بدليل فيه شبهة كخبر واحد
منه لا اجيب عن الاول بان المراد ليس تعريف المطلق
المثل بل ان المثل من المشترك عن الثاني بان
غالب الراي معتاد ظن الغالب سواء حصل عن
الخبر الواحد او القياس والتأمل في الصيغة كما
في ثلاثة فروء ثم يعام على قسمين عام اللفظي ومعنوي
اما اللفظي كسالمون ومشاركون اما المعنوي كمن وما

وما لكن من يستعمل في ذى العقول وما يستعمل في
غير ذى العقول على سبيل الحقيقة واستعمال احدهما
في غيره محال ثم انما على ثلاثة انواع خصوص الحسن
والانواع المستخص كالانسان والرجل والزيد وحكما
اي حكم انما هو العم ثبوت فيما تناو لهما قطعاً مشترك
غير متبوع وحكمه توقف قبل البيان ثم المثل على اربعة
او هو ممول الخفي والمشكل والمجمل والمشارك حكمه ثبوت
فيما تناو له مع احتمال الغلط اذا بين بخبر واحد والقياس
اما اذا بين بدليل قطعي فالمثل مثبت الحكم فيما تناو
واله قطعاً لانه صار مفسراً والحكم في المفسر يمكنه
بين انشاء فقد تناو لما فرغ من بيان تقسيم الوضع
الاول بين تقسيم البيان وهو حظ المتكلم

فصل في تقسيم البيان هو ظاهر والنص لمفسر
 والمحكم وجه المحصر على أربعة لا لأن النص لا يخلو ما
 ان يجعل التاويل والتخصيص والاو الاول لا يخلو ما
 ان يكون سوق فيه مقصودا ولا اول نص والثاني
 والثاني لا يخلو ما يجعل النسخ او لا الاول مفسر والثاني
 المحكم ثم تعريف الظاهر هو ظاهر المراد به نفس الصيغة
 مثاله كقوله تعالى فاما لكم يا طاب لكم من النساء الآية و
 تعريف النص هو ما اوداد وضوحا على الظاهر يعني الكلام
 مثاله كقوله تعالى فاما لكم يا طاب لكم من النساء مثني
 وثلاث ورابع الآية لان سوق الآية لعدد وجه
 مع ثابت فاما لمسلم وهذا المعنى منتفي في الظاهر فلهذا
 اوداد وضوح النص على الظاهر وتعريف المفسر

هذا هو الظاهر في تقسيم البيان

ما اوداد وضوحا على النص على وجه لا يجعل التاويل
 والتخصيص بل النسخ مثاله قوله تعالى فسجد للملك
 كلهم جميعون وهذا مثال لكل ضجة ملائكة يجعل ان
 المراد سجدة لبعض الملائكة فاذا قرن بكلمة الله
 هذا الاحتمال لكن في احتمال التفرق فاذا قرن به
 الله هذه الاحتمال والاو الاول ظاهر والثاني نص والثاني
 مفسر وتعريف المحكم هو ما اوداد وضوحا على النص
 على وجه لا يجعل اصلا اى لا يجعل التاويل والتخصيص
 والنسخ مثاله قوله تعالى قل هو الله احد الآية وحكما
 اى حكم هذه النصوص لا أربعة نبوة الحكم فيما تناولها
 قطعا لكن في بعضها مراتب وهي بعضها اصلية في الممرات
 من البعض فائدة بها تظهر عند المعارضة فيما بينهم
 في كل من في الاربعة مستوية في قطعية وكذا الظاهر
 ان في الاربعة مستوية في قطعية وكذا الظاهر

هذا هو الظاهر في تقسيم البيان

هذا هو الظاهر في تقسيم البيان

هذا هو الظاهر في تقسيم البيان

هذا هو الظاهر في تقسيم البيان

موجود في النص مما موجود في المفسر وهي موجودة المحكم
فاذا كان كذلك فكيف النص مخصص في معنى واحد فيما وجه التفسير
اي رتبة اقسام قلنا فطعنا بها نسبة الى المدعى لا ما بيننا عنه
المعارضة والتفكير في رتبة باعتبار لانه الحقيقة ثم
الاربعة متقابلات في مقابل الظاهر الخفي في مقابل النص
مشكل ومقابل لمفسر المحكي ومقابل المحكم متشابه وتجهيز
على اربعة لان الخفاء نص لا يخلو اما ان يزيل الخفاء من
غير المتكلم والا لا يخلو ان يزيل الخفاء بحجج الطلب او
بما مل بعد الطلب الاول الخفاء والثاني المشكل والثاني
لا يخلو اما ان يزيل الخفاء من جهة المتكلم في الدنيا او لا
وانا اول محيل والثاني متشابه ثم تعريف الخفي ما يخفى المراد
بعارض غير الصيغة لا ينال المراد به الا طلب مثاله قوله
الساوق والساوق الآتي وفيه الآية خفي في جرحه بناتين

سبب

نباتين الطراز وتعرف المشكل هو ما يخفى المراد به
الصيغة لا ينال المراد منه الا بما مل بعد الطلب مثاله قوله
تعالى القدر خير من الف شهر الآية لانه تفصيل شيء على
فاذا اطلب المراد منه فوجدنا ان المراد الله ليس لهية القدر
في الف شهر بل سواه ثم تعريف المحيل ما اذاد وفيه المعاني
واشبهته المراد اشتباها لا يترك المراد بالبيان الا
من جهة المحيل مثاله قوله تعالى مسحوا برؤسكم هذه الآية مجلدة في
خف المراد ثم تعريف المتشابه هو ما لا ينال المراد
اي في الدنيا مثاله قوله تعالى الرحمن على عرش استوى الآية
وقوله تعالى عين الله ناظرة لنا وقوله تعالى يد الله فوق
ايديهم وكذا احرز في المقطعات في اوائل السور واما
حكم هذه النصوص ما سوى اي متشابه توقف الحكم
على البيان وبعد البيان ما ركل واحدة هذه النصوص

مشو لا وحكم ما عرفان قبل ما الفائدة في اراوة متب
لانه لا يثبت به شئ من احكام الشرع بل يثبت به جوا
الصلوة ومنعوبة فوة الحايض والنفس والاعتقاد
الحقيقة المراد به وبه ليس من احكام الشرع قدنا
فائدة تعجبه علما فان قبل لاسم تعجبه كل علما بل سجون
في العلم يعلمون على معنى مشابه وسند هذه المدعى في
قوله تعالى ولا يعلم شأوا به الا الله والراسخون في العلم
قلنا والراسخون جملة مبتدأ لا يتعلق بما قبله في الجملة
ثم لما وقع من تقسيم البيان اراوان يبين تقسيم الا
ستعمال وهو ايضا حظ المتكلم وتقسيم الاستعمال
وهو اربعة اقسام وهي الحقيقة والمجاز والصريح و
الكناية وجه الحصر على اربعة لان اللفظ لا يتجاوز اما ان
يستعمل في الموضع او غير موضع له والاول لا يتجمله اما

اما ان يكون صريح المراد او مستتر المراد والاول بالحقيقة
والصريح والثاني بالحقيقة والكناية والثاني لا يتجمله اما ان يكون
صريح المراد او مستتر المراد والاول مجاز والصريح والثاني
مجاز والكناية فان قبل على في التفصيل يكون تقسيم الاستعمال
من قسمين في قسمين وهو الحقيقة والمجاز قلنا نعم لكن لتقسيم
من حيث الاعتبار فلهذا قال صاحب التوضيح الصريح والكناية
فصلها وهو من حقيقة والمجاز ثم تعريف الحقيقة استعمال اللفظ
فيما وضع له كالا انسان الحيوان مطلق والاسد ليكل معلوم
ثم حقيقة على قسمين حقيقة اللغوية كالدابة اسم لاجدوب
علما الارض في حقيقة العونية وحقيقة الشريعة كالدابة اسم
خاص ثورية وهو الفرس والبغل والحصان مجازا هذه الحقيقة
استعمال احد جانبا والاخر تعريف المجاز استعمال اللفظ
في غير ما وضع له كالا اسد لرسل الشجاع ثم لا بد من جعل
الفرق في ذلك

من الحقيقة والمجاز معنوي او صورة اعلم من ان يكون
مستعار او مرسل اما معنوي كالشبيه الشجاع سدا
او بريد حمرا او سال صورة كالشبيه المطر سماء والاول مجاز
المستعار والثاني مجاز المرسل والمجاز المستعار على اربعة
اقسام استعارة تخيلية وترشيدية والمكنية والمقصضية والمجاز
المرسل خمسة وعشرون قسم فقد ذكر السبب اراودة مسبب و
ذكر لازم واراودة ملزوم وكذا ذكر العلة واراودة الحكم كانه
قوله تعالى يجعلوا صابكم في اذانهم وكذا ذكر الخاص واراودة النكاح
وكذا ذكر المحل واراودة الخيال وكذا ذكر الكل واراودة لبعض
وكذا ذكر الشريطة واراودة المشروط وكذا ذكر المفعول و
اراودة الفاعل وكذا ذكر المطلق واراودة المقيد وكذا ذكر الزمان
واراودة المكان وكذا ذكر النظم واراودة المنظم وكذا يعكس
المذكور وكذا اشبه شي باعترافا كان وكذا اشبه شي

شي باعترافا ما يقول اليه وكذا حقيقة الفاصلة نحو لا
ياكل راس ثم تعريف الصريح ما ظهر المراد به ظهورا تاما
باستعمال كانت مخالفا وتعريف الكناية وهو ما يستمر
المراد به كانت باين فان قيل البابين صريح لانه ظاهر مفهوم
وهو البينة قلنا طلاق الكناية على البابين مجازا لان المراد
فيه مستمر وان مفهومها ظاهر اعلم ان الكلام المطلق
اذا قصد من المتكلم تبصير في اليا الحقيقة لان الحقيقة
او ياب من المجاز لانه خالف لهذا لا يصادف اليه المجاز بل انعكس
الحقيقة ثم تعذر الحقيقة بخمسة اشياء دلالة العاوت ودلالة
المحل ودلالة المعنى واللاقط ودلالة المعنى المتكلم مثال الاول
كما يقال لا يضيغ القدم في الدار فلان والمراد به دخل مجازا
مثال الثاني كما يقال ياكل من هذه النخلة اراودة بها ثمرة مجازا
ومثال الثالث كقوله تعالى من شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر

انما اعتدنا للظالمين نارا شال الرابع كما يقال ما لكل حجة
تخرج منه لحم السمك وهي معنى ثبت في اللحم فان قيل لما كان
لحم السمك واللحم متعده في اللحم ما وجه إطلاق اسم اللحم على
السمك شال اربع كقوله تعالى طرا فلتنا إطلاق اسم لحم سمك
غير ضروري عند شال اربع كما عرف شال الخامس كما يقال
تعال تغدي معي فقال الاخرى لا تغديت فهو حيث بكل
غدا المعجوبة لا غير ثم لما فرغ من بيان تقسيمات النظم اراد
ان يبين تقسيم الوقوف المراد وهو خط السامع وهو تقسيم
اقسام العبارة والاشارة والدلالة والاقتضاء وهو
على اربعة لان الحكم المستفاد من النظم لا يخلو اما ان
يكون ثابتة بنفس النظم اولا والاول ان كان النظم هو
سوق الحكم فهو العبارة والا فهو الاشارة والثاني ان كان
الحكم مفهوما منه اللغة فهو الدلالة او شرعا فهو الاقتضاء

الاقتضاء والا فهو تمسكة الفاسدة وتغير العبارة هي ما
يسبق الكلام لاجله وتعرف الاشارة هي ما ثبت الحكم
بنظمها ما سبق الكلام لاجله مثلا كقوله عليه السلام من
نقص العقل والدين ومن صواب يوسف وصواب
الكرسف ليغلبهن الكرام ويغلبهن اليام او تغلب
احد من في شطر عمر ما في فارق بها لا تقوم ولا تضلي
في بعض الروايات انه علم قال في نصف عمر ما في امثال
العبارة والاشارة لان عبارة الحديث في نقصان
الدين واشارته في حديث خمسة عشر لو ما كان ذهب اليه
شائعي ونسك لا شارة في الحديث ثم تعريف الدلالة
هي تغديت الحكم من الاصل الي الفرع بوجود العللة لا
مصلحة في الفرع لغرض لا اجتماع او لا استنباط مثلا اي الدلالة
لان كلمة الضمير ما يعتبار تاويل الذكر كقوله تعالى ولا تقل لها

وهذا الآية في حق الضرب والشم ولالة والمصنف
ما يوافق العلم مع الآية والحديث المشترك بين الا
صل والفرع الا في بعض من اللغة اولادون والاف ولا
في لان فيه تحفة الوالدين لا يقال في تعريف الدلالة
اشتركا لقيس لان القيس تعديت الحكم من الاصل
الفرع بوجوه عدة الال في الح لانا نقول لان قيد اللغة و
في الاجتهاد والاستنباط في تعريف الدلالة ليخرج القيس
لان في القيس تعديت الحكم من الاصل الى الفرع بالاج
تهاد والاستنباط باللغة فبين بحث في موضوعات
تقدمت ثم تعريف الاقتضاء جعل غير الملقوط ملفوظا
لصحة ملفوظا به كقوله في تحرير المملوكة اى في تحرير رتبة
مملوكة لان تحرير لا يصح الا في الملك كقوله القائل بعث
ملك في العبد بالف وقال الاخرى قبلت فهو قبول له

الصبي اقتضاء لان الحرية لا يكون الا في الملك وكلما قطع
الشروط لكن يظهر فائدة بها بالتقسيم عند المعارضة فيما بينهم
فاذا عارض العبارة مع الاشارة بمرجح العبارة على الاشارة
او عارض الاشارة مع الدلالة بمرجح الاشارة على الدلالة
فاذا عارض الدلالة مع الاقتضاء بمرجح الدلالة على الاقتضاء
فقال قوله عليه السلام اذا تعقدا احد هين في الحديث فاش
في الحديث ثبت ان اكثر من خمسة عشر لوياما كما ذهب
شافعي لكن تركنا في الحديث بعبارة قوله عليه السلام اقل خمسين
الجارية والبكر وثيب ثلاثة ايام واكثره عشرة وثالث ثبوت
الكفارة بقول عند ان شافعي بدلالة نص وارودة في الخطا
في عارض قوله تعالى من قبل المؤمن متعذرا جزاء نار جهنم حيث
جعل جزاء نار جهنم فيكون الاشارة الى نفي الكفارة فوجه على
الآلة النص فان قيل المراد جزاء الآخرة والا لكان فيه

اشارة الى ان القصص قلنا القصص جزاء المحل من وجه
والجزاء الذي المضاف الى الفاعل هو جزاء فعله من كل وجه
ولو سلمنا القصص يجب بعبارة نص الوارد فيه ثم لما فرغ
من بحث الكتاب اراد ان يبين بحث السنة لانه مما
يختلف به احكام الشئ **فصل** في السنة وهي في اللغة
الطرف والعادة وفي الاصطلاح هي العادة الناقلة في الله
وهو المقصود به هنا ما صدر عن النبي صلى الله عليه وسلم من قول
وفعل يسمى الحديث واعلم ان تقسيم المذكورة في بحث من العام
والخاص وغيرهما هي تقسيمات السنة والمقصود بالبحث فيها
بيان اتصال السنة بالنبي صلى الله عليه وسلم في كل كنفية الاتصال بانه
بطرف التواتر وغيره وغير حال الراوي وغيره الشريط و
اعلم ان السنة على ثلاثة انواع التواتر المشهور والتواتر
اما التواتر فهو رواية كل قوم لا يحصى عددهم ولا يمكن ظهورهم

ان السنة هي العادة الناقلة في الله وهو المقصود به هنا ما صدر عن النبي صلى الله عليه وسلم من قول وفعل يسمى الحديث واعلم ان تقسيم المذكورة في بحث من العام والخاص وغيرهما هي تقسيمات السنة والمقصود بالبحث فيها بيان اتصال السنة بالنبي صلى الله عليه وسلم في كل كنفية الاتصال بانه بطرف التواتر وغيره وغير حال الراوي وغيره الشريط واعلم ان السنة على ثلاثة انواع التواتر المشهور والتواتر اما التواتر فهو رواية كل قوم لا يحصى عددهم ولا يمكن ظهورهم

باب في بيان كذب الكثرة

ظهر انهم على الكذب كثرتهم وعدتهم وتباين اماكنهم واما
المشهور فهو رواية الواحد في صدر الاول هو زمان صحابة
وصار مشهورا في صدر الثاني والثالث وهو التابعين و
تابع التابعين واما الواحد رواية الواحد في صدر الاول
والثاني والثالث صار مشهورا ولكن لا يعتبر له الشهرة
لان الاحاد في المتأخرين كلهم مشهور وعال الراي انما
يكون معروفا بالرواية دون الفقه والاجتهاد وعند البعض
والشريط ان يكون عادلا وضابطا عند البعض ثم لما فرغ
من بحث كتاب السنة اراد ان يبين بحث الاجماع وهو
اصح الحجج الاربعة في **فصل** في الاجماع الاجماع هو
يقال جميع فلا ناعلم انه اذا غرم عليه ومنه قوله تعالى اخبارا
فخرجنا منكم اي غرم عليه لقوله عدم لا يصح لمن لم يجمع الصيام
من البداية لم يغرم عليه والاتفاق ايضا ومنه قوله جميع

ان السنة هي العادة الناقلة في الله وهو المقصود به هنا ما صدر عن النبي صلى الله عليه وسلم من قول وفعل يسمى الحديث واعلم ان تقسيم المذكورة في بحث من العام والخاص وغيرهما هي تقسيمات السنة والمقصود بالبحث فيها بيان اتصال السنة بالنبي صلى الله عليه وسلم في كل كنفية الاتصال بانه بطرف التواتر وغيره وغير حال الراوي وغيره الشريط واعلم ان السنة على ثلاثة انواع التواتر المشهور والتواتر اما التواتر فهو رواية كل قوم لا يحصى عددهم ولا يمكن ظهورهم

ان السنة هي العادة الناقلة في الله وهو المقصود به هنا ما صدر عن النبي صلى الله عليه وسلم من قول وفعل يسمى الحديث واعلم ان تقسيم المذكورة في بحث من العام والخاص وغيرهما هي تقسيمات السنة والمقصود بالبحث فيها بيان اتصال السنة بالنبي صلى الله عليه وسلم في كل كنفية الاتصال بانه بطرف التواتر وغيره وغير حال الراوي وغيره الشريط واعلم ان السنة على ثلاثة انواع التواتر المشهور والتواتر اما التواتر فهو رواية كل قوم لا يحصى عددهم ولا يمكن ظهورهم

القول على كذا التفوق عليه والفرق بين المعنيين ان اجماع
 الاول مبني من واحد وبالجمع الثاني لا يتصور من واحد الا
 من اثنين فافقوا في الشريعة هو عبارة عن اتفاق لمصلحة
 من هذه الامة ثم تعريف الاجماع اجماع هذه الامة ما توفي رسول
 في فروع الدين حجة من اقوى الحجج الشرعية ثم اجماع على اربعة
 انواع الاول اجماع صحابة على حادثة النص والثاني بعض
 الصحابة على حكم حادثة وسكوة الباقيين غير الرد والثاني
 اجماع من بعدهم فيما لم يجد فيه قول السلف والرابع اجماع
 المتأخرين على احد قول الاول بمقتضى الآية والثاني بمقتضى
 خبر المتواتر حتى يجوز نسخ الكتاب بكفر حادثة الثالث
 بمقتضى خبر المشهور والرابع بمقتضى خبر حادثة ثم معتبر الاجماع
 اهل الراي والاجتهاد ولا يعتبر اجماع العوام والمتكلمين
 ولا محدثين لانه لا يصير لهم في اصول الفقه ثم اجماع المجتهدين

الاجماع لا يجوز مخالفتها كما لا يجوز مخالفة الكتاب والسنن كذا في غير

المجتهدين على نوعين بسيط ومركب فتعريف البسيط هو
 المجتهدين او اكثر على اثبات الحكم واحد بعد واحد ومثاله كقضي
 الوضوء من السبلين بالاتفاق وتعريف المركب هو عباد
 عن الاتفاق في الحكم مع الاختلاف في العلة ثم اجماع المركب
 على نوعين احدهما اجماع المجتهدين او اكثر على اثبات حكم
 واحد مع اختلاف في العلة مثاله في ولاية اجبار النكاح
 على البكر الصغيرة للاب بالاتفاق لكن عند المجتهدين
 بعد الصغارة وعند الشافعي بعد البكارة مثال الآخر
 في الاصول كقضي الوضوء عند الف والمسنونة بالاتفاق
 لكن عند المجتهدين بعد الف وعند الثالث في بعد المسنون نوع
 آخر من المركب اجماع المجتهدين او اكثر على استويين
 الشكليات او اكثر في حكم واحد لكن عند احد المجتهدين في فقه
 ومثاله الاخرى في اثبات مثال الجدة كالاب في ولاية اجبار

فافقوا في الشريعة هو عبارة عن اتفاق لمصلحة من هذه الامة ما توفي رسول

مَرْحَمَةً وَعِلَاجًا لِقَوْلَتِ

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ

ای بار خدای با صفت داریم تو طلب اعانت

و نستغفرک

امروز شکر چرم کنایه از تو طلبیم متابان

و نؤمن بک

ایمان بتو یارب دریم زمان ترا بدل کردیم

و نتوکل علیک

داریم توکل ای خداوند بر ذات تو در کشاوی سبزه

و نشفی علیک الخیر

گویم شای یک مرغوب بر ذات تو ای مراد مطلب

و نشکرک

گویم بعد زمان که ستر شکر بر نعمت است و اعانت

و لا تکفرک

کافوشویم مادوامت بر ذات تو تمام نعمت

و نخلع و نترک من حججک

هر که ترا خور سازد خود را زور تو دور سازد

خلعش میکنیم هم کرانه دورش میکنیم از میانده

ما محبت او چه ترک کبریم کرتش که او کرامت بریم

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعْبُدُكَ

ای بار خدای با ارادت ما ذات ترا کنیم عبادت

و لک تفصی و تسجد

ما امر تو بهر تو گذاریم بج وقت نماز سجده آوریم

و البک نشفی

ما سوتو ما همه شتابان سوت میکنیم ما غریبان

و نجفد باذنت تو بعد دل و جان

بسم الله الرحمن الرحيم

بد از آن گویم میل بیکان
 تو بدان فرض کفایه این نما
 یا اگر بعضی بچا باشند از همه
 میشود او فرض عین نزد خصوص
 در جهان کفن کو دکاب
 تا به نقتل کفن را یک بدلان
 دو کفن میل با و را تو مشکلی
 این دو جا و رشت کفایه ای نمک
 شد مرا به حق و کفن شل جا
 این بود و بعد مرا به حق مشکلی
 در سال بعد از کفن

در حق عنوان کفن است بدین
 می بود و از رجا و رگرت بدین
 که در این کتاب مذکور است

بعضی اندر وقت سنت چنین
 در صورت هر چه شد بدین
 خود بداند تو بجال عورتان
 کمره و از رجا و رگرت بدین
 در حق زینت کفایت نشد
 در سال بعد از کفن
 تا به اند این پیا را هر کسی
 در و رازی از جمله تمام شد
 کبر را بدین پسرین است
 با یک فضا و رجا و رگرت کم
 لبک بد خرقه کفن کفن
 با یک فضا و رجا و رگرت کم
 پشیش از طبع و رجا و رگرت کم

در سال بعد از کفن
 در سال بعد از کفن
 در سال بعد از کفن

بپیش یک وجب فرموده اند
 که بود و همیشه در حیات
 بعد مردن می بود و ستاره
 مثل معجز طول عرضش ای کرام
 بختی باره بگرد و کوسر
 یک ناموده رافش نشود
 طول لکات حق مرده کذا
 عرض او و کز کفنه مجتهد
 کز انبیه عشق و ان تو فیه
 آنچه نقلی سبیل خوتبر
 از به ای هم نهاده فخر الدین
 از حقیقی هم وقایع را بگوین

در بیان محمد بن کفنه

چادر در میان اول زمین
 بعد از آن از در به بالا زمین
 بعد از آن از در به بالا زمین

محمد بن کفنه

بعد از آن نه کر نه رافق از ار
 پس بویچ کر نه از سو حجب
 مور عورت را بکس و دجه
 و دیاف مان بر صدرش بمان
 هم به اند این سخن را تو یقین
 بعد از آن چای کلب از ار
 چادر او را بپوش تو انجین
 انجین آورده است در نظم عقاید

بپیش یک وجب فرموده اند
 که بود و همیشه در حیات
 بعد مردن می بود و ستاره
 مثل معجز طول عرضش ای کرام
 بختی باره بگرد و کوسر
 یک ناموده رافش نشود
 طول لکات حق مرده کذا
 عرض او و کز کفنه مجتهد
 کز انبیه عشق و ان تو فیه
 آنچه نقلی سبیل خوتبر
 از به ای هم نهاده فخر الدین
 از حقیقی هم وقایع را بگوین

محمد بن کفنه

علاوة على ما ذكره في المتن من ان هذا الكتاب هو من كتب
الشيخ الفاضل في الفقه والحدود والاشغال

[illegible]

کوش خوراسور من دارا سپهر تا کنم نظم شریف بر شکر
 کرسی اندر جانش بر خوش قهر کاویدی زهر روز پیش
 یحیی که میرم بود جام همین حق و به اورا تو اب پیر این

در بیان کند قهر کوید

هم شوق قدر و را به القبر تاج مقدارت از اهل خب
 می بود مقدار آن در مرقه تا بقدر در از مرده فرع
 بهشتی قبرش بود نمی ازین یعنی نصف قامت مرده یقین
 عمق او باشد بنا بر مرده تری و بعضی تا سینه بکشد
 در قفا و در جسمی این هم بخلی این بود رفته بود پس
 در قفا وی بود لب این هر که این دانت محسن میشد
 پهن ساز و زیر مرده کشت جایه میالیند و با این بس
 در درون قبر این جانبر بود در امینت بکفایت این بود
 در کتاب مد و اقصا چنین هم بقیه بود آنجا یقین مرده

سپهر و آفرین

که خواره کرد جوانی وقت لای هم بوقت برق کل بکشتن
 در درون پاپیرون کف بعد از آن بر روی او پانصد کشتن
 پیشینه صیح سبک پیا من بکفتم تا نماند این نهان

در بیان فرق غسل مرده و زنده

در بیان غسل مرده و زنده
 فرق اول آنکه پیشی دکان
 فرق اولی هم آنکه زنده غسل
 فرق چهارم که سارنج سر این به بدو کتاب معجزه

در بیان غسل

در کتاب
 وقت
 بکشد
 و لا اله الا الله

کوشش

سرکسی

生

三

می پور

پہلی قسم

عمر

در قضا

۱۰۰

چند

...

کوشش
کسی
می بود
بیشتر
عشق
درفنا و رح
درفنا و ای
پهن سازون
در درون
در کتاب



الحمد لله الذي
جعلنا من عباده
الغافلين
الذين لا يعلمون
شيئاً من الدين
والآخرة
والله اعلم
بما كنا
نعمون